

۱۱۶

قلب شیعه

تحلیل حوادث فاطمیه به شیوه
پرسش و پاسخ

دکتر مهدی خدایان آرانی
مجموعه آثار ۱۱۶





انتشار کتاب
برای همه مجاز است

قلب شیعہ

تحلیل حوادث فاطمیہ

دکتر مهدی خُدامیان آرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در ایام فاطمیّه سال قبل عده‌ای از جوانان نزد

من آمدند و درباره شهادت حضرت فاطمه علیها السلام

سوالاتی را پرسیدند، آنان مشتاق بودند تا

مطالب بیشتری را فرا بگیرند، من در حدّ توان

به سوالات آنان پاسخ دادم و به تحلیل حوادث

فاطمیّه پرداختم.

وقتی سوالات آنان به پایان رسید، یکی از آنان

پیشنهاد داد تا آن گفتگوها را به صورت کتاب
درآورم، این پیشنهاد را پسندیدم و قلم به دست
گرفتم و نتیجه کار این شد که دیگران هم
بتوانند در این بحث و گفتگو شرکت کنند و از آن
بهره ببرند.

در این کتاب، هر کجا که حرف «س» را
نوشته‌ام، منظورم «سخن جوانان» است و هر
کجا که حرف «ج» را به کار برده‌ام منظورم

«جواب من» است.

امیدوارم که این کتاب بتواند ابهاماتی را که در

ذهن جوانان است برطرف کند و آنان را با

اهمیت فاطمیّه بیشتر آشنا کند. با نهایت تواضع

و فروتنی منتظر نظرات صاحب نظران هستم تا

بر غنای این کتاب افزوده شود.

مهدی خدّامیان آرانی

شهریور ۱۴۰۰ هجری شمسی

۱

● س: حاج آقا! مدّتی قبل، شخصی در یکی از

مساجد این شهر در ضمن سخنرانی گفت:

«هجوم به خانه حضرت فاطمه علیها السلام یک

پیش آمد بوده است»، وقتی شما این سخن را

شنیدید برآشفته شدید، علّت این برآشفته‌گی

شما چه بود؟

■ ج: سعی می‌کنم تا به خاطر خطای دیگران

برآشفته نشوم، همه ما انسان هستیم و ممکن

است خطا کنیم، اَمَّا عَلَّتْ بِرَأْسِفَتِیْ مِنْ اَیْنِ

بود که آن سخنران عقیده باطل خود را در

مجلس اهل بیت علیهم‌السلام بازگو کرد، او وقتی این

سخن را بازگو می‌کرد، کلمه «پیش‌آمد» را با

صدای ضعیف طوری ادا کرد که از آن،

«بی‌اهمیت بودن این پیش‌آمد» استفاده شد،
آن روز، جوانان زیادی پای منبر او بودند، آنها
آمده بودند تا با آموزه‌های مکتب تشیع آشنا
شوند، آن سخنران تلاش کرد تا ماجرای
هجوم به خانه فاطمه علیها السلام را کمرنگ نشان
دهد و آن را در ذهن جوانان بی‌اهمیت جلوه
دهد.

اگر او این سخن را در بالای منبر نمی‌گفت

من این‌گونه برآشفته نمی‌شدم. ما اجازه
نمی‌دهیم مجالس اهل بیت علیهم‌السلام محلی برای
دفاع از قاتلان حضرت فاطمه علیها‌السلام بشود! این
خط قرمز همهٔ کسانی است که عشق
فاطمه علیها‌السلام را به سینه دارند. منطقهٔ کاشان،
جایی نیست که کسی از قاتلان فاطمه علیها‌السلام
دفاع کند! جوانان غیور این شهر دیگر به آن
شیخ، اجازه چنین کاری را نمی‌دهند.

● س: مگر چه اشکالی دارد ما هجوم به خانه

فاطمه علیها السلام را یک پیش‌آمد و اتفاق بدانیم؟

کجای این سخن دفاع از قاتلان حضرت

فاطمه علیها السلام است؟

■ ج: کسی که می‌گوید: فاطمیّه، یک پیش‌آمد

بوده است در واقع می‌خواهد بگوید: قاتلان

حضرت فاطمه علیها السلام نمی‌خواستند آن حضرت را

به شهادت برسانند، آنان آمده بودند تا
تهدیدی کنند ولی آنچه نباید پیش بیاید پیش
آمد و خودشان بعداً پشیمان شدند، آنها
می‌گویند: همه آن اتفاقات، «پیش‌آمد» بوده
است و آنان نمی‌خواستند محسن علیه‌السلام را شهید
کنند و فاطمه علیها‌السلام را بین در و دیوار قرار بدهند!
جمعیت زیاد شده، ازدحام و غوغایی بر پا
شده، هجوم جمعیت باعث فشار به در شده و

در آن شلوغی کسی نفهمیده است که چه
پیش می‌آید و نتیجه آن شده است که نباید
می‌شد!!

● س: اگر هجوم به خانه فاطمه علیها السلام پیش آمد

نبوده است، پس چه بوده است؟

■ ج: هجوم به خانه فاطمه علیها السلام یک برنامه

دقیق بود و از قبل طراحی شده بود و دشمنان

با اجرای آن برنامه به دنبال آن بودند که به
اهداف خود برسند.

● س: حاج آقا! یعنی شما بر این باورید که

دشمنان با قصد و هدف قبلی به خانه

فاطمه علیها السلام حمله کردند و آنجا را به آتش

کشیدند و آن ظلمها و ستمها به صورت

اتفاقی روی نداده است؟

■ ج: منظور من دقیقاً همین است، عزاداری ما

در ایام فاطمیّه برای یک «پیش‌آمد» نیست،

ما عزاداری می‌کنیم چون می‌خواهیم از

برنامه‌ریزی آن دشمنان، بیزاری بجوییم، ما

قاتلان حضرت فاطمه علیها السلام را کسانی می‌دانیم

که برای شهادت آن حضرت، برنامه‌ریزی

کرده بودند و به دقّت، نقشه خود را اجرایی

کردند، پشت پرده رفتار آنان، یک مکتب

فکری بود، ما از آن مکتب فکری بیزاری
می‌جوئیم زیرا آن مکتب فکری هنوز زنده
است و یار و مددکار می‌جوید، ما در عزای
فاطمه گریه می‌کنیم تا به همه اعلام کنیم در
مقابل این مکتب فکری به میدان آمده‌ایم و با
آن مبارزه می‌کنیم. اگر حرف آنان را قبول
کنیم و بگوئیم ماجرای هجوم به خانه
فاطمه علیها السلام یک اتفاق بوده است، فردا

می‌گویند: «آن اتفاق تمام شد و رفت»، ما

نگران قدم بعدی آنان هستیم.

● س: مگر قدم بعدی آنان چیست؟

■ ج: قدم بعدی، همان سخن غزالی است.

«غزالی» همان کسی است که او را سرآمدِ

عارفان سنی‌ها می‌خوانند و اهل سنت او را

«امام» لقب داده‌اند. او در قرن پنجم زندگی

می‌کرد و برای مردم این‌گونه می‌گفت: «اگر کسی جریان کربلا و کشته شدن حسین را برای مردم بگوید، کار حرامی انجام داده است.»^۱

آری، وقتی فاطمیّه، یک پیش‌آمدِ تاریخی شد، بعد از آن می‌توان برای مردم گفت که نقل حوادث تاریخی، اهمیتی ندارد. من شنیده‌ام که عده‌ای می‌گویند: «نقل حوادث

تاریخی چه فایده‌ای برای امروز ما دارد؟»، ما باید دقت کنیم، اگر ما از آن ماجراها بی‌خبر باشیم، راه را گم می‌کنیم. آن مصیبت‌ها، نقل تاریخ نیست، شرح ظلم‌هایی است که بر اهل بیت علیهم‌السلام گذشته است، حکایتی از گذشته نیست، بلکه زندگی امروز است! اگر ما آن حوادث را ندانیم، در زمین دشمن، بازی می‌کنیم، با ندانستن، به دشمن کمک می‌کنیم،

به راحتی فریب دسیسه‌های آنان را می‌خوریم
و راه را گم می‌کنیم. اگر ما تأکید می‌کنیم که
ایام فاطمیّه را باید با شکوه برگزار کنیم، برای
این است که آن برنامه‌ریزی دشمنان، هنوز
هست و در حال جریان است. تنها راه مقابله با
آن برنامه‌ریزی این است که براءت و بی‌زاری از
دشمنانِ اهل‌بیت علیهم‌السلام را از یاد نبریم، باید
همواره بر آن تأکید کنیم تا از جریان نفاق جدا

شویم و راه رستگاری را بیماییم.

● س: چرا شما تأکید دارید که اگر از آن ماجراها

بی‌خبر باشیم در زمین دشمن بازی می‌کنیم؟

این حرف شما چه پشتوانه‌ای دارد؟

■ ج: یک روز، جمعی از شیعیان خدمت

امام باقر علیه السلام بودند، آن حضرت به آنان رو کرد

و فرمود: «عده‌ای هستند که از ظلم و

ستم‌هایی که دشمنان بر ما روا داشته‌اند،
بی‌خبرند و از آن هیچ اطلاعی ندارند، چنین
افرادی شریک دشمنان ما هستند». آری، این
حدیث به ما یاد می‌دهد که اگر ماجرای آتش
زدن درِ خانهٔ فاطمه علیها السلام را ندانیم و یا از
حوادث کربلا بی‌خبر باشیم، با این کار خود
شریک ظلم‌هایی هستیم که به اهل بیت علیهم السلام

شده است.^۲

در اینجا به این نکته اشاره می‌کنم که راز
عزاداری شیعه در ایام فاطمیّه تأکید به
«برائت» است، شیعه برای کمال و رستگاری
به دو بال نیاز دارد، یکی بالِ محبّت به
اهل بیت علیهم‌السلام و دیگری بالِ برائت و بیزاری از
دشمنان حق. عزاداری در مصیبت حضرت
فاطمه علیها‌السلام، تأکید بر دو اصل «محبّت» و
«برائت» است. اگر ما ماجرای هجوم به خانه

فاطمه علیها السلام را یک پیش‌آمد بدانیم آن وقت

عزاداری‌ها آرام‌آرام کمرنگ می‌شود.

● س: شما یک بار در سخنرانی خود گفتید:

«دشمنی با قاتلان حضرت فاطمه علیها السلام سخن

از گذشته نیست بلکه سخن از آینده است»

منظور شما از این سخن چیست؟

■ ج: همه ما مشتاق ظهور امام زمان علیه السلام

هستیم و دوست داریم از یاران آن حضرت
باشیم، وقتی آن حضرت در مکه ظهور می‌کند
صبر می‌کند تا یارانش یکی یکی از راه برسند
و با او پیمان ببندند، بعد از آن است که آن
حضرت به سوی شهر مدینه حرکت می‌کند،
همه یاران به همراه او راهی آن شهر
می‌شوند.

حتماً می‌دانی که آن دو نفری که در حق

حضرت فاطمه علیها السلام ظلم فراوان کردند در کنار
قبر پیامبر دفن شده‌اند، امام‌زمان علیه السلام به
مسجد پیامبر می‌آید و قبر آن دو نفر را
می‌شکافد و بدن آن دو نفر را از قبر بیرون
می‌آورد، نکته عجیب این است که بدن آن دو
نفر، سالم از قبر بیرون می‌آید، اینجاست که
عده‌ای دچار شک و تردید می‌شوند، بعد
امام‌زمان پیکر آن دو نفر را بر درخت

خشکیدهای آویزان می‌کند، ناگهان آن درخت
سبز می‌شود، اینجاست که شک‌ها و تردیدها
افزون می‌شود و گروهی از کسانی که تا این
لحظه در لشکر امام بوده‌اند در این امتحان
مردود می‌شوند.^۳

آری، در آن روز هر کس که به اندازه ذره‌ای
محبت قاتلان حضرت فاطمه علیها السلام را در دل
داشته باشد راهش جدا می‌شود، بعد از این

امتحان است که امام‌زمان از آن دو نفر انتقام
می‌گیرد. وقتی من می‌گویم دشمنی با قاتلان
حضرت فاطمه علیها السلام سخن از آینده است
منظورم این است، ما امتحان سختی در پیش
داریم، ما برای ظهور امام‌زمان دعا می‌کنیم
ولی آیا خود را برای این امتحان آماده
کرده‌ایم؟ بحث دشمنی با دشمنانِ خدا بحثی
تاریخی نیست، بلکه نکته‌ای است که هویت

شیعه را می‌سازد، ما باید از خدا بخواهیم تا
مبادا ذرّهای از محبّت دشمنان حضرت
فاطمه علیها السلام در دلمان جای بگیرد، زیرا اگر دل
ما امروز در برائت از دشمنان محکم نباشد
فردا راه را به خطا خواهیم رفت و گمراهی بر
ما چیره خواهد شد.

● س: فلسفه این که امام‌زمان علیهم السلام در مدینه آن

اقدامات را انجام می‌دهد چیست؟

■ ج: عرض کردم که ماجرای فاطمیّه، یک

اتفاق و پیش‌آمد نیست، بلکه یک روند و یک

جریان است که تا زمان ظهور امام‌زمان علیه‌السلام

ادامه دارد، آن خط فکری که به خانه حضرت

فاطمه علیها‌السلام هجوم بُرد، هنوز زنده است و یار و

مددکار می‌طلبد و عدّه‌ای را به سوی خود

جذب می‌کند، این جریان در مقابل جریان

حق و حقیقت است، وقتی امام زمان علیه السلام ظهور می‌کند با این اقدام خود، ریشه این جریان را می‌سوزاند، آن حضرت ابتدا یاران خود را امتحان می‌کند و بعد از آن امتحان‌هاست که این جریان می‌میرد، آری، روزگار ظهور روزگار نابودی این جریان است.

● س: چرا شما بیزاری از قاتلان حضرت

فاطمه عليها السلام را هویت شیعه می‌دانید؟

■ ج: به این حدیث دقت کنید: به امام صادق عليه السلام

خبر دادند: «یکی از دوستان ما، شما را دوست

دارد، ولی در دشمنی با دشمنان شما، ضعیف

است، ما او را به خوبی می‌شناسیم، او هرگز

محبتی به دشمنان شما ندارد، امّا بیزاری او از

دشمنان شما کم است»، امام صادق عليه السلام چنین

فرمود: «او هرگز از شیعیان ما نیست. کسی که

ادّعی محبّت ما بنماید ولی از دشمنان ما

بیزاری نجوید، دروغگویی بیش نیست».^۴

این حدیث را هم بشنوید: یکی از شیعیان نزد

امام صادق علیه السلام آمد و گفت: یکی از آشنایان

من، حضرت علی علیه السلام را دوست دارد، امّا از

دشمنان او، بیزاری نمی جوید. امام صادق علیه السلام

فرمود: «چنین شخصی دشمن ماست، پشت

سر چنین شخصی، نماز نخوان او شایستگی

امام جماعت شدن را ندارد».^۵

آری، کسی که از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بیزارى

نمی جوید، شایستگی امام جماعت ندارد، امروز

ما به کجا می رویم؟ آیا نماز جماعت بالاتر

است یا سخنرانی کردن؟ روشن است که منبر،

ساختار فکری جوانان شیعه را می سازد، آیا

کسی که مدح قاتلان حضرت فاطمه علیها السلام را

می کند شایستگی آن را دارد که بالای منبر

برود؟ اگر چنین کسانی مجال پیدا کنند جامعه
شیعه را از هویت خود دور خواهند کرد، مکتب
تشیع از ما می‌خواهد پشت سر آنان نماز
نخوانیم و پای سخنان آنان ننشینیم چرا که
اگر به آنان مجال بدهیم هویت‌مان را خواهند
گرفت و راه را گم خواهیم کرد.

● س: شنیده‌ایم که شما به ماجرای «صیحه

آسمانی» هم اشاره‌ای داشته‌اید، ماجرای آن

چیست؟

■ ج: یکی از نشانه‌هایی که حتماً قبل از ظهور

امام‌زمان علیه‌السلام پیش می‌آید، صیحه آسمانی

است. صیحه آسمانی یعنی فریادی که از

آسمان بلند می‌شود، در آن سالی که قرار

می‌شود امام‌زمان ظهور کند، چند علامت

روی می‌دهد، مثلاً در شب ۲۳ ماه رمضان در

آغاز شب، صدایی بین زمین و آسمان بلند
می‌شود که همه آن صدا را می‌شنوند، این
جبرئیل است که به امر خدا، همه مردم جهان
را به سوی حضرت مهدی علیه السلام دعوت می‌کند.
با شنیدن این صدا بسیاری از کسانی که شیعه
هم نیستند به امام زمان علاقمند می‌شوند، اما
فردای آن روز، شیطان فریاد برمی‌آورد که حق
با عثمان است و او مظلومانه کشته شده است.

این صدای شیطان در همه جا می پیچد و همه
این صدا را می شنوند و اینجاست که خیلی ها
دچار شک و تردید می شوند، آنان نمی دانند که
این صدای شیطان است بلکه خیال می کنند
که این صدا، صدایی آسمانی است و برای
همین فریب شیطان را می خورند، در آن
هنگام هر کس که در دلش ذره ای از محبت
عثمان باشد دچار گمراهی می شود هر چند که

سال‌ها خود را شیعه دانسته باشد، آری،
امتحان سختی در راه است، بحث بیزاری از
دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام سخنی برای گذشته
نیست، بلکه سخنی از جنس آینده است.^۶

● س: چرا شیطان در آن شب از «عثمان»
سخن می‌گوید و نام او را به زبان می‌آورد و
مردم را به سوی او فرا می‌خواند؟ چرا نام

ابوبکر و عُمَر (عُمَر بن خَطَّاب) را نمی‌برد؟

■ ج: دَقَّتْ کنید کسی که عثمان (خلیفه سوم) را

قبول داشته باشد حتماً ابوبکر و عُمَر را هم

قبول دارد، کسی که عثمان را بر حق بداند،

حتماً آن دو نفر را هم بر حق می‌داند، ولی

شیطان در آن شب نام عثمان را مطرح می‌کند

زیرا عثمان از بنی‌اُمیّه است و سُفیانی هم از

بنی‌اُمیّه است و در واقع شیطان می‌خواهد

برای سُفیانی، یار و یاور جمع کند، شیطان
این‌گونه احساسات مردم را تحریک می‌کند و
از آن برای گمراهی مردم بهره می‌جوید.

● س: منظور شما از سُفیانی همان کسی است

که نزدیک ظهر امام‌زمان، قیام می‌کند و

هدف او مقابله با حق و حقیقت است؟

■ ج: بله. یکی از نشانه‌های ظهر امام‌زمان،

قیام سُفیانی است. او در سوریه تشکیل
حکومت می‌دهد و اردن و فلسطین را تصرّف
می‌کند و سپس به عراق می‌آید و این کشور را
هم تصرّف می‌کند، او تعدادی از شیعیان را در
عراق به شهادت می‌رساند و در شهر کوفه
(نجف) مستقر می‌شود و سپاهی را به سوی
مدینه و مکه می‌فرستد زیرا شنیده است که
امام‌زمان در آنجاست، ولی خدا امام‌زمان را

یاری می‌کند و سرانجام سپاه او در دل زمین
فرو می‌رود و بعد از مدتی خودش هم کشته
می‌شود.^۷

نکته مهم این است که سُفیانِ از نسلِ
«ابوسفیان» است، او از بنی‌امیه است، در آغاز
قیام سُفیانِ، شیطان، نام عثمان را به زبان
می‌آورد و مردم را به سوی عثمان دعوت
می‌کند تا این‌گونه مردم را به بنی‌امیه متمایل

کند، همانطور که گفتم عثمان از بنی‌امیه بود.
به این نکته توجه کنید: حکایت همچنان باقی
است، اگر کسی ذرّهای به عثمان محبت داشته
باشد در هنگام صیحه آسمانی راه را گم
خواهد کرد، ما باید نسل آینده را بیشتر با
برائت آشنا سازیم، آنان باید از کسانی که در
حق اهل بیت علیهم‌السلام ظلم کردند بیزاری بجویند تا
در آینده راه را گم نکنند، راز زیارت عاشورا

همین نکته است، این که از ما خواسته‌اند هر روز زیارت عاشورا بخوانیم برای این است که راه را گم نکنیم، زیارت عاشورا، درس‌نامه اعتقادی شیعه است و بیش از همه چیز بر «برائت» تأکید دارد.

۲

● س: چرا شما بر این باورید که دشمنان برای

شهادت حضرت فاطمه علیها السلام برنامه‌ریزی کرده

بودند و ماجرای هجوم به خانه آن حضرت،

یک پیش‌آمد نبوده است؟

■ ج: از همان ابتدای اسلام، خط نفاق وجود

داشته است، یعنی عده‌ای در همان زمانی که پیامبر در مکه بود به ظاهر ایمان آورده بودند ولی ایمان آنان، چیزی جز فریبکاری نبود. ما از آنان به «خط نفاق» تعبیر می‌کنیم، همان کسانی که به طمع ریاست و رسیدن به حکومت، به ظاهر اسلام آوردند ولی ایمان آنان واقعی نبود، آنان سودای رسیدن به حکومت را داشتند و همه ما می‌دانیم هیچ چیز

همچون ریاست و حکومت برای انسان،
جذابیت ندارد، کسانی که بعد از پیامبر،
حکومت و خلافت را غصب کردند از همان
خط نفاق بودند.

● س: آیا قرآن هم درباره نفاق در مکه سخن

گفته است؟

■ ج: سوره «عنکبوت» سوره‌ای است که در

مکه نازل شده است، در آیه ۱۱ این سوره

چنین می‌خوانیم: ﴿وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

لْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ﴾، «خدا می‌داند چه کسانی

ایمان آورده‌اند همانگونه که خدا منافقان را

می‌شناسد». می‌بینیم که خدا در این آیه از

منافقان سخن می‌گوید و از وجود منافقان در

مکه خبر می‌دهد.^۱

● س: چگونه ممکن است خط نفاق به طمع

حکومت، مسلمان شوند در حالی که پیامبر در
مکه بود و آن روزگار، روزگار سختی‌ها و
مشکلات بود، هنوز پیامبر به مدینه نیامده بود
و حکومتی تشکیل نداده بود، چگونه می‌شود
خط نفاق، سال‌ها قبل از آن که پیامبر در
مدینه حکومت تشکیل دهند به طمع حکومت
و ریاست، مسلمان شده باشند؟

■ ج: یهودیان همواره در پیش‌گویی سرآمد

روزگار خود بوده‌اند، عده‌ای از یهودیان در
نزدیکی مکه زندگی می‌کردند، آنان توانسته
بودند پیش‌بینی کنند که پیامبر اسلام سرانجام
بر عربستان مسلط می‌شود و حکومت تشکیل
می‌دهد، سران خط نفاق با آن یهودیان رفت
و آمد داشتند و این پیش‌گویی را از آنان شنیده
بودند، آنان به طمع حکومت و ریاست در
همان آغاز به ظاهر مسلمان شدند، ولی نور

ایمان در دل‌های آنان تابیده نشده بود، ماجرا
گذشت تا این که پیامبر به مدینه رفت و
حکومت تشکیل داد، آنان که طمع حکومت،
همه وجودشان را گرفته بود به دنبال فرصت
بودند تا بعد از پیامبر به آرزوی خود برسند،
وقتی پیامبر حضرت علی علیه السلام را به عنوان
خلیفه و جانشین خود معرفی کرد آنان با
یکدیگر پیمان بستند که نمی‌گذاریم حکومت

به دست علی عليه السلام بیفتد، آنان آینده حکومت را
بین یکدیگر تقسیم کردند و مشخص نمودند
که به ترتیب چه کسانی بر مسند حکومت
بنشینند، آنان حتی برای ترور پیامبر هم نقشه
کشیدند که البته خدا جان پیامبر حفظ کرد.

● س: آنان در کجا تصمیم به قتل پیامبر

گرفتند؟

■ ج: پیامبر در روز عید غدیر حضرت علی علیه السلام

را به عنوان خلیفه و جانشین خود معرفی کرد

و از مردم خواست تا با حضرت علی علیه السلام به

عنوان امام خود بیعت کنند. بعد از آن که بیعت

مردم تمام شد، پیامبر به سوی مدینه حرکت

کرد و به منطقه‌ای کوهستانی رسید، راه از

میان دره‌ای تنگ و باریک می‌گذشت، هوا

تاریک شده بود، آنجا را گردنه «هرشا»

می‌گفتند، عده‌ای از منافقان در بالای گردنه
کمین کرده بودند و می‌خواستند سنگ‌های
فراوان به پایین پرتاب کنند تا شتر پیامبر رم
کند و آن حضرت در آن دره خطرناک سقوط
کند، اینجا بود که جبرئیل ماجرا را زودتر به
پیامبر خبر داد و این‌گونه جان پیامبر را حفظ

کرد.^۹

● س: بعد از این ماجرا، منافقان چه برنامه‌های

دیگری را اجرا کردند؟

■ ج: پیامبر در روزهای آخر زندگی خود از همه

خواست که در لشکر اسلام حضور پیدا کنند و

به سمت سپاه روم بروند، پیامبر فرماندهی

این لشکر را به «أسامه» سپرد و از او خواست

تا هر چه زودتر لشکر را حرکت دهد، خط نفاق

با این دستور پیامبر مخالفت کرد و مانع آن شد

تا لشکر اُسامه حرکت کند، زیرا آنان فهمیده بودند که پیامبر به زودی از دنیا می‌رود و آنان مشتاق بودند در آن لحظه‌های حساس در مدینه باشند و برای به دست گرفتن حکومت برنامه‌های خود را اجرا کنند.

● س: ما شنیده‌ایم که بزرگان خط نفاق در

لشکر اُسامه بودند و آماده رفتن به سمت روم

بودند، چه شد که آنان به مدینه بازگشتند؟

■ ج: در اینجا به نقش عایشه (که همسر پیامبر

و دختر ابوبکر بود) اشاره می‌کنم، در همان

شب‌ی که فردا قرار بود لشکر اُسامه حرکت کند،

عایشه متوجّه شد که حال پیامبر رو به

بهبودی نیست و دیگر امیدی به شفای او

نیست. لشکر اُسامه تقریباً در ده کیلومتری

مدینه اردو زده بود، ابوبکر و عُمَر و دیگر

دوستان آنان در آنجا بودند و قرار بود فردا
همه به سوی روم حرکت کنند، پیامبر طوری
برنامه‌ریزی کرده بود تا در آن روزهای
سرنوشت ساز آنان در مدینه نباشند و حضرت
علی علیه السلام بتواند بدون مخالفت کسی، حکومت
را به دست بگیرد و امور را سامان بدهد، ولی
عایشه در آن شب حساس، شخصی را به
سوی اردوگاه فرستاد تا از پدرش (ابوبکر)

بخواهد هر چه سریع‌تر به مدینه بازگردد.

وقتی ابوبکر از ماجرای شدت یافتن بیماری

پیامبر با خبر شد دوستان خود را آگاه کرد و

آنان در همان شب به مدینه بازگشتند.

سحر که فرا رسید، پیامبر به زحمت از جا بلند

شد، در حالی که دو نفر زیر بغل‌های او را

گرفته بودند، به قبرستان بقیع رفت و به

کسانی که همراه او بودند چنین فرمود: «آگاه

باشید فتنه‌ها همچون شب‌های تاریک به

سوی شما می‌آیند».^{۱۰}

این سخن اشاره‌ای به بازگشت خط نفاق به

مدینه بود، پیامبر تلاش کرد تا به مردم پیام

مهمی را برساند. وقتی اذان صبح شد ابوبکر

به مسجد رفت و در محراب قرار گرفت تا

جای پیامبر نماز بخواند، او به اختیار خودش،

این کار را کرد، هرگز پیامبر او را برای نماز به

محراب نفرستاده بود. این که سنی‌ها

می‌گویند: «پیامبر او را به جای خود فرستاد تا

امام‌جماعت باشد»، دروغ بزرگی است.

به هر حال، ابوبکر در رکعت اوّل بود که پیامبر

خودش را به زحمت به مسجد رساند و ابوبکر

را کنار زد و خودش نماز را از اوّل آغاز کرد، بعد

از نماز رو به ابوبکر کرد و گفت: «چرا از لشکر

أسامه به اینجا آمده‌اید؟»، ابوبکر پاسخ داد:

«آمدم تا دیداری با شما تازه کنم»، اینجا بود
که پیامبر فرمود: «با لشکر اُسامه به سوی روم
حرکت کنید، خدا لعنت کند کسی را که از لشکر
اُسامه تخلف کند». ۱۱

افسوس که این سخن باعث نشد تا ابوبکر و
همراهان او به اردوگاه برگردند، از طرف دیگر
در اردوگاه لشکر هم اتفاقی افتاد، صبح که شد
این شایعه در لشکر اسلام پیچید: «پیامبر از

دنیا رفته است» و برای همین عده‌ای دیشب
به مدینه باز گشته‌اند، به دنبال آن، همه
اردوگاه را ترک کردند و به مدینه بازگشتند،
دیگر جمع کردن آن همه نیرو و باز گرداندن
آنان به اردوگاه کار سختی شد و عملاً رفتن
لشکر اُسامه به طرف روم به شکست انجامید.

● س: در واقع نظر شما این است که بازگشتن

خط نفاق از لشکر اُسامه به مدینه، گام اوّل

آنها برای غصب حق حضرت علی علیه السلام بود؟

■ ج: بله. پیامبر برنامه‌ریزی کرده بود که خط

نفاق در آن روزهای حساس در مدینه نباشند،

ولی آنان خلاف دستور پیامبر عمل کردند و با

مخالفت خود، طرح و برنامه پیامبر را به هم

زدند، اینجا بود که پیامبر تصمیم گرفت تا

وصیت‌نامه‌ای مکتوب برای امت اسلام به

یادگار بگذارد و در آن وصیت‌نامه از مردم
بخواهد پیرو علی علیه السلام باشند و از فتنه‌گران
دوری کنند، پس در یکی از روزها که عده‌ای
از بزرگان به عیادت پیامبر آمده بودند از آنان
خواست تا قلم و دواتی بیاورند تا برای آنان
وصیت‌نامه بنویسد، اینجا بود که عُمَر فریاد
برآورد: «این مرد هذیان می‌گوید، قرآن ما را

بس است.»^{۱۲}

● س: چرا پیامبر زودتر تصمیم به نوشتن این

وصیت‌نامه نگرفت؟ چرا آن حضرت صبر کرد

تا بیمار شد و در آن شرایط تصمیم گرفت این

کار را انجام بدهد؟

■ ج: پیامبر در روز عید غدیر، حجت را بر همه

تمام کرد و همه مردم با حضرت علی عليه السلام

بیعت کردند، سپس پیامبر برنامه لشکر اسامه

را طرح‌ریزی کرد و خط نفاق مجبور شدند به اردوگاه بروند و از مدینه دور شوند، در این شرایط، دیگر نیازی به وصیت‌نامه مکتوب نبود و همه چیز طبق طرح پیامبر پیش می‌رفت، متأسفانه خط نفاق از لشکر اُسامه تخلف کردند و به مدینه بازگشتند و طرح و برنامه پیامبر را بر هم زدند، اینجا بود که پیامبر به فکر آن افتاد تا آن وصیت مکتوب را

در میان مردم باقی گذارد. به هر حال خط
نفاق فهمید که اگر این وصیت‌نامه نوشته شود
دیگر آنان نمی‌توانند به حکومت برسند، پس
به شدت با این امر مخالفت کردند.

● س: درست است که عُمَرُ آن سخن ناروا را
گفت، ولی او که همیشه در کنار پیامبر نبود،
چرا پیامبر در فرصت دیگری، آن وصیت‌نامه

را نوشت؟

■ ج: دقت کنید کاری که عُمَر کرد ترور

شخصیتی پیامبر بود، او در ذهن خیلی از

مردم چنین القاء نمود که پیامبر بیمار است و

مطالبی را که بازگو می‌کند هذیان است! او

اعتبارِ سخن پیامبر را در ذهن بسیاری از افراد

از بین برد، زمانی آن وصیت‌نامه نزد همه

ارزش داشت که عُمَر آن سخن را نگفته بود،

او که جرأت کرد و آن سخن را بازگو کرد، معلوم است اگر پیامبر بعداً وصیت‌نامه‌ای می‌نوشت، او و همفکرانش می‌گفتند: «این وصیت‌نامه اعتباری ندارد زیرا پیامبر در زمانی که بیمار بوده است آن را نوشته و هدیانی بیش نیست»، همه مصیبت‌ها از همان زمانی آغاز شد که عُمَر نگذاشت پیامبر وصیت خود را بنویسد، از آن لحظه بود که قداست و

عظمت پیامبر در بین مردم عادی شکسته شد
و در نگاه آنان، پیامبر از شخصیتی که سخن
او «وحي آسمانی» است به کسی که هذیان
می‌گوید تغییر پیدا کرد و این ضربه بسیار
بزرگی بر پیکره حق و حقیقت بود، بارها تأکید
کرده‌ام خط نفاق برای غصب خلافت، طرح و
برنامه داشت و قدم به قدم جلو می‌آمد، قدم
دوم آنان در این مسیر همین جمله ناروایی

است که در کنار بستر پیامبر بر زبان عُمر

جاری شد.

● س: آیا همه مردم مثل عُمر فکر می‌کردند؟

■ ج: بسیاری از مردم به تازگی از بت‌پرستی به

اسلام رو آورده بودند، هنوز در زوایای

وجودشان، آثار فرهنگ جاهلیت به چشم

می‌خورد، تغییر فرهنگ جامعه نیاز به زمان

زیادی دارد، درست است که پیامبر خیلی
تلاش کرد که مردم را با فرهنگ اسلام آشنا
سازد ولی خیلی از آن مردم آن قدر به حدّ
رشد و آگاهی نرسیده بودند که در زمان فتنه
بتوانند مسیر حق را برگزینند، آنان مردمی
بودند که در زمان آرامش، دیندار بودند و امّا
مرد میدان فتنه‌ها نبودند، ارزش ایمان هم در
پایداری در فتنه‌ها مشخص می‌شود، در

روایات ما آمده است: «مردم بعد از پیامبر از

دین خدا بیرون رفتند مگر سه نفر». این

روایات اشاره به چه نکته‌ای می‌کند؟^{۱۳}

در سال‌های آخر زندگی پیامبر، اوضاع سیاسی

- اجتماعی مدینه آرام شد، پیامبر حکومت

قدرتمندی تشکیل داد، در سایه این قدرت

سیاسی - اجتماعی، خیلی از مردم به اسلام

علاقه‌مند شدند و این دین را برگزیدند، ولی

وقتی پیامبر در بستر بیماری افتاد و فتنه‌ها
یکی بعد از دیگری فرا رسیدند، آنان دچار
لغزش شدند، در آن لحظه‌ای که عُمَر مانع شد
که پیامبر وصیت‌نامه‌اش را بنویسد، عده‌ای با
عُمَر مخالفت کردند، ولی مخالفت آنان دیگر
سودی نداشت، زیرا سخن عُمَر به پشتوانهٔ
فرهنگ جاهلی که در میان مردم رسوخ داشت
در دل‌ها شک و تردید ایجاد کرد، خیلی‌ها

پیش خود خیال کردند که پیامبر هم انسانی
همانند آنها است، هر انسانی که دچار تب
شدید می‌شود، هذیان می‌گوید، دشمنان
پیامبر را مسموم کرده بودند، اثر آن سم این
بود که پیامبر دچار تب بسیار شدید می‌شد، تا
آنجا که بعضی وقت‌ها، آب زیادی بر بدن
پیامبر می‌ریختند، آری، بدن پیامبر در تب
می‌سوخت، آنان پیامبر را با یک انسان

معمولی مقایسه کردند. اشکال اساسی در
همین نکته بود، شناخت و معرفت آنان از
پیامبر درست نبود و برای همین سخن عُمر
توانست در آنان شک و شبهه ایجاد کند.

۳

● س: حاج آقا! شما از رسوخ فرهنگ جاهلیت

سخن گفتید، این فرهنگ چه تأثیر دیگری در

آن فتنه‌ها داشت؟

■ ج: برای مردم آن روزگار سخت بود که یک

جوان بر آنان فرمانروایی کند، حضرت

علی علیه السلام تقریباً ۳۳ سال داشتند، قبول اطاعت از فرمان‌های فردی در این سن و سال در فرهنگ آن مردم، امری سخت بود، آنان دوست داشتند که رهبرشان، ریش سفید باشد و سن و سالی از او گذشته باشد، برای همین است که وقتی در «سقیفه» عُمَر می‌خواست مردم را به بیعت با ابوبکر فرا بخواند این جمله را گفت: «ای مردم! بیایید با کسی که از همه

ما پیرتر است بیعت کنیم». این جمله نشان می‌دهد که او چقدر به زنده کردن فرهنگ جاهلی، امید بسته و به پشتوانه این اقدام به میدان آمده بوده است.^{۱۴}

● س: یک بار در سخنرانی شما شنیدیم که گفتید سران خط نفاق، بسیار فریبکار و سیاستمدار بوده‌اند، منظور شما چه بود؟

■ ج: عده‌ای خیال می‌کنند آنان که غصب

خلافت کردند چند پیرمرد بودند که از سیاست

چیزی نمی‌دانستند و انسان‌هایی ساده‌لوح

بودند که مردم به آنان رو کردند و حکومت و

قدرت را به آنان سپردند، در حالی که این تفکر

باطل است، آنان بسیار باهوش، زیرک و

سیاستمدار بودند و می‌دانستند چگونه مردم را

قدم به قدم از حقیقت دور کنند.

عُمَر برنامه‌ای را طرح‌ریزی و اجرا کرد که تا
زمان ظهور امام‌زمان با قدرت ادامه خواهد
داشت، او توانست مسیر تاریخ را تغییر دهد و
هنوز هم که هنوز است خط فکری او، زنده و
پویا است.

وقتی پیامبر وضو می‌گرفت، مردم
نمی‌گذاشتند آب وضوی پیامبر به روی زمین
بریزد و آن را برای تبرک بر صورت خود

می‌پاشیدند، ولی خط نفاق کاری کرد تا همان
کسانی که آب وضوی پیامبر را برای تبرک
می‌بردند، هیزم آوردند تا دخترش فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام و
فرزندانش را در آتش بسوزانند!^{۱۵}

چگونه می‌شود آن مردمی که برای پیامبر از
جان و دل، مایه می‌گذاشتند، سرانجامشان به
اینجا برسد؟ مگر خط نفاق به آنان چه گفت؟
دستگاه تبلیغاتی آنان موجی از دروغ و فریب

را در جامعه رواج دادند، این کارِ حکومت، یک
شاهکار در نیرنگ و فریب است، زیرا آنان
عده‌ای را با پول به طمع انداختند و به عده‌ای
وعده دادند که سهمی از حکومت را به آنان
بدهند و عده‌ای را هم ترسانند و گروه دیگر
را فریب دادند و به اسم دینِ خدا آنان را گمراه
کردند.

● س: منظور شما همان سیاست زر و زور و

تزویر است؟

■ ج: منظور از «زر»، طلا و پول است، منظور از

زور هم که مشخص است یعنی عده‌ای را به

قتل می‌رسانند تا مردم دچار ترس و وحشت

شوند، «تزویر» هم یعنی فریب و نیرنگ.

وقتی تاریخ را می‌خوانیم می‌بینیم که

حکومت‌های باطل مردم را این‌گونه خام

کرده‌اند، در ماجرای عاشورا هم حکومت یزید
با همین روش مردم را به جنگ
امام حسین علیه السلام آورد، ابتدا سکه‌های زیادی بین
مردم پخش کردند و عده‌ای را به طمع
انداختند و آنان برای دریافت جایزه‌های
فراوان به جنگ امام‌زمان خود رفتند.^{۱۶}

بعد از آن نوبت به تزویر رسید، ابن زیاد،
شخصی را به نام ابن‌سعد به عنوان فرمانده

سپاه انتخاب کرد، ابن سعد استاد نیرنگ و فریب بود و برای مردم این گونه سخنرانی کرد: «ای مردم! راه بهشت از جنگ در کربلا می‌گذرد! بشتابید! اگر می‌خواهید از اسلام دفاع کنید برخیزید و به جنگ با حسین بروید! حسین از دین اسلام منحرف شده است. او می‌خواهد در جامعه اسلامی، آشوب به پا کند. او با خلیفه پیامبر سر جنگ دارد»، او در صبح

روز عاشورا چنین فریاد برآورد: «ای لشکر

خدا! بشتابید و جنگ با حسین را آغاز کنید». ۱۷

این همان سیاست تزویر و نیرنگ است که به

اسم دین خدا به جنگ امام زمان می آید، بعد از

سیاست زر و تزویر، نوبت به سیاست زور

رسید تا ترس و وحشت را در دل‌ها نهادینه

کند، مردم دیدند که سربازان ابن زیاد در

کوچه‌های کوفه به راه افتادند و فریاد برآوردند

که هر کس به جنگ حسین علیه السلام نرود و در کوفه
بماند به قتل خواهد رسید. به خاطر این
سیاست بود که سی هزار نفر از مردم کوفه
شمشیر به دست گرفتند و در کربلا جمع شدند
تا امام حسین علیه السلام را به شهادت برسانند،
مردمی که امام حسین علیه السلام را به کوفه دعوت
کرده بودند برای قتل آن حضرت به کربلا
رفتند، همان کسانی که نامه برای امام نوشته

بودند به جنگ او آمدند، این قدرت سیاست زر

و زور و تزویر است.^{۱۸}

● س: متن نامه‌های مردم کوفه چه بود؟

■ ج: کوفیان دوازده هزار نامه برای

امام حسین علیه السلام فرستادند، در آن نامه‌ها آمده

بود: «ای حسین! ما جان خود را در راه تو فدا

می‌کنیم. به سوی ما بیا، ما همه، سرباز تو

هستیم»، «ای حسین! بشتاب که همه ما در

انتظار تو هستیم. در شهر ما لشکری صد هزار

نفری خواهی یافت که برای یاری تو سر از پا

نمی‌شناسند».^{۱۹}

● س: این تحلیل شما ما را به فکر فرو برد.

■ ج: اکنون که دانستید چگونه دشمنان، مردم

کوفه را فریب دادند، دیگر می‌توانید اقدامات

خط نفاق را در روزهای بعد از رحلت پیامبر
تحلیل کنید، دقت کنید: سیاست‌های
حکومت‌ها هرگز باعث نمی‌شود که اختیار را از
انسان‌ها بگیرد، این سیاست‌ها زمینه‌ها را
فراهم می‌کند، سرانجام این خود انسان است
که تصمیم می‌گیرد و او مسؤول همه
تصمیم‌های خود است، این که می‌بینیم در
روز عاشورا چند نفری توبه می‌کنند و به لشکر

امام حسین علیه السلام ملحق می‌شوند نشانه آن است
که در آن شرایطی که زر و زور و تزویر، همه
جا را فرا گرفته بود باز عده‌ای حق را شناختند
و به سوی آن آمدند، آنان حق را انتخاب
کردند و رستگار شدند، در ماجرای فاطمیّه هم
می‌بینیم که افرادی همچون سلمان، فریب آن
فتنه‌ها را نخوردند و حق را برگزیدند.

● س: منظور شما از سیاست «زر» در ماجرای

غصب خلافت چیست؟

■ ج: در سال آخر زندگی پیامبر، مناطق

مختلفی که قبلاً مسلمان نشده بودند اسلام

آوردند، در همان روزهای آخر زندگی پیامبر،

پول زیادی از آن مناطق به مدینه رسیده بود،

این پول به عنوان «بیت المال» بود، ولی

وقتی پیامبر از دنیا رفت معلوم نشد آن پول‌ها

کجا رفت، ما بر این باوریم حکومتی که روی
کار آمد همه آن پول‌ها را میان سران قبایل
تقسیم کرد، هر که را که می‌شد با پول خریدند
و این اولین قدم برای تثبیت حکومت بود،
حتی مقداری از آن پول را در میان زنان مدینه
تقسیم کردند.^{۲۰}

به این نکته دقت کنید: لازم نبود که حکومت
به تک تک مردم پول بدهد، کافی بود رئیس

قبیله را با پول بخرد، وقتی رئیس یک قبیله
با خلیفه بیعت می‌کرد، همه مردم آن قبیله از
او پیروی می‌کردند.

ما امروزه درک خوبی از نظام قبیله‌گری
نداریم، در نظام قبیله‌گری، خیلی از تصمیمات
به عهده رئیس قبیله بود، از شما می‌خواهم تا
درباره فرهنگ قبیله‌گری، تحقیق بیشتری
کنید. کسی که از این موضوع بی‌خبر باشد

نمی‌تواند ماجرای فاطمیّه را به خوبی تحلیل کند، در زمان ما مثلاً در انتخابات اگر بزرگ فامیل به شخصی رأی بدهد یا نظری بدهد، جوانان اصلاً اهمیتی به این موضوع نمی‌دهند و کار ندارند که آن پیرمرد به چه کسی رای داده است، جوانان امروز راه خود را از پیرمردها جدا کرده‌اند و هر کسی برای خود، حق انتخاب قائل است، ولی در نظام قبیله‌گری

چنین نبود، اگر بزرگ قبیله با کسی بیعت
می کرد همه جوانان و افراد آن قبیله با آن
شخص بیعت می کردند.

حکومتی که بعد از پیامبر روی کار آمد کافی
بود فقط سران قبیله ها را با پول بخرد یا آنان
را به طمع بیاندازد که آنان را در حکومت
شریک می کند، آن وقت دیگر کار تمام بود و
بعد از بیعت رئیس قبیله، همه افراد قبیله

(بدون هیچ اعتراضی) از رئیس قبیله پیروی
می‌کردند. آری، تعصبات قبیله‌گری نقش
بسیار پررنگی در فرهنگ آن روزگار داشت. بار
دیگر تأکید می‌کنم: برای فهم دقیق ماجرای
فاطمیه باید فرهنگ قبیله‌گری را به خوبی
شناخت و به آن آگاهی پیدا کرد. خط نفاق از
همهٔ ظرفیتهای آن فرهنگ برای پیشبرد
هدف خود بهره برده است.

● س: شما در سخنرانی خود اشاره کردید که

حکومت می‌خواست عبّاس (عموی پیامبر) را

به طمع اندازد، ماجرای آن چیست؟

■ ج: عبّاس، عموی پیامبر بود، او ریش سفید

بنی‌هاشم بود، اگر او با ابوبکر بیعت می‌کرد

باعث تقویت حکومت او می‌شد، یک شب

ابوبکر همراه با عُمَر و چند نفر دیگر به خانه

عباس رفتند، ابوبکر چنین گفت: «ای عبّاس!
چقدر خوب است تو هم مانند بقیّه مردم با من
بیعت کنی. اگر تو این کار را بکنی من قول
می‌دهم که بعد از خود، تو را به عنوان جانشین
معرفی کنم، اگر تو با ما بیعت کنی هم به نفع
خودت و هم به نفع اسلام است»، ولی عباس
با این سخنان فریب نخورد و حاضر نشد آنان
را یاری کند، از این ماجرا متوجّه می‌شویم که

دیدار با ریش سفیدان و بزرگان قبایل، یک
برنامه حکومت ابوبکر بود و خیلی‌ها با
وعده‌های آنان رام شدند ولی تنها کسی که
فریب نخورد عباس بود.^{۲۱}

در اینجا به ماجرای ابوسفیان اشاره می‌کنم، او
در ابتدا با خلافت ابوبکر مخالفت کرد و چون
او بزرگ بنی‌امیه بود، بنی‌امیه هم از بیعت با
ابوبکر خودداری کردند تا این که به او قول

دادند که فرزندان‌ش را در حکومت سهیم کنند، اینجا بود که او حاضر شد با ابوبکر بیعت کند و با بیعت او، همه بنی‌امیه با ابوبکر بیعت کردند، این که می‌بینیم معاویه (پسر ابوسفیان) سال‌های سال بر شام حکومت کرد به دلیل همین قولی بود که به پدر معاویه داده بودند.

● س: سیاست «زر» در دستگاه خلافت را بازگو

کردید، سیاست «زور» و «تزویر» چگونه بود؟

■ ج: درباره سیاست «زور» در فصل بعد سخن

خواهم گفت، در اینجا درباره سیاست «تزویر»

سخن می‌گوییم: دستگاه خلافت برای این که

بتواند مردم را فریب بدهد، برنامه‌های

مختلفی اجرا کرد، مهمترین کاری که کرد این

بود که در ذهن مردم این نکته را حک کرد که

حضرت علی علیه السلام مخالف وحدت است، زیرا بعد

از ماجرای سقیفه و بیعت مردم با ابوبکر
می‌بینیم که حضرت علی علیه السلام حاضر نشد با
ابوبکر بیعت کند و به خانه خود رفت و صبر
پیشه کرد، ولی حکومت انتظار داشت علی علیه السلام
با ابوبکر بیعت کند و این نوع خانه‌نشینی را
نمی‌پسندید، این سخن عُمَر است که به
ابوبکر گفته است: «تا زمانی که علی بیعت
نکند بیعت بقیه مردم فایده‌ای ندارد».^{۲۲}

اینجا بود که دستگاه خلافت تصمیم گرفت تا

هر طور هست علی علیه السلام را از خانه بیرون بکشد

و او را وادار به بیعت با ابوبکر کند، ولی آنان به

دنبال بهانه بودند، بهانه‌ای که بتوان مردم را با

آن فریب داد و چه بهانه‌ای بهتر از شرکت

نکردن در نماز جماعت!

وقتی مردم با ابوبکر به عنوان خلیفه بیعت

کردند، در وقت نماز همه به مسجد می‌آمدند و

پشت سر او نماز می خواندند، در همان روزها
علی علیه السلام در خانه بود و به مسجد نمی آمد، اینجا
بود که دستگاه خلافت این سخن را در
ذهن ها نشانده که هر کس سه روز بدون عذر
به نماز جماعت نیاید منافق است و باید
خانه اش را به آتش کشید! آنان این سخن را
به پیامبر نسبت دادند و عده ای که از حکومت
پول گرفته بودند به دروغ از پیامبر نقل کردند

که هر کس سه روز به مسجد نیاید و از
جماعت مسلمانان فاصله گیرد باید خانه‌اش را
آتش زد!

شاید شنیده باشی که اهل سنت نماز جماعت
را واجب می‌دانند، در حالی که نماز جماعت در
فقه شیعه، مستحب است، علت این که
اهل سنت این قدر به نماز جماعت تأکید
می‌کنند و آن را واجب می‌دانند به خاطر این

است که این مسأله برای آنان یک مسأله
سیاسی است، آنان نمی‌توانند به مستحب
بودن نماز جماعت فتوا بدهند، زیرا اگر چنین
کاری بکنند مردم از آنان خواهند پرسید: اگر
نماز جماعت مستحب است پس چرا به خانه
علی علیه السلام حمله کردند و آنجا را به آتش
کشیدند؟

اگر به کتاب‌های اهل سنت مراجعه کنیم

می‌بینیم آنها احادیثی را از پیامبر نقل کرده‌اند
و به این احادیث هم فتوا داده‌اند، ابوهریره از
پیامبر این مطلب را به دروغ نقل می‌کند: «من
تصمیم گرفتم تا دستور دهم تا مردم هیزم
جمع کنند، پس از آنکه هیزم‌ها جمع شد به در
خانه کسانی بروم که هیچ عذری ندارند ولی به
مسجد نمی‌آیند، پس خانه آنان را آتش

بزنم»! ۲۳

به همین علت است که اهل سنت نماز
جماعت را واجب می‌دانند، چهره‌ای که آنان از
پیامبر ترسیم کرده‌اند این است که اگر کسی به
نماز جماعت حاضر نشود باید خانه او را در
آتش سوزاند! آن قدر دستگاه تبلیغاتی حکومت
این مطلب را تکرار کرد و آن را در ذهن مردم
نهادینه کرد که مردم آن را باور کردند و این
همان تزویر است، علی عليه السلام در خانه نشسته

بود و مأمور به صبر بود، کسانی که فریب این
سخنان حکومت را خورده بودند هیزم‌های
فراوانی کنار خانه علی علیه السلام جمع کردند و آنجا را
به آتش کشیدند، خود ابوبکر و عُمَر هم آن
جماعت را همراهی می‌کردند.

● س: یعنی مردم باور کرده بودند باید خانه

علی علیه السلام را آتش بزنند؟

■ ج: وقتی دستگاه خلافت، دین خدا را به

بازی گرفت و به بهانه نماز جماعت، مردم را

برای آتش زدن خانه علی عليه السلام گسیل داشت.

دقت کنید چقدر مولای ما مظلوم بود، آن

کسی که خودش اصل و اساس دین است،

متهم شد که از دین بیرون رفته است، کار به

آنجا رسید که حکومت، علی عليه السلام را به عنوان

«مُحَارِب» معرفی کردند. این عنوان، یک

عنوان فقهی است و در قرآن آمده است.
مَحَارِبَ به کسی می‌گویند که به جنگ خدا و
پیامبر آمده است و یا سلاح در دست گرفته
است و جان و مال مردم را تهدید کرده است.
این تهمت ناروایی بود که به حضرت علی علیه السلام
زدند و او را به عنوان «مَحَارِب» معرفی کردند.

● س: در کجا این تهمت را به علی علیه السلام زدند؟

■ ج: آنان فاطمه عليها السلام را میان در و دیوار قرار

دادند و علی عليه السلام را به مسجد بردند، ابوبکر

بالای منبر نشسته بود، عُمَرُ رو به او کرد و

گفت: «علی مُحَارِبِ است، یا باید با تو بیعت

کند یا این که دستور بده ما گردن او را بزنیم».

این سخن نشان می‌دهد که آنان در فضای

جامعه، این مطلب را القاء کرده بودند که

علی عليه السلام محارب است. ۲۴

● س: شنیده‌ایم که خط نفاق، علی علیه السلام را به

عنوان شخصی معرفی کردند که در امت

اسلامی، اختلاف انداخته است!

■ ج: وقتی دستگاه خلافت به دیدار عباس

رفت تا او را فریب دهد به او چنین گفتند:

«یک نفر می‌خواهد میان مسلمانان اختلاف

بیاندازد و او تو را که عموی پیامبر هستی به

عنوان یار و یاور خود معرفی می‌کند»، منظور
آنان از این سخن، حضرت علی علیه السلام بود.
همچنین در کتاب‌های اهل سنت این حدیث را
به پیامبر نسبت داده‌اند: «هر گاه امت من بر
حکومت فردی توافق کردند، همه باید از آن
فرد اطاعت کنند و هر کس که مخالفت کرد
باید کشته شود». آری، آنان از وحدت مسلمین
سخن گفتند، وحدتی که در سایه خلافت

ابوبکر بنا شده بود و از همه می خواستند این

وحدت را حفظ کنند و چون علی علیه السلام با ابوبکر

بیعت نکرده بود به عنوان کسی که مخالف

وحدت است مطرح شد و باید کشته شود!!^{۲۵}

همین سه مطلبی که بازگو کردم می تواند

مقداری فضای جامعه آن روز را برای شما به

تصویر بکشد، خط نفاق صبح از خواب بیدار

نشد که یکباره تصمیم بگیرد به در خانه

علی علیه السلام برود و آنجا را به آتش بکشد. آنها
طرح و برنامه داشتند، قدم به قدم جلو
می آمدند، ابتدا حضرت علی علیه السلام را ترور
شخصیتی کردند، او را منافق قلمداد کردند زیرا
به نماز جماعت نمی آمد و در خانه نشسته بود،
بعد او را مخالف وحدت معرفی کردند و در
نهایت او را محارب (دشمن خدا و دشمن
پیامبر) معرفی کردند، زیرا حاضر نبود با ابوبکر

(که در نگاه آنان خلیفه پیامبر بود) بیعت کند.

● س: ما از این مطالب آگاهی نداشتیم و

نمی‌دانستیم خط نفاق این قدر ماهرانه برای

دشمنی با حضرت علی علیه السلام برنامه‌ریزی کرده

است.

■ ج: اکنون سوآلی را مطرح می‌کنم: چرا

دستگاه خلافت، حضرت علی علیه السلام را به عنوان

«محارب» و «دشمن خدا» معرفی کرد؟ جواب

روشن است: زیرا حضرت علی علیه السلام حاضر

نمی شد با ابوبکر بیعت کند، خوب، دقت کنید:

فاطمه علیها السلام هم با ابوبکر بیعت نکرده بود و از

علی علیه السلام حمایت می کرد، پس در نگاه دستگاه

خلافت، فاطمه علیها السلام هم، «دشمن خدا» است،

او هم وحدت مسلمانان را به هم می زند، پس

باید کشته شود! هرگز از یاد نبرید که هجوم به

خانه فاطمه عليها السلام به یکباره اتفاق نیفتاد، قبل از آن، ترور شخصیتی این خاندان روی داد، اگر خط نفاق به یکباره به خانه فاطمه عليها السلام هجوم می‌برد چه بسا مردم، طاقت آن را نداشتند و اعتراض می‌کردند، به راستی چرا مردم ساکت شدند و کسی اعتراض نکرد؟ زیرا دستگاه تبلیغاتی در طی مدّت کوتاهی، چنان تبلیغات کرد که این خاندان به عنوان «منافق» و

«دشمن خدا» و «مخالف وحدت» معرفی

شدند، آری، حکومت سه تهمت اساسی مطرح

کرد: «علی علیه السلام با خلیفه پیامبر بیعت نمی‌کند،

پس مخالف وحدت است»، «علی علیه السلام محارب

است»، «علی علیه السلام در نماز جماعت حاضر

نمی‌شود پس منافق است»، افسوس که مردم

هم این سه تهمت را باور کردند. جادوی

تبلیغات می‌تواند روز را شب نشان بدهد، این

خاندان که اساس ایمان و جلوۀ نور بودند بر اثر
تبلیغات خط نفاق به آن عنوان‌ها معرفی
شدند و این همان مظلومیّت این خاندان است
که باید بر آن گریست.

● س: ما از جادوی تبلیغات سخن‌هایی شنیده
بودیم ولی نمی‌دانستیم این قدر می‌تواند در
توده مردم اثر بگذارد.

■ ج: یادتان هست برای شما گفتم سران خط

نفاق، بسیار باهوش، زیرک و سیاستمدار

بودند، آنان می‌دانستند چگونه مردم را قدم به

قدم از حقیقت دور کنند، سیاست‌های تزویر

آنان به همین مواردی که گفتم خلاصه

نمی‌شود، آنان از سیاست «گریه کردن» و

«تحریک عواطف مردم» هم استفاده

می‌کردند تا مردم را فریب بدهند. این کار آنان

جلوهای از تزویر بود.

● س: لطفاً در این باره توضیح بدهید.

■ ج: وقتی خط نفاق تصمیم گرفت به خانه

فاطمه علیها السلام حمله کند، هیزمهای زیادی جمع

شد، عُمَر شعله آتش در دست گرفت و بر

هیزمها نهاد، فاطمه علیها السلام پشت در بود، صدای

فاطمه علیها السلام در همه جا پیچید: «خدایا، از فراق

پیامبر و ستم این مردم به تو شکایت

می‌کنم».^{۲۶}

در تاریخ آمده است که در این لحظه ابوبکر

شروع به گریه کرد، این گریه همان گریه تزویر

بود، او گریه کرد و سپس به مسجد باز گشت و

کار را به عُمَر سپرد، اگر او واقعا از این کار

پشیمان بود باید دستور می‌داد کسی به خانه

فاطمه علیها السلام حمله نکند، ولی او سکوت کرد،

وقتی او به مسجد رفت، عُمَر پشتِ در آمد و

لگد محکمی به در زد و فاطمه علیها السلام بین در و

دیوار قرار گرفت و...

گریه آن وقت ابوبکر برای این بود که

احساسات گروهی از مردم را کنترل کند، همان

عدّه کمی که آن منظره را دیدند و ممکن بود

اعتراض کنند که چرا خانه تنها دختر پیامبر را

می‌خواهید به آتش بسوزانید؟ ولی وقتی آنان

گریه ابوبکر را دیدند، گریه کردند و این گریه
آن هیجان را آرام کرد، ابوبکر به سوی مسجد
رفت و آنان هم که به اندازه سر سوزنی
می‌خواستند اعتراض کنند همراه ابوبکر به
مسجد رفتند، در واقع ابوبکر با این کار، آن
زمینه اعتراض را مدیریت کرد، او آن افراد را از
صحنه دور کرد تا عُمَر بتواند مأموریت خود را
به خوبی انجام دهد.^{۲۷}

● س: از دیگر سیاست‌های فریبکارانه

حکومت باز هم برای ما بگویند.

■ ج: در اینجا می‌خواهم سخنی از عُمَر را بازگو

کنم که شاید کمتر به آن توجه شده باشد،

وقتی او به در خانه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ آمد چنین فریاد

زد: «ای فاطمه! به علی بگو از خانه بیرون

بیاید، و اگر این کار را نکند من این خانه را

آتش می‌زنم»، فاطمه علیها السلام پاسخ داد: «ای

عُمَر! آیا می‌خواهی این خانه را آتش بزنی؟»،

او پاسخ داد: «آری، زیرا این کار باعث تقویت

دینی می‌شود که پدر تو آورده است». ^{۲۸}

این سخن او بیانگر یک مکتب فکری است

که تا امروز هم طرفداران او، آن را باور دارند،

عُمَر با این سخن خود نوع نگاه خود به

موضوع خلافت را بازگو می‌کند و پیام مهم

غدیر را انکار می‌کند. در روز عید غدیر پیامبر

به فرمان خدا، علی علیه السلام را به عنوان امام و

خلیفه معرفی کرد، پیام غدیر این بود که

امامت و خلافت، امری آسمانی است و این

خداست که امام را انتخاب می‌کند. امامت

عهدی الهی است. شیعه بر این عقیده است و

از آن کوتاه نمی‌آید.

ولی خط نفاق در سقیفه، خلیفه انتخاب کرد و

مردم هم با آن خلیفه بیعت کردند، نکته مهم
این بود که آنان این خلیفه را به خدا وصل
کردند و تلاش کردند این باور را در مردم ایجاد
کنند که حکومت و خلافت ابوبکر از طرف
خداست، آنان می‌دانستند که اگر بخواهند بر
مردم حکومت کنند باید از دین خدا، مایه
بگذارند و این حکومت را حکومتی اسلامی
معرفی کنند. آنان می‌دانستند هر حکومتی،

دشمنانی دارد، حکومتی موفق است که

دشمنان خود را دشمنان خدا معرفی کند!

وقتی عُمَر می‌خواست خانه فاطمه علیها السلام را به

آتش بکشد به اطرافیان خود چنین پیام داد که

من این کار را برای حفظ اسلام انجام

می‌دهم، اکنون ابوبکر خلیفه خدا است! او

جانشین پیامبر است، او قداست و احترام دارد،

اهل این خانه حاضر نیستند با ابوبکر بیعت

کنند، پس دین اسلام در خطر است، کار اهل
این خانه، دشمنی با خداست. این بزرگ‌ترین
فریبکاری خط نفاق بود که حکومت خود را
به عنوان «حکومت خدا» معرفی کردند و
مخالفت با آن حکومت را مخالفت با خدا
قلمداد کردند و متأسفانه مردم هم این حرف
باطل را قبول کردند.

● س: آیا جریان «الله اکبر» گفتن در لحظه

هجوم هم اشاره به همین مطلب شماست؟

■ ج: آری، وقتی که هواداران حکومت به سوی

خانه فاطمه علیها السلام هجوم آوردند با صدای بلند

«الله اکبر» می گفتند، این دستور حکومت بود،

حکومت از آنان خواسته بود که این کار را

انجام بدهند، وقتی که ریسمان به گردن

علی علیه السلام انداختند «الله اکبر» گفتند و با این

صدا علی علیه السلام را به سوی مسجد بردند.

مسلمانان عادت داشتند وقتی به سوی کفار

حمله می‌کردند با صدای بلند «الله اکبر»

می‌گفتند، این شعار آنان بود و باعث تقویت

اسلام می‌شد، حکومت می‌خواست در ذهن

مردم این مطلب را بنشانند که اکنون که به

خانه فاطمه علیها السلام حمله می‌شود در واقع

می‌خواهیم اسلام را تقویت کنیم و دین خدا را

یاری کنیم. این فریب و نیرنگی بود که انجام
شد و گروه زیادی فریب خوردند.

● س: آیا این حکومت با همین فریب‌ها بود که
توانست دوام پیدا کند.

■ ج: آری. وقتی عُمَرُ به خلافت رسید از

بیداری جوانان در هراس بود، برای همین

تصمیم گرفت تا شهر مدینه را از جوانان

خلوت کند، در زمان او شهر مدینه، شهری

شده بود که فقط پیرمردها در آن بودند،

علی علیه السلام در آن شهر بود و گروهی از پیرمردان

سالخورده!

● س: عُمَر چگونه شهر مدینه را از جوانان

خالی کرد؟

■ ج: او برنامه «فتوحات» را طرح ریزی کرد،

جوانان را در سپاهیان بی‌شمار به سوی
کشورهای مختلف گسیل داشت تا به خیال
خود، اسلام را نشر دهد، اما هدف اصلی او
چیز دیگر بود، او می‌خواست نیروی رزمنده‌ای
در شهر مدینه نباشد تا مبادا کسی علیه‌السلام را
یاری کند، حتی عُمَر دستور داد تا شهر کوفه را
بسازند تا نیروهای رزمنده، زن و بچه‌های
خود را هم از مدینه ببرند تا دیگر برای دیدن

زن و بچه خود هم به مدینه نیایند. از طرف
دیگر، فتح کشورها باعث می‌شد که غنائم به
دست آید و پول به مدینه برسد، او این پول‌ها
را به پیرمردها می‌داد و آنان از حکومت راضی
و خشنود بودند و صدای هیچ‌کس به اعتراض
بلند نمی‌شد، مردم همه چیز را خوب و عالی
می‌دیدند، حکومت به آنان پول می‌داد و کسی
دغدغه این را نداشت که حقّ حجّت خدا

غصب شده است، آنان در خوشی بودند و
کسی به این فکر نمی‌کرد که امام‌زمانش در
چه حالی است.

● س: ما می‌بینیم که برنامه‌های آنان، دقیق و
منظم بود و درست در همان زمان و موقعیت
مناسب، فکر و نقشه‌ای به ذهن آنان می‌رسید
و آن را اجرایی می‌کردند. به راستی این فکرها

چگونه به ذهن آنان می‌رسید؟

■ ج: قبلاً گفتم که آنها بسیار زیرک بودند،

زیرکی خود آنان در این برنامه‌ها نقش مهم

داشت، ولی ما نباید از «الهام شیطانی» غافل

شویم، قرآن هم در رابطه شیطان با

انسان‌های گمراه، سخن می‌گوید، به این دو

آیه دقت کنید:

۱ - آیه ۱۲۱ سوره انعام: «همانا شیطان‌ها به

دوستانِ خود، الهام می‌کنند». ۲۹

۲ - آیه ۲۲۱ سوره شعراء: «آیا به شما خبر

بدهم که شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟

آنان بر گنهکارانِ دروغگو نازل می‌شوند». ۳۰

همان‌گونه که ما «وَلِیُّ اللّٰهِ» داریم در نقطه

مقابل «وَلِیُّ الشَّیْطَانِ» هم داریم، شیطان در

هر زمان به وَلِیُّ خود، الهام می‌کند و با همه

وجود او را یاری می‌کند.

روز غدیر وقتی پیامبر حضرت علی علیه السلام را به
عنوان امام انتخاب کرد و مردم با او بیعت
کردند، شیطان ناله‌ای سر داد و آهی از دل
کشید، آن روز، روز غم و غصه شیطان بود، او
سوگند یاد کرده است که زمینه گمراهی
انسان‌ها را فراهم سازد، پس او بی‌کار
نشست، اصل این برنامه‌ها از شیطان بود که
به روح و جان آن افراد، الهام می‌شد.

● س: از سیاست «زر» و «تزویر» در غضب

خلافت سخن گفتید، دیگر وقت آن است که

درباره سیاست «زور» برایمان سخن بگویید.

■ ج: از قدیم گفته‌اند: «مستمع صاحب سخن را

بر سر ذوق آورد»، وقتی می‌بینم شما این قدر

مشتاق و پیگیر این مطالب هستید انرژی
می‌گیرم، اکنون می‌خواهم مردم آن روزگار
مدینه را به پنج گروه تقسیم کنم:

۱ - دسته‌ای که مؤمنان واقعی بودند و تا پای
جان در مسیر حق باقی ماندند و هیچ‌کدام از
سیاست‌های حکومت آنان را از امام‌زمانشان
جدا نکرد. (سلمان، مقداد و...)

۲ - گروهی که با حضرت علی علیه السلام دشمنی

داشتند و از نور ایمان بی بهره بودند، آنان به دلیل کینه‌ای که از حضرت علی علیه السلام به دل داشتند از سیاست‌های خط نفاق دفاع می‌کردند.

۳ - گروهی که می‌شد با طلا و پول، آنها را خرید، خط نفاق این مأموریت را انجام داد و همه آنان را با وعده‌هایی خرید و آنان را به سکوت واداشت.

۴ - گروهی ساده لوح که به خیال خود، دین

خود را با پول عوض نمی کردند، پس خط نفاق

آنان را با تزویر فریب دادند.

۵ - گروهی که آن قدر مهم نبودند که

حکومت برای آنان پول خرج کند و به سادگی

هم فریب نمی خوردند، اینجا بود که حکومت

برای آنان سیاست زور (ترس و وحشت) را به

کار برد و به خانه فاطمه علیها السلام هجوم برد و آن

ظلم‌ها و ستم‌ها را به اهل بیت علیهم‌السلام روا داشت.

● س: مناسب است به آنچه در ماجرای هجوم

روی داد اشاره‌ای کنید.

■ ج: ماجرای هجوم زمانی آغاز شد که عُمَر

همراه با گروهی از طرفداران خود به سوی

خانهٔ علی علیه‌السلام به راه افتاد، عُمَر جلو آمد در خانه

را زد و فریاد می‌زد: «بروید هیزم بیاورید»،

عده‌ای می‌روند و هیزم زیادی می‌آورند.

لحظاتی گذشت، هیزم زیادی در اطراف خانه

جمع شد، عُمَر شعلهٔ آتشی را در دست گرفت و

از آن سو آمد و فریاد زد: «این خانه را با اهل

آن به آتش بکشید». ۳۱

عُمَر جلو آمد، شعلهٔ آتش را به هیزم‌ها

گذاشت، آتش شعله کشید، درِ خانه نیم‌سوخته

شد و لگد محکمی به در زد، فاطمه علیها السلام بین در

و دیوار قرار گرفت، صدای ناله‌اش بلند شد.

عُمَر در را فشار داد، صدای ناله فاطمه علیها السلام

بلندتر شد. میخ در که از آتش داغ شده بود در

سینه فاطمه علیها السلام فرو رفت. ۳۲

فریاد فاطمه علیها السلام در فضای مدینه پیچید: «بابا!

یا رسول الله! بین با دختری چه می‌کنند».

اینجا بود که فاطمه علیها السلام بر روی زمین افتاد،

عُمَر و هوادارانش وارد خانه شدند و علی را به

سوی مسجد بردند...^{۳۳}

● س: حکومت با این کارها به دنبال چه چیزی بود؟

■ ج: یکی از اهداف حکومت این بود که می‌خواست ترس و وحشت را در دل مردم نهادینه کند، مردمی که این صحنه‌ها را دیدند با خود گفتند: «وای! خانه دختر پیامبر را آتش

زدند، همان خانه‌ای که پیامبر کنار آن
می‌ایستاد و بر اهل آن، سلام می‌داد وقتی با
تنها یادگار پیامبر این گونه رفتار می‌کنند پس
اگر ما مخالفت کنیم با ما چه خواهند کرد؟»،
حکومت دقیقاً به دنبال همین نکته بود تا
مردم بترسند که ما به تنها یادگار پیامبر رحم
نکردیم، شما که دیگر کسی نیستید اگر
مخالفت کنید دودمان شما را به آتش

می‌کشیم!

به راستی چرا حکومت مثلاً در دل شب به

خانه فاطمه علیها السلام حمله نکرد؟ چرا با هیاهو

جمعیت زیادی را در خانه فاطمه علیها السلام جمع

نمود؟ چرا آن صحنه را به گونه‌ای مدیریت

کرد که مردم باخبر شوند و در صحنه حاضر

شوند؟ حکومت به دنبال چه بود؟ چرا دود و

آتش و هیزم؟

هرگز از یاد نبرید که ترس، یک نیروی بسیار قوی در تحریک توده مردم است و همواره حکومت‌های باطل از آن برای مهار مردم استفاده کرده‌اند، ترس و وحشت چنان جوّی در جامعه ایجاد می‌کند که مردم سر تسلیم در برابر حکومت باطل فرود می‌آورند. کسی می‌تواند تاریخ را به خوبی تحلیل کند که با علم روانشناسی و تأثیر ترس بر افراد جامعه

آگاهی داشته باشد. روانشناسی ترس، همان حلقه مفقوده‌ای است که اگر ما از آن بی‌خبر باشیم نمی‌توانیم فاطمیّه را تحلیل کنیم. حکومت با استفاده از قدرت ترس، فضای جامعه را به گونه‌ای رقم زد که خیلی از افراد، دچار وحشت و اضطراب شدند و با خود گفتند: «وقتی با دختر پیامبر این‌گونه رفتار می‌کنند پس اگر ما مخالفت کنیم با ما دیگر چه

خواهند کرد!»، برای همین بود که تسلیم

شدند.

● س: شما در سخنرانی خود به سیاست صدام

در عراق اشاره کردید، آیا منظورتان همین

سیاست زور بود؟

■ ج: صدام سال‌های سال در عراق حکومت

کرد، او وحشت عجیبی را در دل مردم ایجاد

کرد، هر وقت یکی از بزرگان دست به قیام
می‌زد، صدام مستقیم رهبر آن قیام را دستگیر
و شکنجه می‌کرد و او را به قتل می‌رساند،
پس از آن بود که توده مردم دچار ترس شدید
می‌شدند و قیام مردمی، خاموش می‌شد.
صدام با همین سیاست توانست خیلی از
قیام‌های آزادی‌خواهان را سرکوب کند، ولی
بعضی از کشورها وقتی بزرگی دست به قیام

می‌زد، حکومت آن کشور، مردم عادی را
دستگیر، شکنجه و اعدام می‌کرد اما رهبر آن
جریان را اعدام نمی‌کرد، برای همین آن
جریان و قیام، ادامه پیدا کرده و توده مردم به
اعتراض خود ادامه می‌دادند و سرانجام به
نتیجه هم می‌رسیدند. موفقیت صدام در
کنترل ده‌ها قیام مردمی در این بود که به رهبر
مردمی، امان نمی‌داد، با شکنجه شدن و کشته

شدن رهبر، ترس و وحشت در دل توده مردم
نهادینه می‌شد.

این مثال را بازگو کردم تا با سیاست خط نفاق
آشنا شوید، خط نفاق به جای این که با صدها
نفر درگیر شود با اهل بیت علیهم‌السلام درگیر شد، به
جای آن که افراد زیادی را به قتل برساند تنها
فرزند پیامبر را به شهادت رساند و این همه
ظلم و ستم در حق او روا داشت، با این کار

توده مردم دچار ترس شدند و صحنه را خالی کردند.

● س: پس برای همین بود که هجوم به خانه فاطمه علیها السلام طوری برنامه‌ریزی شده بود که مردم آن منظره‌ها را ببینند.

■ ج: آری. تمام آن ماجراها به گونه‌ای بود که مردم با خبر بشوند و تا آنجا که امکان داشت

مردم در محله بنی‌هاشم جمع شوند، آتش
زدن خانه هم به این علت بود که از دور آشکار
بود و مردم باخبر می‌شدند که اتفاقی روی
داده است.

● س: باز هم از سیاست «زور» سخن بگویید.

■ ج: در تاریخ آمده است: «در لحظه‌ای که

پیامبر چشم از این جهان بستند ابوبکر در

مدینه حضور نداشته است، او به باغی در
اطراف مدینه رفته بود، او باغی در منطقه
سُح داشت». ولی من بر این باورم که این
یک دروغ بزرگ است، گفتیم که ابوبکر همراه
با دوستان خود از اردوگاه اُسامه خارج شد و به
مدینه آمد تا در آن لحظه‌های سرنوشت ساز
در مدینه باشد، چگونه ممکن است او در آن
شرایط هوس کند که آب و هوایی تازه کند و

به باغ خود برود؟ کسی که تحلیل‌گر تاریخی
است و با مسائل سیاسی آشنایی دارد
نمی‌تواند این سخن را بپذیرد، در روزهایی که
قدرت انتقال می‌یابد همه تلاش می‌کنند
حضور خود را پررنگ کنند، از مدّت‌ها قبل،
بزرگان خط نفاق توافق کرده بودند که ابوبکر
خلیفه اوّل خواهد شد، پس چرا در آن لحظات
او غایب است؟ چه رازی در میان است؟^{۳۴}

قبلاً تأکید کردم که سران خط نفاق، بسیار
زیرک و باهوش بودند، این از ساده‌لوحی ما
است اگر خیال کنیم آنها ساده‌لوح بودند، من
بر این باورم که ابوبکر به مأموریت مهمی رفته
بود که البته تاریخ درباره مأموریت او سکوت
کرده است، زیرا این سفر محرمانه بوده است و
برای همین هم ما در تاریخ هیچ گزارشی
درباره آن نمی‌بینیم، ولی سال‌ها مطالعه و

تحقیق در زمینه فاطمیّه، مرا به نکته‌ای
رسانده است. من حدس می‌زنم که ابوبکر نزد
قبیله «أَسْلَم» رفته بود (و او هرگز به باغ خود
نرفته بود).

● س: قبیله أَسْلَم چه کسانی بودند و چرا بر این

باورید که ابوبکر به آنجا رفته بود؟

■ ج: این قبیله در بیابان زندگی می‌کردند و به

شجاعت معروف بودند، آنها انسان‌هایی نترس
و پر دل و جرأت بودند، ابوبکر نزد عده‌ای از
آنان رفت و به آنان پول زیادی داد و از آنان
خواست که بعد از رحلت پیامبر به مدینه بیایند
و از حکومت ابوبکر دفاع کنند. شجاعت اگر در
مسیر حق استفاده شود کمال و زیبایی است،
اما عده‌ای از این قبیله، این شجاعت را در راه
باطل به کار بردند و برای همین من از آنان

چنین تعبیر می‌کنم: «انسان‌های بی‌رحم».

قرار بر این شد که این افراد به یاری ابوبکر

بیایند تا هیچ کس جرأت نکند دست به

مخالفت بزند.

● س: ابوبکر چه زمانی به مدینه بازگشت؟

■ ج: هنوز پیامبر زنده بود که ابوبکر به نزد آنان

رفت و با آنان گفتگو کرد، وقتی ابوبکر در

میان آنان بود پیامبر از دنیا رفت، عُمَر در
مدینه بود، لحظات حساسی بود، او باید چه
می‌کرد؟ اینجا بود که سیاست فریب را فعال
کرد، شاید شنیده باشید که در آن لحظات، عُمَر
شمشیرش را در دست گرفت و به مسجد آمد
و فریاد برآورد: «به خدا قسم هر کس بگوید
پیامبر مرده است، گردنش را می‌زنم. پیامبر
نمرده است، همانگونه که موسی چهل شب از

میان قومش رفت و سپس بازگشت، پیامبر ما

هم برمی‌گردد».^{۳۵}

مردم با شنیدن این سخن دچار حیرت و

سرگردانی شدند، هر کسی، چیزی می‌گفت، اما

هدف اصلی عُمر این بود که زمان را به دست

آورد تا ابوبکر خود را به مدینه برساند. عُمر

شمشیر خود را بالای سرش می‌چرخاند و

فریاد می‌زد... دو سه ساعتی گذشت، ابوبکر از

راه رسید، او مستقیم کنار پیکر پیامبر رفت،
نگاهی به چهرهٔ پیامبر کرد و گفت: «واویلا!
واویلا!». او با این سخن به عُمَر فهماند که
دیگر وقت آن است که او مرگ پیامبر را قبول
کند. وقتی عُمَر این سخن را شنید، شمشیرش
را روی زمین انداخت و گفت: «پیامبر از دنیا
رفته است»، اینجا بود که همه هیاهوها تمام
شد و همه قبول کردند پیامبر از دنیا رفته

● س: قبیله اَسْلَم چه زمانی به مدینه رسیدند؟

■ ج: از وقتی ابوبکر به خلافت رسید تا زمانی

که به خانه فاطمه علیها السلام هجوم بردند چند روز

طول کشید، حکومت صبر کرد تا قبیله اَسْلَم به

مدینه برسد بعداً هجوم را آغاز نمود، نکته

عجیب این است که آن قدر تعداد افراد این

قبیله زیاد بود که کوچه‌های مدینه را پر کردند.
به این جمله دقت کنید: «حَتَّى تَضَايِقَتْ بِهِمُ
السِّبْكَ»، یعنی آن قدر نیرو از آن قبیله آمد که
کوچه‌ها و راه‌های عبور پر شد و دیگر رفت و
آمد به زحمت صورت می‌گرفت. حضور
نیروهای قبیله اَسْلَمَ، نکته مهمی است که ما
کمتر به آن توجه کرده‌ایم، به تعبیر امروز در
مدینه، حکومت نظامی برقرار شد و بعد از آن

به خانه فاطمه علیها السلام هجوم بردند. این جمله تاریخی عُمَر است: «من زمانی به پیروزی یقین کردم که قبیله اَسَلَم به مدینه رسید»، یعنی در آن چند روزی که ابوبکر خلیفه شده بود ولی هنوز قبیله اَسَلَم به مدینه نیامده بود، هنوز عُمَر یقین به پیروزی نداشت و احتمال می داد که کودتای آنان، شکست بخورد، وقتی نیروهای بی رحم و خشن آن قبیله به مدینه

رسیدند دیگر عُمَر یقین کرد که به هدف خود

رسیده است و این حکومت پابرجا است.^{۳۷}

اکنون بهتر می‌فهمیم که ماجرای غصب

خلافت، یک پیش‌آمد نبوده است، بلکه برای

آن، برنامه‌ریزی دقیق شده بود و حضور

نیروهایی نظامی که مردم را بترسانند نقش

مهمی در این ماجرا داشت، حکومت آن قدر

نیرو آورده بود که نه تنها کوچه بنی‌هاشم بلکه

همه کوچه‌ها پر از مأمور شده بود، در این فضای خفقان، دیگر کسی جرأت نمی‌کرد مخالفت کند.

در اینجا می‌خواهم از افرادی همانند سلمان فارسی دفاع کنم، من شنیدم که سخنرانی نسبت به این بزرگواران اعتراض می‌کرد که چرا آنان دست به اقدامی نزدند، آن سخنران اصلاً از تاریخ اطلاع دقیقی نداشت و در ذهن

خود خیال می‌کرد که مثلاً عُمَر با دو یا سه نفر

دیگر به خانه فاطمه علیها السلام هجوم برده‌اند و گروه

سه نفری سلمان، مقداد و ابوذر می‌توانستند با

آنان مقابله کنند ولی این کار را نکرده‌اند،

عده‌ای از افراد ساده‌لوح که مرید آن سخنران

بودند دیگر رعایت ادب و احترام را حتی

نسبت به سلمان نمی‌کنند و می‌گویند: «ای

سلمان! چرا از مولا دفاع نکردی؟ اگر ما بودیم

نمی‌گذاشتیم حقّ مولا غصب شود!».»

وقتی این سخن او را شنیدم خیلی ناراحت

شدم، کار ما به کجا رسیده که بعد از هزار و

چهارصد سال، امروز خیال‌بافی می‌کنیم و به

افرادی همچون سلمان اعتراض می‌کنیم که

چرا کاری نکردند.

اکنون برای شما روشن است که این سه نفر

در برابر نیروهای زیادی قرار داشتند،

نیروهایی که همه کوچه‌های مدینه را پر کرده بودند، آیا سه نفر می‌توانستند در مقابل آن همه نیرو کاری از پیش ببرند؟ از طرف دیگر، این سه نفر گوش به فرمان امام خود بودند، اگر در آن شرایط حضرت علی علیه السلام فرمان مقابله با آن گروه را می‌دادند سلمان و مقداد و ابوذر از جان خود می‌گذشتند، ولی شواهد نشان می‌دهد که حضرت علی علیه السلام صلاح

ندیدند در آن لحظه مقابله‌ای صورت بگیرد
زیرا سه نفر در مقابل آن همه نیرو
نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند، البته اگر
دستور امام در میان بود آنان جانشان را فدا
می‌کردند، ولی شواهد نشان می‌دهد در آن
شرایط نظر امام بر صبر بود.

گاهی عده‌ای در لافِ عشق گرفتار می‌شوند و
سخن‌ها می‌گویند و به مثل سلمان اعتراض

می‌کنند، اما اگر روز معرکه آنجا بودند، آنان
اولین کسی بودند که فرار می‌کردند، این که
پای منبر بنشینی و بر پشتی تکیه زنی و چای
بنوشی و توهم بزنی که اگر من بودم چنین و
چنان می‌کردم، کار آسانی است، امان از وقتی
که محک تجربه به میان آید! شخصی را
می‌شناسم که خیلی توهم داشت و زیاد سخن
می‌گفت و اهل لاف عشق بود، در سفری که

به عربستان رفته بود، چند روز، گرفتار زندان
شد، خودش به من گفت که در روزهای آخر
دیگر به اصل وجود خدا هم شک کرده بودم!

● س: شما قبلاً اشاره کردید که حکومت

تصمیم گرفته بود که اگر علی علیه السلام بیعت نکند او

را به شهادت برساند، چه شد که این اقدام را

انجام ندادند؟

■ ج: وقتی به خانه فاطمه علیها السلام هجوم بردند،

فاطمه علیها السلام را میان در و دیوار قرار دادند، او را

اذیت و آزار کردند، محسن او را شهید کردند،

بعد از آن علی علیه السلام را به سوی مسجد بردند،

ابوبکر در مسجد منتظر بود، علی علیه السلام را وارد

مسجد کردند، در اطراف ابوبکر عده‌ای با

شمشیر ایستاده بودند، عُمَر شمشیر خود را

بالای سر علی علیه السلام نگه داشته بود.^{۳۸}

عُمَرُ رو به ابوبکر کرد و فریاد زد: «چرا بالای

منبر نشسته‌ای و هیچ نمی‌گویی؟ آیا دستور

می‌دهی تا من گردن علی علیه السلام را بزنم؟»^{۳۹}

شـمشیرها در دست هـواداران خـلیفه

می‌چرخید، ابوبکر چنین گفت: «ای علی!

برخیز و بیعت کن، زیرا اگر این کار را نکنی ما

گردن تو را می‌زنیم»، ناگهان فریادی بلند شد:

«پسرعمویم، علی را رها کنید! به خدا قسم،

اگر او را رها نکنید، نفرین خواهم کرد.»

این فاطمه علیها السلام بود که (با بدن زخمی و پهلوی

شکسته) به یاری علی علیه السلام آمده بود، عُمر و

هواداران او، از دیدن فاطمه علیها السلام تعجب

می‌کنند، آنان که فاطمه علیها السلام را نقش بر زمین

کرده و محسن او را کشته بودند، پس او

چگونه توانسته خود را به اینجا برساند؟

فاطمه علیها السلام آمده بود تا از امام خود دفاع کند،

صدای فاطمه علیها السلام به گوش رسید: «به خدا

قسم، اگر علی را رها نکنید، شما را نفرین

می‌کنم!». ناگهان لرزه بر ستون‌های مسجد

افتاد، گویا زلزله‌ای شد، همه نگران شدند،

چشم‌های آنان به ستون‌های مسجد خیره

مانده بود که چگونه به لرزه درآمده بودند،

عذاب خدا نزدیک بود. خلیفه دید که اینجا

دیگر، دنیای او هم در خطر است، او مرگ را

در جلوی چشم خود دید، ترس همه وجود او

را فرا گرفت، پس دستور داد علی علیه السلام را رها

کنند، بعد از آن بود که علی علیه السلام همراه با

فاطمه علیها السلام به خانه خود بازگشت. ۴۰

آری، حکومت تصمیم داشت که علی علیه السلام را به

شهادت برساند ولی این فاطمه علیها السلام بود که

مانع این کار شد.

● س: آنچه شما برای سیاست زر و زور و تزویر

گفتید برای ما تازگی داشت و آن را نشنیده

بودیم.

■ ج: اگر به این سخنان خوب دقت کنیم دیگر

متوجه می‌شویم که چرا حکومت توانست

مردم را از حضرت علی علیه السلام جدا کند، عده‌ای

به ما شیعیان می‌گویند: «شما می‌گویید: روز

غدیر بیش از صد هزار نفر با علی علیه السلام بیعت

کردند، چگونه ممکن است که با وجود این صد
هزار نفر، حکومت توانست حق علی علیه السلام را
غصب کند»، جواب این سخن آنان روشن
است: غدیر بعد از مراسم حج برگزار شد،
بیشتر آن جمعیت صد هزار نفری که در مراسم
حج آمده بودند از مناطق دیگر بودند، همه آنها
که از مدینه نبودند، مردم مکه و طائف و دیگر
مناطق به این مراسم آمده بودند، ماجرای

هجوم به خانه علی علیه السلام در شهر مدینه روی داد، مردم مدینه هم که گرفتار سیاست‌های زر و زور و تزویر شدند، وقتی کسی با این سیاست‌های حکومت به خوبی آشنا شود می‌تواند تاریخ را به خوبی تحلیل کند.

۵

● س: چرا علمای راستین شیعه همواره تأکید

دارند که باید فاطمیّه را باشکوه برگزار کرد؟

■ ج: فاطمیّه، یک پیش‌آمد تاریخی نیست،

بلکه مسیر حرکت امروز ماست، هویت شیعه

در زنده نگاه داشتن آن است، فاطمیّه، اردوگاه

حق و باطل را از هم جدا می‌کند، وقتی فردی
دچار سانحه می‌شود، پزشک بالای سر او
می‌آید و ابتدا نبض او را می‌گیرد، اگر نبض او
می‌زند می‌فهمد که او زنده است، اشک بر
مظلومیّت فاطمه علیها السلام نبضِ شیعه است، ضربان
قلب اوست، اگر زمانی برسد که شیعه به این
موضوع بی‌تفاوت شود، روزگار مرگ او فرا
می‌رسد، آن روز دیگر فقط نامی از تشیّع

می ماند ولی روح تشیّع دیگر باقی نخواهد ماند، فاطمیّه زمان براءت از دشمنان خداست، در هر زمان و هر نسل باید فاطمیّه باشکوه برگزار شود تا تشیّع راستین باقی بماند، شیعه هر چه دارد از فاطمیّه است، در فاطمیّه است که غدیر زنده می شود و پیام آن به همه نسل ها می رسد، با همّت شیعیان غیور، پرچم فاطمیّه هرگز بر روی زمین نخواهد افتاد.

● س: پیام مهم فاطمیّه چیست؟

■ ج: جواب این است: «یاری کردن

امام زمان علیه السلام». ما باید به زنده کردن نام و یاد

امام زمان همّت کنیم، باید یاد او را در دل‌ها

زنده نگاه داریم، دل‌ها را به مهربانی آن

حضرت پیوند زنیم، این درس بزرگ فاطمیّه

است.

ساختمانی را در نظر بگیرید که چند ستون دارد و آن ساختمان بر آن ستونها بنا می‌شود، ستونها نقش اساسی در حفظ ساختمان دارند. این حدیث امام باقر علیه السلام است: «دین اسلام هم بر این پنج ستون استوار است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت اهل بیت علیهم السلام»، سپس فرمود: «ولایت ما از همه مهم‌تر است». فاطمیّه می‌خواهد این

نکته را به ما یادآور شود.^{۴۱}

اگر به جهان امروز نگاه کنید می‌بینید که در

آتش ظلم و ستم می‌سوزد، این آتش،

شرارهای از همان آتشی است که خانه

فاطمه علیها السلام را سوزاند، خط نفاق مسیر جامعه را

عوض کرد و جامعه را در راه شیطان قرار داد،

اگر ولایت امام معصوم در جامعه شکل

می‌گرفت وضع جهان این‌گونه نبود، دیگر از

این همه ظلم و ستم خبری نبود. بشر برای نجات از این جهنم ظلم و ستم باید از فاطمه علیها السلام درس بگیرد تا رمز و راز رهایی از گرفتاری‌ها را فرا گیرد و با عمل به آن به رهایی و آزادگی برسد. فاطمه علیها السلام به میدان آمد تا از امام‌زمانش یاری کند، ما هم باید به میدان بیاییم و راه او را پیماییم.

شما اگر به این مطالب دقت کنید متوجه

می‌شوید که این مطالب فقط برای فاطمیّه
نیست، ما باید نام و یاد فاطمه علیها السلام را زنده نگاه
داریم، در طول سال هم در فرصت مناسب،
غم‌ها و غصه‌های او را بازگو کنیم و مجلس
روضه فاطمی برپا کنیم.

● س: راز غم و غصّه‌های فاطمه علیها السلام چه بود؟

■ ج: این سخن فاطمه علیها السلام است:

«مصیبت‌هایی به سوی من آمدند که اگر آن‌ها
بر روزهای روشن فرود می‌آمدند روزها را تیره
و تاریک می‌کردند»، این مصیبت‌ها کدام مصیبت
بودند؟ آیا گریه او فقط به خاطر این بود که
شوهرش خانه‌نشین شده است یا این که داغ
پدر دیده است یا فدک را از او گرفته‌اند؟ راز
گریه‌های بی‌پایان او چیز دیگری بود، او برای
غمِ علی علیه السلام می‌سوخت زیرا علی علیه السلام امام زمان

او بود، غصه‌های او از جنس دیگر بود، گریه او
از جنس گریه برای شوهر نبود.

افسوس که بعضی از افراد نگاه این‌گونه به
گریه‌های فاطمه علیها السلام دارند و عمق گریه‌های او
را درک نکرده‌اند، فاطمه علیها السلام گریه می‌کرد
چون می‌دید دین خدا به بازی گرفته شده
است و شیطان در جامعه جولان می‌دهد و
حجت خدا در غربت و مظلومیت است، گریه

او برای این بود که جامعه انسانی امام خود را
از یاد برده است و به سرآشویی سقوط افتاده
است، او گرفتاری نسل‌های بشر را می‌دید و بر
آن افسوس می‌خورد، او می‌دید که دین خدا،
بازیچه قدرت‌های فاسد می‌شود و مظلومان
بیشماری به اسم خدا کشته می‌شوند، او لبخند
شیطان را می‌دید و اشک حق و حقیقت را به
وضوح نظاره‌گر بود.

امروز صدای غربت امام‌زمان ما به گوش
می‌رسد، بیش از هزار سال است که در زندان
غیبت گرفتار است و آواره و غریب است و
مردم زمانه، سرگرم دغدغه‌های این دنیا
شده‌اند و هر کس به فکر آرزوهای خود است
و بسیاری هم اصلاً فراموش کرده‌اند
امام‌زمانی دارند، آنان به این روزگار غیبت،
عادت کرده‌اند، آنان نمی‌دانند همه گرفتاری‌ها

برای آن است که حجت خدا را از یاد برده‌اند و
به دنبال دیگران رفته‌اند، چشمه آب زندگانی
را رها کرده و به سرابی دروغین دل خوش
کرده‌اند.

● س: چرا شما می‌گویید: امام‌زمان علیه‌السلام در
زندان غیبت گرفتار است و آواره و غریب
است؟

■ ج: ابوبصیر یکی از شیعیان امام باقر علیه السلام بود،

یک روز امام باقر علیه السلام برای او از شباهت

یوسف علیه السلام و مهدی علیه السلام سخن گفت، شباهت

این دو در این است که هر دو در زندان گرفتار

شدند. ۴۲

اکنون امام زمان علیه السلام در زندان سختی‌ها گرفتار

است، او در این ویژگی، شبیه یوسف علیه السلام است،

درست است که امام ما، قدرت فراوان دارد و

نیروی امامت در دست اوست، ولی در روزگار
غیبت، دست او بسته است، مصلحت بر این
است که او از قدرت امامت (برای رهایی از
این زندان) استفاده نکند، او بلاها و
سختی‌های شیعیان خود را هم می‌بیند، ولی
باید مثل کسی که در زندان است صبر کند، او
می‌بیند که دشمنان چه دروغ‌هایی را به او
نسبت می‌دهند، ادعاهای دروغین را به اسم او

مطرح می‌کنند و دین خدا را به بازی می‌گیرند،
ولی او باید صبر کند...

ما نباید خیال کنیم در این روزگار، مولای ما
در خوشی و راحتی است، ما باید برای رهایی
او از این زندان، دعا کنیم.

شما در سؤال خود پرسیدید که چرا گفتم
امام‌زمان علیه‌السلام، آواره و غریب است، در اینجا
حدیثی دیگر از امام‌باقر علیه‌السلام را بازگو می‌کنم که

درباره مهدی علیه السلام چنین فرمود: «او آواره، طرد

شده، غریب و تنهاست». ^{۴۳}

از راز گریه فاطمه علیها السلام سخن گفتم، هنوز هم

گریه او ادامه دارد، او امروز بر مظلومیت

مهدی علیه السلام اشک می‌ریزد و از ما می‌خواهد او

را از یاد نبریم که هر کس بیشتر فاطمی است

بیشتر به یاد مهدی علیه السلام است. فاطمیّه چیزی

جز فریاد اعتراض به فراموشی حجت خدا

نیست!

● س: اقدامات دیگر فاطمه علیها السلام چه بود؟

■ ج: آن حضرت از هر فرصتی برای یاری

امام زمان خود استفاده می‌کرد، حتی نزد انصار

(مردم مدینه) رفت و با آنان سخن گفت و از

آنان خواست تا حق را یاری کنند.

● س: بعضی می‌گویند که آن حضرت چهل

شب به در خانه انصار رفت، اگر آن حضرت در

ماجرای هجوم آسیب دیده بود چطور چهل

شب از خانه بیرون آمد؟

■ ج: در منابع معتبر آمده است که فاطمه علیها السلام به

مدّت سه شب نزد انصار رفت و این سه شب

دقیقاً قبل از ماجرای هجوم دوم بوده است، در

آن زمان، فاطمه علیها السلام صحیح و سالم بودند و

شب‌ها همراه با علی علیه السلام نزد انصار می‌رفتند و با آنان سخن می‌گفتند، همچنین در بعضی از نقل‌های تاریخی آمده است که انصار جلسه تشکیل می‌دادند و فاطمه علیها السلام در آن حضور پیدا می‌کرد و برای آنان سخن می‌گفت، خبر این ماجرا به دستگاه خلافت رسید برای همین بعد از شب سوم، آنان به خانه فاطمه علیها السلام هجوم بردند و دقیقاً هدف آنان این

بود که به فاطمه علیها السلام آسیب جسمی برسانند تا

دیگر نتواند به راحتی از خانه بیرون بیاید.

● س: منظور شما از «هجوم دوم» چیست؟

■ ج: دقت کنید: حکومت دو بار به خانه

فاطمه علیها السلام هجوم برد:

* هجوم اول: وقتی علی علیه السلام پیکر پیامبر را به

خاک سپرد سه روز در خانه ماند و مشغول

نوشتن قرآن شد و در این سه روز از خانه بیرون نیامد، بعد از سه روز، علی علیه السلام قرآن را به مسجد آورد و به مردم عرضه کرد، ولی این قرآن را از علی علیه السلام نپذیرفتند، پس علی علیه السلام به خانه بازگشت. آن وقت بود که عده‌ای از افرادی که هنوز به غدیر وفادار بودند در خانه فاطمه علیها السلام جمع شدند و تحصن کردند (سلمان، مقداد، ابوذر، عمار، طلحه، زبیر و...).

تعداد آنان، زیاد نبود، ولی این تحصن برای
حکومت خطرناک بود، پس در مرحله اول،
عُمَر با گروه زیادی به سوی خانه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ
هجوم برد و فریاد برآورد: «ای کسانی که در
این خانه هستید هر چه سریع‌تر بیرون بیایید
و گرنه این خانه را آتش می‌زنم»، بعد
نیروهای حکومت هياهو به پا می‌کنند و همه
آنها را دستگیر می‌کنند و این‌گونه است که

تحصن شکسته می شود.^{۴۴}

* هجوم دوم: چند روز می گذرد، این بار

حکومت تصمیم می گیرد تا به خانه علی علیه السلام

هجوم ببرد، در خانه کسی غیر از علی و فاطمه

و فرزندان او نیستند، این بار هدف آنان این

است که علی علیه السلام را برای بیعت با ابوبکر به

مسجد ببرند و اگر علی علیه السلام بیعت نکند او را به

شهادت برسانند.

● س: هجوم دوم در چه روزی اتفاق افتاده

است؟

■ ج: هفت روز بعد از رحلت پیامبر که روز پنجم

ربیع الاول می‌شود. دقت کنید: مدّتی قبل،

شخصی این سخن را مطرح کرد: «دشمنان

۷۵ روز بعد از رحلت پیامبر به خانه فاطمه علیها السلام

هجوم آوردند»، ولی این سخن، باطل است و

شواهد تاریخی آن را تأیید نمی‌کند. در کتاب
«روز هجوم» در این درباره سخن گفته‌ام و به
شبهاتی که در این باره مطرح شده است پاسخ
داده‌ام، خواندن این کتاب را به شما توصیه
می‌کنم.

● س: چرا حضرت علی علیه السلام در ماجرای هجوم

صبر کردند؟ چرا دست به شمشیر نبردند؟

● ج: آرزوی حکومت همین بود که علی علیه السلام

دست به شمشیر ببرد، در آن روز، آن حضرت

فقط چند یار و یاور داشت، این چند نفر در

مقابل سپاه بزرگی که از قبیله اُسلم تشکیل

شده بود چه کاری می‌توانست از پیش ببرد؟

حکومت دوست داشت که علی علیه السلام را به

عنوان شورشگر معرفی کند، اگر علی علیه السلام

دست به شمشیر می‌برد بهترین بهانه به

دست حکومت می‌افتاد که علی علیه السلام و

فاطمه علیها السلام و نسل آنها را از بین ببرد، اگر آنان

موفق می‌شدند علی علیه السلام را می‌کشتند، به همه

می‌گفتند که علی علیه السلام بر ضد حکومت اسلامی

دست به شمشیر برده است و سزای شورشگر

«مرگ» است، اگر هم موفق به کشتن علی علیه السلام

نمی‌شدند، اختلاف در جامعه می‌افتاد، سپاه

کشور روم هم منتظر چنین فرصتی بودند تا

بین مسلمانان اختلاف بیفتد و آنان به مدینه
حمله کنند و طومار اسلام را برچینند.

به ظاهر، این حکومت می‌خواست به زور از

علی علیه السلام بیعت بگیرد، امّا هدف اصلی چیز

دیگر بود، این حکومت می‌خواست

اهل بیت علیهم السلام را از میان بردارد، پیامبر بیش از

همه چیز به اهل بیت علیهم السلام اهمیت می‌داد، روح

و حقیقت دین، چیزی جز محبت به

اهل بیت علیهم السلام نبود، آنان می خواستند حقیقت
دین را نابود کنند تا دیگر اثری از خاندان
پیامبر باقی نماند، امّا علی و فاطمه علیهما السلام با
فداکاری خود، مانع شدند حکومت به این
هدف خود برسد.

عُمَر دوست داشت علی علیه السلام دست به شمشیر
ببرد، این به نفع خط نفاق بود، امّا علی علیه السلام با
صبر خود، داغی بزرگ بر دل این حکومت

ستمگر نهاد و همه برنامه‌های آنان را باطل
کرد.

خط نفاق بهره‌ای از ایمان نداشت، دلش برای
اسلام نمی‌سوخت، اگر کشور روم هم به مدینه
حمله می‌کرد و اسلام را به کلی نابود می‌کرد،
خط نفاق ناراحت نمی‌شد، زیرا این خط به
دنبال منافع خودش بود، اگر سپاه روم به
نزدیک مدینه می‌رسید، همین خط نفاق با

آنان وارد معامله می‌شد و به آنان کمک می‌کرد تا زودتر اسلام را ناپود کنند.

شاید شنیده باشید که یک بار بین یک مادر و یک دایه بر سر بچه‌ای دعوا شد، قرار شد بچه را از وسط نصف کنند، نصف را به مادر بدهند و نصف را به دایه. دایه سکوت کرد و چیزی نگفت و با سکوت خود رضایت خود را اعلام کرد، اما مادر تا این سخن را شنید فریاد

برآورد: «من از حق خود گذشتم، بچه‌ام را به
دایه بدهید».

آن مادر چرا این کار را کرد؟ چون او بچه‌اش را
دوست داشت، چون مادر بود، آن بچه را از
جان و دل دوست داشت، امّا دایه، یک غریبه
بود، او چنین حسی به آن بچه نداشت.

آن زمان که سپاه روم منتظر بود تا هر چه
زودتر به مدینه حمله کند و اساس اسلام را از

بین ببرد، علی علیه السلام دست به شمشیر نبرد، او
صبر کرد همانگونه که پیامبر از او خواسته بود
تا در آن شرایط صبر کند و با صبر خود، دین را
جاودانه کند.

● س: چرا فاطمه علیها السلام به میدان آمد؟

● ج: نیروهای حکومت به خانه فاطمه علیها السلام

هجوم بردند و هیزم زیادی در اطراف آن خانه

قرار دادند، ما شنیده‌ایم که: «درِ خانه

فاطمه علیها السلام را آتش زدند»، اما این همه ماجرا

نبود، هدف حکومت این نبود، حکومت به

دنبال چیز دیگری بود، درِ خانه فاطمه علیها السلام که

از جنس چوب بود، آتش زدن آن نیاز به این

همه هیزم نداشت، عمر دستور داد تا هیزم

زیادی بیاورند، عده‌ای جلو می‌آیند و به عُمر

می‌گویند:

– در این خانه فاطمه، حسن و حسین هستند.

– باشد! هر که می‌خواهد باشد! من این خانه

را آتش می‌زنم.^{۴۵}

اگر فاطمه عَلَيْهَا به میدان نمی‌آمد، اگر او آن

گونه فریاد بر نمی‌آورد، حکومت آن خانه را

چنان در آتش می‌سوزاند که دیگر نسلی از

پیامبر باقی نمی‌ماند، فاطمه عَلَيْهَا به میدان آمد

تا از امامت دفاع کند، او جان خود را فدای

امامت کرد، اگر چه خودش آماج ظلم‌ها قرار

گرفت، اما نسل پیامبر حفظ شد. در واقع پیروز

این میدان، کسی جز فاطمه علیها السلام نیست.

● س: دلیل شما برای این که حکومت

می‌خواست نسل پیامبر را از بین ببرد چیست؟

● ج: فاطمه علیها السلام از خانه بیرون آمد و دید که

هیزم‌ها را در اطراف خانه چیده‌اند و عُمَر هم

شعله آتش در دست دارد، پس به عُمَر گفت:

«آیا می‌خواهی این خانه را آتش بزنی؟»، او

پاسخ داد: «به خدا قسم این خانه را آتش

می‌زنم»، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ فهمید که هدف او

چیست، پس چنین فریاد برآورد: «آیا

می‌خواهی نسل پیامبر را از روی زمین

برداری؟». ^{۴۶} اینجا بود که فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ به داخل

خانه بازگشت، عُمَر با شعله آتشی که در دست

داشت جلو آمد تا هیزم‌ها را بسوزاند، عدّه‌ای

جلو آمدند و به عُمَر گفتند: « در این خانه

فاطمه، حسن و حسین هستند!»، او گفت:

«باشد! هر که می‌خواهد باشد! من این خانه را

آتش می‌زنم». ۴۷

● س: عُمَر شخص دوم حکومت بود، چرا او

خودش شعله آتش را آورد؟

● ج: سؤال جالبی پرسیدید. در آنجا این همه

هوادار از قبیله اَسْلَم بود، ما باید فکر کنیم و

ببینیم چرا خودِ عُمَر، شعله آتش را آورده

است، او فقط باید دستور می‌داد و دیگران،

دستورش را اجرا می‌کردند، در زمان ما اگر

مغازه‌ای مثلاً عوارض شهرداری را پرداخت

نکند، هیچ وقت شهردار نمی‌آید آن مغازه را

پلمپ کند، بلکه نیروهای او این کار را

می‌کنند، پس چرا در ماجرای هجوم، خود
عُمَر، شعله آتش را آورد و آنجا را آتش زد؟
درست است که هواداران او، فریفته حکومت
شده بودند اما آنان به خاطر داشتند که پیامبر
چقدر در کنار این خانه می‌ایستاد و به اهل این
خانه سلام می‌داد، آنان جرأت این کار را
نداشتند، هنوز در عمق وجودشان، ذره‌ای از
انصاف باقی مانده بود، فقط هفت روز از

رحلت پیامبر گذشته بود، اینجا خانه دختر

پیامبر بود، در این خانه حسن و حسین علیهما السلام

بودند، آنان جرأت بر این کار نداشتند، گویا عُمَر

هر چه فریاد زده است که بروید شعله آتش

بیاورید کسی اطاعت نکرده است و خودش

مجبور شده است این کار را انجام دهد.^{۴۸}

● س: شما گفتید که هدف اصلی این بود که

خانه و اهل خانه را به آتش بکشند پس چرا
موفق نشدند این کار را انجام بدهند؟ چرا آتش
فقط به در خانه سرایت کرد ولی کل خانه را
نسوزاند؟

● ج: در پاسخ به این سؤال باید از نقش

فاطمه علیها السلام و صبر علی علیه السلام سخن بگوییم، وقتی

در خانه نیم سوخته شد، دشمنان هجوم آوردند

و فاطمه علیها السلام بین در و دیوار قرار گرفت و فریاد

برآورد: «بابا! یا رسول الله! بین با دختری چه می‌کنند!»، این صدای فاطمه علیها السلام وجدان‌های خفته را بیدار کرد، کسانی که برای تماشا آمده بودند به گریه افتادند، این همان تحریک احساسات برای دفاع از حق و حقیقت بود، ما فاطمه علیها السلام را به خوبی نشناخته‌ایم، ناله سوزناک او برای بیداری مردم بود، مردم به یاد آوردند که فاطمه علیها السلام تنها یادگار پیامبر است و

پیامبر چقدر درباره او سفارش کرده است،
وقتی دشمنان وارد خانه شدند علی علیه السلام دست
به شمشیر نبرد، آنان ریسمان به گردنش
انداختند و او را به مسجد بردند، با صبر او،
بهانه از دشمن گرفته شد، نیروهای حکومت،
علی علیه السلام را به سوی مسجد بردند، همه
شجاعت علی علیه السلام را دیده بودند، نگران بودند
مبادا علی علیه السلام شجاعت حیدری از خود نشان

دهد و ریسمان را پاره کند و شمشیر یکی از
اطرافیان را بگیرد و به همه حمله کند، این
ترس در دل همه بود، برای همین نیروهای
حکومت، علی علیه السلام را محاصره کرده بودند و
همه حواس آنان به او بود، با رفتن نیروها به
سوی مسجد، اطراف خانه خالی شد، خاندان
بنی‌هاشم یا همان کسانی که برای تماشا آمده
بودند آتش را خاموش کردند و نگذاشتند خانه

در آتش بسوزد.

● س: شنیده‌ایم که خانه فاطمه علیها السلام دو در

داشته است، یکی به مسجد باز می‌شده است

و دیگری به سمت کوچه. کدام در را آتش

زدند؟

● ج: دشمنان آن دری را آتش زدند که به کوچه

باز می‌شد، آتش زدن آن در که داخل مسجد

پیامبر بود باعث می‌شد سقف مسجد آتش
بگیرد (سقف مسجد کوتاه و از شاخه‌های
خرما بود، آتش زدن آنجا باعث آتش گرفتن
کل مسجد پیامبر می‌شد)، البته وقتی بعداً
مسجد پیامبر توسعه پیدا کرد کل آن کوچه
داخل مسجد قرار گرفت پس آن دری که
سمت کوچه بود داخل مسجد شد. الان اگر ما
به مدینه برویم می‌بینیم آنجایی که آتش

برافروختند در داخل مسجد پیامبر است.

● س: سخن در این بود که عُمَر، خودش شعله

آتش آورد و هیزمها را آتش زد، پس از آن چه

اتفاقی افتاد؟

● ج: تا اینجا را برای شما بازگو کردم که وقتی

هیاهو به پا شد، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام از خانه بیرون آمد،

عُمَر فریاد زد: «به علی بگو از خانه بیرون

بیاید و اگر این کار را نکند من این خانه را
آتش می‌زنم»، فاطمه علیها السلام گفت: «چگونه شده
که تو جرأت این کار را پیدا کرده‌ای؟ آیا
می‌خواهی نسل پیامبر را از روی زمین
برداری؟»، عُمَر پاسخ داد: «ای فاطمه! ساکت
شو، محمد مرده است، دیگر از وحی و آمدن
فرشتگان خبری نیست، همه شما باید برای
بیعت بیرون بیایید. اکنون، اختیار با خودتان

است، یکی از این دو را انتخاب کنید: بیعت با

خلیفه، یا آتش زدن همه شما».^{۴۹}

اینجا بود که فاطمه علیها السلام به داخل خانه رفت و

در خانه را بست، عُمَر دستور داد هیزم آوردند

و خودش هم شعله آتش آورد و آنجا را به

آتش کشید. درِ خانه نیم سوخته شد. عُمَر جلو

آمد و لگد محکمی به در زد. فاطمه علیها السلام بین

در و دیوار قرار می‌گیرد، صدای ناله‌اش بلند

می‌شود. عُمَر در را فشار می‌دهد، صدای ناله

فاطمه علیها السلام بلندتر می‌شود. میخ در که از آتش

داغ شده است در سینه فاطمه علیها السلام فرو

می‌رود.^{۵۰}

● س: ماجرای تازیانه زدن به بازوی فاطمه علیها السلام

در کجا اتفاق افتاده است؟

● ج: مرحوم طبرسی در کتاب «احتجاج» چنین

می‌نویسد: «فاطمه علیها السلام کنار درِ بود و مانع شد

تا دشمنان به علی علیه السلام دسترسی پیدا کنند،

اینجا بود که قُنْفُذ با تازیانه به بازوی

فاطمه علیها السلام زد.»^{۵۱}

شرح این ماجرا این‌گونه است: درِ خانه

نیم‌سوخته شده بود، وقتی به آن لگد زدند در

شکسته شد، آنها می‌خواستند وارد خانه شوند،

فاطمه علیها السلام از جا بلند شد، در راهروی (دهلیز)

خانه ایستاد، این دهلیز تقریباً به اندازه عبور
یک انسان بود، فاطمه علیها السلام به دیوار تکیه داد،
دستش را روی دیوار مقابل قرار داد و این‌گونه
راه عبور بر خانه را بست. اینجا بود که عُمَرُ به
قُنْفُذِ دستور داد تا با تازیانه به بازوی
فاطمه علیها السلام بزند تا او دستش را رها کند و راه
عبور باز شود. قُنْفُذُ، مردی درشت اندام و
بی‌رحم بود، آن‌قدر به دو بازوی فاطمه علیها السلام

تازیانه زد که دیگر دستش بی تاب شد و راه باز
شد.

عُمَر و یارانش وارد خانه شدند، خالد کسی بود
که او را «شمشیر اسلام» لقب داده‌اند، او
شمشیرش را از غلاف بیرون کشید تا
فاطمه علیها السلام را به قتل برساند، اینجا بود که
علی علیه السلام با شمشیرش جلو آمد، خالد تا برقی
شمشیر علی علیه السلام را دید شمشیرش را رها کرد

و فرار کرد، علی علیه السلام به سوی عمر رفت، گریبان
او را گرفت، عمر می خواست فرار کند، علی علیه السلام
او را محکم به زمین زد و مشتی به بینی و
گردن او کوبید. هیچ کس جرأت نداشت برای
نجات عمر جلو بیاید، همه ترسیده بودند،
بعضی ها فکر می کردند که علی علیه السلام دیگر عمر
را رها نخواهد کرد و خون او را خواهد ریخت،
ولی علی علیه السلام عمر را رها کرد و گفت: «ای

عُمَرَ! پیامبر از من پیمان گرفت که در چنین

روزی، صبر کنم. اگر وصیت پیامبر نبود، تو

هرگز جرأت نمی‌کردی وارد این خانه

شوی.»^{۵۲}

● س: بعد از آن چه اتفاقی افتاد؟

● ج: خانه فاطمه علیها السلام تقریباً صد متر مساحت

داشت، نیروهای فراوان آمدند، تمام خانه پر از

مأموران حکومت شد، آنان علی علیه السلام محاصره

را کردند، آن لحظه علی علیه السلام تک و تنها بود،
هیچ یار و یابوری نداشت، آنها می‌خواستند
علی علیه السلام را از خانه بیرون ببرند، عُمَر دستور
داد تا ریسمانی آوردند و آن را برگردن
علی علیه السلام انداختند، عُمَر فریاد زد: «الله اکبر، الله
اکبر»، همه جمعیت با او هم‌صدا شدند و
خواستند علی علیه السلام را از خانه بیرون ببرند، اینجا
بود که فاطمه علیها السلام راه را بر آنان بست، پس عُمَر

دستور داد تا با دسته شمشیرش به پهلوئی
فاطمه علیها السلام بزنند. (وقتی کسی می خواهد
شمشیر را در دست بگیرد، دسته شمشیر را در
مشت خود می گیرد تا بتواند شمشیر بزند،
دسته شمشیر محکم ترین و ضخیم ترین
قسمت شمشیر است و از فولادِ سخت درست
شده است).

در اینجا سخن نویسنده کتاب «دلائل

الامامة» که از علمای بزرگ شیعه در قرن

پنجم است را ذکر می‌کنم: او حدیثی را از

امام صادق علیه السلام بازگو می‌کند، در آن حدیث

چنین آمده است: «أَنَّ قُنْفُذًا لَكَرَّهَا بِنَعْلِ

السَّيْفِ». ۵۳

ترجمه این حدیث چنین می‌شود: «قُنْفُذُ بَا

دسته شمشیر به فاطمه علیها السلام زد»، خود عُمَرُ هَم

جلو آمد و لگد محکمی به فاطمه علیها السلام زد اینجا

بود که محسن سقط شد.

ضربه‌های دسته شمشیری که از جنس آهن

است با جسم فاطمه علیها السلام چه کرد؟ اینجا بود که

صدای فاطمه علیها السلام بلند شد، او خدمتکار خود را

صدا زد: «ای فِضّه مرا دریاب! به خدا محسن

مرا کشتند». ۵۴

دیگر راه خروج از خانه باز شده بود و مانعی در

کار نبود پس دشمنان علی علیه السلام را از خانه بیرون

و به مسجد بردند و شمشیر بالای سر او
گرفتند و آماده بودند او را بکشند که ناگهان
صدای فاطمه علیها السلام در همه جا پیچید:
«پسرعمویم، علی را رها کنید! به خدا قسم،
اگر او را رها نکنید، نفرین خواهم کرد».
ستون‌های مسجد شروع به لرزیدن کرد،
دشمنان ترسیدند و علی علیه السلام را رها کردند.

● س: دل هر شیعه‌ای با شنیدن این سخنان

به درد می‌آید، از خدا می‌خواهیم تا ظهور

امام‌زمان را برساند و انتقام سختی از دشمنان

بگیرد.

● ج: در پایان این فصل باید نکته‌ای را بازگو

کنم، عده‌ای می‌گویند: «علی علیه‌السلام برای حفظ

اسلام، سکوت کرد»، این سخن، باطل است،

صحیح این است که علی علیه‌السلام دست به شمشیر

نبرد و صبر کرد، امّا او هرگز سکوت نکرد، او
برای دفاع از حق خود، بارها سخن گفت و با
سخنان کوبنده خود، زمینه هدایت را برای
همه فراهم ساخت، وقتی او را به مسجد برده
بودند شمشیرهای برهنه بالای سر او جولان
می‌دادند، امّا در آن شرایط حق را بازگو کرد و
سکوت نکرد، او به ابوبکر چنین گفت: «ای
ابوبکر! شنیده‌ام که مردم را به دلیل

خویشاوندی خود با پیامبر به بیعتِ خود فرا
خوانده‌ای. اکنون، من هم به همان دلیل تو را
به بیعت با خود فرا می‌خوانم! تو خود می‌دانی
من به پیامبر از همه شما نزدیک‌تر هستم».^{۵۵}
ابوبکر به فکر فرو رفت و جوابی نداشت بدهد،
آری او در سقیفه از خویشاوندی خود با پیامبر
سخن گفت و با همین نکته توانست مردم را
به بیعت خود فرا خواند، اگر قرار است مقام

خلافت به خویشاوندی با پیامبر باشد که
علی علیه السلام از همه به پیامبر نزدیک تر است، او
پسر عموی پیامبر است و تنها کسی است که
پیامبر با او پیمان برادری بسته است. (ابوبکر
فقط پدرزن پیامبر است، اما علی علیه السلام هم پسر
عموی پیامبر است و هم داماد اوست و هم
این که پیامبر با او پیمان برادری بست و او را
برادر خود خطاب کرد).

آری، این صدای علی علیه السلام بود که از حلقوم
تاریخ بیرون آمد و برای همیشه ثابت کرد که
حق با اوست: «ای ابوبکر! اگر تو با رأی‌گیری
به این مقام رسیدی، چگونه شد که بنی‌هاشم
را برای رأی‌دادن خبر نکردی؟ اگر به دلیل
خویشاوندی با پیامبر به این مقام رسیدی، من
که از تو به پیامبر نزدیک‌تر بودم».^{۵۶}

این درس بزرگی برای شیعیان است، شیعه

هرگز سکوت نمی‌کند، او همواره از حق و

حقیقت دفاع می‌کند.

۶

● س: خطبه یا سخنرانی حضرت فاطمه ع‌ا‌س‌ع‌ا

چه زمانی بود؟

■ ج: وقتی دشمن به خانه آن حضرت هجوم

برد، آن حضرت آسیب زیادی دیدند، محسن

او شهید شد، برای همین چند روزی استراحت

کردند، بدن او مجروح بود، سینه‌اش از میخ در
گداخته و زخمی بود، اما هنوز می‌توانست با
زحمت راه برود، وقتی حال ایشان مقداری
بهتر شد (تقریباً بعد از ده روز) به مسجد پیامبر
آمدند و خطبه خواندند و با آن سخنان خود
حق را آشکار کردند و آبروی باطل را بردند.

خطبه فاطمه علیها السلام به این موضوعات می‌پردازد:
«توحید و یکتاپرستی»، «یادی از پیامبر»،

«جایگاه امامت»، «فضائل علی علیه السلام»،

«فتنه‌گری شیطان»، «ظلم حکومت»، «فریاد

اعتراض». من در کتاب «اشک مهتاب» به

شرح آموزه‌های این خطبه پرداخته‌ام که

می‌توانید آن کتاب را مطالعه کنید.

● س: قسمتی از این خطبه را برای ما بازگو

کنید.

■ ج: فاطمه عليها السلام در خطبه خود به مردم چنین

گفت: «وقتی پیامبر از دنیا رفت، نفاق آشکار

شد و شما خدا را از یاد بردید، بعد از پیامبر،

منافقان به میدان آمدند و شیطان شما را به

سوی خود فرا خواند، شیطان می‌دانست که

دعوت او را اجابت می‌کنید و هر چه او بگوید

عمل می‌کنید، او شوق شما به سمت باطل را

دید و دانست به سمت باطل جذب خواهید

شد، پس از شما خواست تا با حقّ دشمنی کنید
و به سمت باطل بروید. شما برای این کار
آمادگی داشتید و دشمنی با حقّ و حقیقت در
دل‌های شما جای گرفته بود و این‌گونه بود که
حقّ علی علیه السلام را غصب کردید و کسی را خلیفه
کردید که شایستگی آن را نداشت.»^{۵۷}

● س: بعد از آن چه اقدامات دیگری انجام

دادند؟

■ ج: اگر چه آن حضرت بیمار بودند، ولی باز

مسیر روشنگری را ادامه می‌دادند، برای زنان

مدینه سخن می‌گفتند، گاهی به «قبرستان

أُحُد» می‌رفتند، بیشتر روزها هم به قبرستان

بقیع می‌رفتند و در مکانی به نام «بیت

الأحزان» گریه می‌کردند، این گریه برای

حکومت بدتر از هر چیزی بود، این یک گریه

سیاسی بود، زیرا همه مردم با خود می‌گفتند:
«چرا باید تنها یادگار پیامبر این قدر گریه کند؟
چرا حکومت با او چنین رفتاری کرد؟»، این
گریه، سکوت ذهن را می‌شکست و برای آنان
علامت سؤال بزرگی ایجاد می‌کرد.

● س: ما شنیده بودیم که آن حضرت وقتی

آسیب جسمی دیدند دیگر نتوانستند از بستر

بلند شوند، اما شما می‌گویید: «آن حضرت بعد از ماجرای هجوم به مسجد رفت و خطبه خواند و به بقیع می‌رفت».

■ ج: دقت کنید: آنچه شما شنیده‌اید مربوط به

ماجرای «قباله فدک» است. در ماجرای هجوم

به خانه فاطمه علیها السلام، آن حضرت آسیب دیدند و

بعد از ده روز استراحت توانستند از جا بلند

شوند و به زحمت فراوان خودشان را به

مسجد رساندند و به بقیع هم می‌رفتند، اما بعد

از ماجرای قباله فدک دیگر نتوانستند از بستر

برخیزند.

● س: لطف کنید بیشتر، توضیح دهید.

■ ج: تقریباً یک ماه که از ماجرای هجوم

گذشت، یک روز آن حضرت نزد ابوبکر رفت و

درباره فدک با او سخن گفت و دلیل‌های

روشن و واضح آورد که پیامبر فدک را به او
بخشیده است، ابوبکر چاره‌ای ندید و حکمی
نوشت که فدک از آنِ فاطمه است. ما از آن به
قباله فدک یاد می‌کنیم، در آن لحظه عُمَر نزد
ابوبکر نبود، خبر به گوش عُمَر رسید، با عجله
آمد، در کوچه به حضرت فاطمه علیها السلام رسید، به
او گفت: «قباله فدک را به من بده»، امّا
فاطمه علیها السلام قباله را به او نداد، پس او لگدهای

محکمی به فاطمه علیها السلام زد و قباله فدک را
گرفت و پاره کرد. این لگدها خیلی محکم بود،
فاطمه علیها السلام دیگر توانایی راه رفتن نداشت،
دستی به پهلو و دستی به دیوار گرفت و هر
طوری بود خودش را به خانه رساند، وقتی او
به خانه رسید در بستر بیماری افتاد و دیگر
نتوانست از خانه بیرون آید (گویا
استخوان‌های آن حضرت آسیب فراوان دیده

بود و دیگر قادر به حرکت نبود)، آنچه شما شنیده‌اید که فاطمه علیها السلام نمی‌توانست از بستر برخیزد درباره ماجرای قباله فدک است که دل هر شیعه‌ای را به درد می‌آورد و اشک او را جاری می‌کند.

● س: چرا شما ماجرای قباله فدک را به عنوان

اوج مظلومیت فاطمه علیها السلام می‌دانید.

■ ج: وقتی حکومت به خانه فاطمه علیها السلام هجوم

برد، هدف این بود که علی علیه السلام را به مسجد
ببرند تا با ابوبکر بیعت کند، امّا فاطمه علیها السلام به
میدان آمد و مانع دشمنان شد، پس دشمنان
برای این که به علی علیه السلام دسترسی پیدا کنند
فاطمه علیها السلام را زدند تا او ناتوان شود، بعد از آن
که فاطمه علیها السلام میان در و دیوار قرار گرفت و بی
هوش بر روی زمین افتاد آنان توانستند
علی علیه السلام را به مسجد ببرند، امّا وقتی یک ماه

از ماجرای هجوم گذشت، ماجرای قباله فدک
پیش آمد، در اینجا هدف دقیقاً حذف
فاطمه علیها السلام بود برای همین بود که این جا عُمَر
لگدهای محکم به فاطمه علیها السلام زد تا آنجا که
استخوان‌های آن حضرت شکست.

● س: دلیل شما برای این مطلب چیست؟

■ ج: به این عبارت دقت کنید: «فَرَفَسَهَا

برجلیه»، خیلی‌ها این جمله را این‌گونه معنا

می‌کنند: «پس عُمَر لَگَد به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ زد»،

ولی برای فهم این جمله نیاز است که دَقَّت

بیشتری کنیم، در زبان عربی واژه «رَكَل» به

معنای «لگد زد» است ولی در اینجا از این

واژه استفاده نشده است، بلکه از واژه «رَفَسَ»

استفاده شده است، وقتی به زبان عربی

مراجعه می‌کنیم می‌بینیم این واژه را وقتی به

کار می‌برند که کسی غذایی بکوبد و آن را له

کند. عرب‌ها چنین می‌گویند: «رَفَسَ الطَّعَامَ»

یعنی: «غذا را کوبید و آن را له کرد». ^{۵۸}

آن فرد با لگدهای متعدد و پشت‌سر هم کاری

کرد که دیگر فاطمه علیها السلام قادر به راه رفتن

نباشد، زیرا او از دست فاطمه علیها السلام بسیار

عصبانی بود، در ماجرای هجوم، فاطمه علیها السلام را

زد تا آنجا که محسن او شهید شد، اما باز هم

فاطمه دست بردار نبود، به مسجد رفت و خطبه خواند، به بقیع می‌رفت و روشنگری می‌کرد، آن روز هم به نزد ابوبکر آمده بود و ابوبکر را قانع کرده بود که سند و قباله فدک را به او بدهد، اگر فاطمه علیها السلام را رها می‌کرد فردا می‌آمد و خلافت را از ابوبکر می‌گرفت، برای همین بود که آن فرد، احساس خطر کرد و با خود گفت: «باید کاری کنم که دیگر فاطمه علیها السلام

هرگز نتواند از خانه بیرون آید، باید کار را
یکسره کنم!»، کوچه هم که خلوت بود،
رهگذری در آنجا نبود، پس آن قدر با لگدهای
محکم به فاطمه علیها السلام زد، همان ضربه‌های
هولناک و شدید، کار خودش را کرد، آن
ضربه‌ها آن قدر کاری بود که دیگر فاطمه علیها السلام
را زمین‌گیر کرد. نمی‌دانم فاطمه علیها السلام چگونه
خود را به خانه رساند، وقتی استخوان‌های

کسی می‌شکند، اوّل، بدنش هنوز گرم است و
خیلی درد را متوجّه نمی‌شود، دردهای جانکاه،
مدّتی بعد آغاز می‌شود...

● س: چرا شما این مصیبت‌ها را این قدر واضح
بازگو می‌کنید؟ آخر عده‌ای می‌گویند: «نباید
روضه مکشوف خواند»، منظور آنان این است
که نباید مصیبت‌های اهل بیت علیهم‌السلام را شفاف و

واضح بازگو کنیم زیرا اگر کسی اشکش جاری

نشود باعث قساوت قلب می‌شود.

■ ج: یک بار در ایام فاطمیّه به یکی از جلسات

برای سخنرانی دعوت داشتم، شخصی قبل از

من روضه خواند، سخن او در این فضا بود:

«شب آخر زندگی فاطمه علیها السلام بود، او چشم خود

را باز کرد، گفت: شوهرم! بیا کنارم بنشین. من

تو را خیلی دوست دارم، تو امید زندگی من

بودی. علی علیه السلام آمد کنار بستر فاطمه علیها السلام

نشست، به صورت او خیره شد و گفت: فاطمه

جان! تو بروی من تنها می شوم و دیگر یاری

مهربان ندارم...». من به سخن او دقت کردم،

او فقط در سخنانش این مطالب را بازگو کرد و

فاطمیه را حدّ یک رابطه زن و شوهر مطرح

نمود و اصل و اساس پیام فاطمیه (که بیزاری

از دشمنان حقّ و حقیقت است) را به

فراموشی سپرد (اگر کسی اصل پیام فاطمیّه را
بازگو کند و در کنارش از گفتگوی شب آخر
علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام هم سخن بگوید، خیلی
به جا است).

من بعد از او سخنرانی کردم، ظلم‌ها و
ستم‌هایی که به فاطمه علیها السلام شده بود را بازگو
کردم، جوانان در حالی که اشک می‌ریختند به
سخن‌ها گوش می‌کردند، گویا آنان کمتر این

سخنان را شنیده بودند، ناگهان همان شخص
به من اعتراض کرد: «حاج آقا! چرا روضه
مکشوف و باز می‌خوانید!». من چه جوابی باید
به او می‌دادم؟ من او را به خوبی می‌شناختم،
او کسی بود که اصلاً به زیارت عاشورا و
آموزه‌های آن باور نداشت، هرگز از برائت
سخن نمی‌گفت و روضه‌های فاطمیّه را هم
جلوهای از عشق یک زن و شوهر به هم

معرفی کرده بود.

من در پاسخ گفتم: وقتی ما به روش علمای

شیعه مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که آنها

مصیبت‌های اهل بیت علیهم‌السلام را شفاف و واضح

بازگو کرده‌اند، قبلاً برای شما ذکر کردم که

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «قنذ با دستۀ شمشیر

به فاطمه ضربه زد تا آنکه محسن سقط شد»،

آیا روضه‌خوانی دیگر از این بازتر می‌شود؟^{۵۹}

به او گفتم: اگر ما ظلم‌ها و ستم‌هایی که دشمنان به اهل بیت علیهم‌السلام روا داشتند را بازگو نکنیم جوانان چگونه با حقایق، آشنا شوند؟ با این فکری که امثال تو دارید نسل آینده خیال خواهد کرد که حضرت فاطمه علیها‌السلام بیمار شد و از دنیا رفت! ما می‌دانیم که هدف پنهان افرادی که می‌گویند روضه مکشوف نخوانید چیست، ما هرگز نمی‌گذاریم بیزاری از

دشمنان از یادها برود، نمی‌گذاریم که جوانان
شیعه فریب این سخنان را بخورند.

● س: آیا اگر مصیبت اهل بیت علیهم‌السلام را بشنویم و

اشک نریزیم قلبمان قساوت می‌گیرد؟

■ ج: ابتدا مقدمه‌ای را بازگو می‌کنم: در زبان

عربی به حالت حزن و اندوهی که در قلب

ایجاد می‌شود «بکاء» می‌گویند، اگر این حزن

و اندوه زیادتر شود و باعث شود در چشم

اشک جمع شود به آن «دَمَعَه» می‌گویند، ما

وظیفه داریم وقتی مصیبت‌های اهل بیت علیهم‌السلام

را می‌شنویم حالت بکاء داشته باشیم البته اگر

اشک هم همراه آن شود بسیار بهتر است،

ولی گاهی به هر دلیل، اشک ما جاری

نمی‌شود ولی چون حالت غم و اندوه در دل

داریم پس حالت بکاء را داریم، عده‌ای واژه

«بکاء» را به معنای «گریه کردن و اشک ریختن» معنا کرده‌اند و به خاطر همین است که این سؤال برای شما ایجاد شده است، اگر شما روضه را بشنوی و بی خیال باشی، قساوت قلب می‌گیری، اما اگر روضه را بشنوی و حالت حزن و اندوه به تو دست بدهد (هر چند اشک تو جاری نشود) تو حالت بکاء را داشته‌ای و از قساوت قلب به دور هستی.

تأکید می‌کنم: شیعه واقعی وقتی می‌شنود چه
ظلم‌هایی در حق فاطمه علیها السلام روا داشتند،
اندوهناک می‌شود و دل او به درد می‌آید،
اینجاست که او حالت بکاء را به خود گرفته
است و از قساوت قلب به دور شده است، اگر
روضه مکشوف خوانده شود، ممکن است که
من به هر دلیل، اشکم جاری نشود، ولی اگر
حالت حزن و اندوه داشته باشم، از قساوت دل

به دور می‌شوم، پس نباید به این بهانه (که
شنیدن روضه مکشوف و اشک نریختن،
قساوت می‌آورد) از بازگو کردن حقیقت
خودداری کنیم، هر کس که شیعه است با
شنیدن روضه مکشوف، حالت حزن به خود
می‌گیرد و دلش به درد می‌آید و همین مقدار،
کافی است، البته چقدر خوب است که کسی
سعادت داشته باشد و اشک از چشمش جاری

شود که فقط خدا می‌داند این اشک چقدر

ثواب دارد.

● س: ما قبلاً جرأت نمی‌کردیم کتاب‌های

روضه را بخوانیم زیرا گاهی حالت اشک

نداشتیم، اکنون فهمیدیم که مهم، حالت حزن

و اندوه است که اگر با اشک همراه شود، بسیار

بهتر است.

■ ج: شما به خوبی می‌دانید که منظور من از این سخنان، جواب دادن به کسانی است که می‌گویند اگر اشک چشم نداری، روضه مکشوف و باز نشنو! من این حرف را رد کردم. وقتی کسی مثلاً در ایام اربعین به کربلا می‌رود، او چندین روز پیاده‌روی کرده است، خسته است، در آن لحظه که به حرم امام حسین علیه السلام می‌رسد چه بسا حالت اشک و

گریه نداشته باشد، او نباید نگران باشد، همین
قدر که او در حرم، دلش برای مولای
مظلومش می‌سوزد و اندوهناک است، کافی
است، زیرا به حالت بکاء رسیده است، وقتی او
مقداری استراحت کند و فردای آن روز به حرم
بیاید، اشک چشمش هم جاری می‌شود.

ما باید از خدا بخواهیم که توفیق اشک را هم
به ما عطا کند که به هر کس اشک عطا

کرده‌اند گنج بزرگی به او داده‌اند.

● س: چرا شما اشک را گنج بزرگ می‌دانید؟

■ ج: هر چیزی، ثوابی مشخص دارد، اگر نماز

بخوانی خدا مقدار مشخصی به تو ثواب

می‌دهد، اگر روزه بگیری باز هم ثواب

مشخصی دارد، اگر حج بروی باز هم خدا به تو

پاداش مشخصی می‌دهد، اگر دو برادر با هم

قهر کنند و تو آنان را صلح دهی باز هم ثواب
مشخصی نزد خدا خواهی داشت، آری، هر کار
خوب و زیبایی در این دنیا انجام بدهی، ثواب
تو مشخص است (هر چند که ثواب تو بسیار
زیاد باشد)، وقتی کربلا می‌روی به هر قدمی
که بر می‌داری خدا به تو ثواب یک حج
می‌دهد، پس کربلا رفتن ثوابش، حدّ و اندازه
دارد (هر چند ثواب آن هزاران هزار حجّ باشد).

آیا می‌دانی ثواب اشک، هیچ اندازه و مقداری

ندارد؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: «ثواب هر کار

خوبی، اندازه دارد، فقط ثواب اشک بر

مظلومیّت ما است که اندازه و مقدار ندارد». ۶۰

این حدیث را «ابن قولویه» در کتاب «کامل

الزیارات» نقل کرده است، او یکی از علمای

بزرگ شیعه در قرن چهارم بود و در بغداد

زندگی می‌کرد، کسانی که با کتاب‌های شیعه

آشنایی دارند می‌دانند که کتاب او، یکی از

معتبرترین و بهترین کتاب‌های شیعه است.

۷

● س: شنیده‌ایم که زنان مدینه به عیادت

حضرت فاطمه علیها السلام رفتند، این اتفاق در چه

زمانی بوده است؟

■ ج: حکومت رفت و آمد به خانه فاطمه علیها السلام را

ممنوع کرده بود و اجازه نمی‌داد کسی به خانه

آن حضرت برود، زیرا آنان از روشنگری
فاطمه علیها السلام در هراس بودند، آری، وقتی که
دیگر حکومت احساس کرد که روزهای آخر
عمر فاطمه علیها السلام است اجازه داد تا زنان مدینه
به عیادت او بروند، زیرا عیادت زنان از
فاطمه علیها السلام، مقدمه‌ای بود برای این که ابوبکر
و عمر به عیادت آن حضرت بروند.

این خبر به گوش زنان مدینه رسید که

حکومت اجازه داده است تا به عیادت
فاطمه علیها السلام بروند، پس گروهی از آنان راهی
خانه آن حضرت شدند، سلام کردند و جواب
شنیدند و در کنار بستر فاطمه علیها السلام نشستند، آن
حضرت رو به آنان کرد و چنین گفت: «از
شوهرانِ شما ناراضی هستم، زیرا آنها ما را
تنها گذاشتند و به دنبال هوس‌های خود رفتند.
عذاب بسیار سختی در انتظار آنها می‌باشد

وای بر کسانی که دشمن ما را یاری کردند». ۶۱

زنان با شنیدن این سخنان به گریه افتادند و

سپس نزد شوهران خود رفتند و سخن

فاطمه علیها السلام را بازگو کردند، پس عده‌ای از

بزرگان شهر مدینه تصمیم گرفتند نزد

فاطمه علیها السلام بروند و از او عذرخواهی کنند، پس

به سوی خانه علی علیه السلام حرکت کردند. وقتی

وارد خانه شدند چنین گفتند: «ای سرور زنان!

اگر علی زودتر از بقیّه به سقیفه می‌آمد ما با او
بیعت می‌کردیم ولی ما چه کنیم؟ علی به
سقیفه نیامد و ما ناچار شدیم با ابوبکر بیعت
کنیم»، آنان می‌خواستند برای بی‌وفایی خود
عذر بیاورند، امّا خودشان هم می‌دانند این عذر
بدتر از گناه است! آنان خودشان هم
می‌دانستند که علی علیه السلام در آن روز، مشغول
غسل دادن پیکر پیامبر بود، آیا درست بود که

او پیکر پیامبر را رها کند و به سقیفه برود؟

اینجا بود که فاطمه علیها السلام رو به آنها کرد و گفت:

«بعد از روز غدیر دیگر برای کسی عذری باقی

نمی‌ماند! شما در آن روز با علی علیه السلام پیمان

بسته بودید، چرا بر سر پیمان خود نماندید؟

اکنون از پیش من بروید، من نمی‌خواهم شما

را ببینم، آیا بهانه دیگری هم دارید که

بگویید؟ شما مقصر هستید که در حق ما

کوتاهی کردید». همه، سرهای خود را پایین

انداختند. ۶۲

● س: آیا ابوبکر و عمر هم به عیادت

فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ رفتند؟

■ ج: بله. در همان روزهای آخر زندگی

فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ بود که آن دو نفر تصمیم به این کار

گرفتند، مردم می‌دانستند که فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ از

ابوبکر و عمر ناراضی است، پس آن دو نفر

می‌خواستند افکار عمومی را تحریف کنند،
برای همین تصمیم گرفتند به عیادت
فاطمه علیها السلام بروند. این خبر به فاطمه علیها السلام رسید،
فاطمه علیها السلام می‌خواست از این فرصت استفاده
کند تا نارضایتی خود از آن ظالمان را برای
تاریخ بیشتر آشکار کند. روی فاطمه علیها السلام به
سمت دیوار بود، آن دو وارد خانه فاطمه علیها السلام
شدند. سلام کردند و فاطمه علیها السلام جواب سلام

آنان را نداد، زیرا جواب سلام مؤمن واجب
است و فاطمه علیها السلام آن دو نفر را مؤمن
نمی‌دانست.

آن دو نفر از جا بلند شدند و رو به روی
فاطمه علیها السلام نشستند، پس فاطمه علیها السلام به زنانی
که اطراف او بودند چنین گفت: «روی مرا از
سمت این دو نفر بگردانید». به این جمله
دقت کنید، چرا فاطمه علیها السلام خودش صورتش را

برنگرداند؟ مگر چقدر جسم آن حضرت آسیب دیده بود که دیگر نمی‌توانست صورتش را سریع به سمت دیگر بچرخاند؟ مادر مظلوم شیعه، فقط هیجده سال داشت، آن دشمنان با او چه کردند؟ مگر چگونه او را لگدهای محکم زدند که دیگر نمی‌توانست حتی صورتش را هم بچرخاند؟ شیعه برای این ظلم‌ها و ستم‌هاست که می‌سوزد و اشک می‌ریزد،

غیرت شیعه هرگز اجازه نمی‌دهد که این
دردها فراموش شود.

در اینجا متن عربی این ماجرا را ذکر می‌کنم:

«قَالَتْ لِنِسْوَةٍ حَوْلَهَا: حَوْلُنَّ وَجْهِي». در آن

روز، عده‌ای از زنان بنی‌هاشم نزد فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ

بودند، پس به آنان گفت: «صورت مرا

برگردانید».

این سند مظلومیت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ است، آنان که

از روی عمد، سکوت می‌کنند و این رنج‌های
فاطمه علیها السلام را بازگو نمی‌کنند در روز قیامت باید
جوابگو باشند، فاطمه علیها السلام بعد از ماجرای قباله
فدک، دیگر نتوانست فرزندان خود را در
آغوش بگیرد یا گیسوی زینب را شانه کند...

● س: در ماجرای عیادت چه روی داد؟

■ ج: ابوبکر چنین گفت: «ای فاطمه! ای عزیز

دل پیامبر! تو می‌دانی که من تو را بیش از
دخترم، عایشه دوست دارم». ابوبکر منتظر بود
تا فاطمه علیها السلام جواب بدهد، اما فاطمه علیها السلام
سکوت کرده بود، ابوبکر در حالی که گریه
می‌کرد، چنین ادامه داد: «ای دختر پیامبر! آیا
می‌شود مرا ببخشی؟ من برای به دست
آوردن رضایت شما، از خانه، ثروت، زن و بچه
و هستی خود دست می‌کشم!». ^{۶۳}

فاطمه عليها السلام که رویش طرف دیگر بود گفت:

«مگر حرمت ما را نگاه داشتی تا من تو را

ببخشم؟»، ابوبکر سر خود را پایین انداخت،

فاطمه عليها السلام از آنها پرسید: آیا شما از پیامبر این

سخن را نشنیدید: «فاطمه، پاره تن من است و

من از او هستم، هر کس او را آزار دهد مرا آزار

داده است و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزرده

است؟». آنان پاسخ دادند: «آری، ای دختر

پیامبر! ما این حدیث را از پیامبر شنیدیم»، آن

وقت فاطمه علیها السلام از سوز دل چنین گفت: «بار

خدایا! تو شاهد باش، این دو نفر مرا آزار دادند

و من از آنها راضی نیستم، به خدا قسم! هرگز

از شما راضی نمی‌شوم، من منتظر هستم تا به

دیدار پدرم بروم و از شما نزد او شکایت

کنم». ۶۴

اینجا بود که ابوبکر به گریه پناه برد، شاید

بتواند راه نجاتی برای خود بیابد! او فکر می‌کرد که می‌تواند با گریه، فریب‌کاری کند، پس با صدای بلند گریه کرد و گفت: «وای بر من! من از غضب تو به خدا پناه می‌برم! امان از عذاب خدا، ای کاش، به دنیا نیامده بودم و چنین روزی را نمی‌دیدم!»، پس فاطمه علیها السلام چنین فرمود: «من بعد از هر نماز، شما دو نفر را نفرین می‌کنم». اینجا بود که آن دو بلند

شدند و رفتند. ۶۵

آن روز، ابوبکر گریه کرد ولی نمی دانست که فاطمه علیها السلام هرگز با دیدن چند قطره اشک، دست از آرمان خود بر نمی دارد. گریه کردن کاری ندارد، اگر ابوبکر واقعاً توبه کرده بود و واقعاً می خواست فاطمه علیها السلام را راضی کند باید دست علی علیه السلام را می گرفت و به مسجد می برد و در حضور مردم اعلام می کرد که حق با

علی علیه السلام است و از همه می خواست با علی علیه السلام

بیعت کنند. این معنای توبه ابوبکر بود، اما

ابوبکر محکم به حکومت و قدرت چسبیده

بود و فقط حاضر بود برای توبه کردن، گریه

کند. این گریه، هیچ فایده‌ای ندارد و فقط با آن

می‌تواند یک مشت از مریدان خود را خام کند.

ابوبکر خیال می‌کرد که با این گریه می‌تواند

فاطمه علیها السلام را هم فریب بدهد ولی زهی خیال

باطل! شیعه باید مواظب باشد، چه بسا عده‌ای

با گریه بخواهند فریب‌کاری کنند و مردم را از

حق و حقیقت جدا کنند.

ابوبکر و عُمَر می‌دانستند که فاطمه علیها السلام از

دست آنان ناراضی است ولی باز هم به عیادت

او رفتند، زیرا خیال می‌کردند فاطمه علیها السلام هم

مثل خیلی از زن‌ها، احساسی است و وقتی

گریه‌های ابوبکر را ببیند، احساسات بر او غلبه

می‌کند و ابوبکر را می‌بخشد، ولی آنان
فاطمه علیها السلام را به خوبی شناختند، درست است
که او مدّت‌ها است در بستر بیماری است و
توانایی حرکت ندارد، ولی هر گونه شک و
شبهه را از دل‌ها می‌زداید. فاطمه علیها السلام تأکید
می‌کند که بعد از هر نماز آن دو نفر را نفرین
می‌کند و همه می‌دانیم که نفرین چیزی بالاتر
از لعنت کردن است و فاطمه علیها السلام این گونه

خشم خویش را نسبت به این دو نفر نشان
می‌دهد تا پیروان او، راه او را ادامه دهند.

● س: ما همیشه این سؤال را پیش خود مطرح

می‌کردیم که چرا فاطمه علیها السلام قبول کرد آن دو

نفر به عیادت او بیایند، اکنون فهمیدیم که

فاطمه علیها السلام از این فرصت استفاده کرد تا حق

آشکارتر شود.

■ ج: همین طور است، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام داغی به دل

آن دو نفر و پیروان آنها نهاد که تا روز قیامت،

دل آنها در آتش این داغ می سوزد، آنها به

خیال خود آمده بودند تا ماجرا را سرپوش

بنهند ولی نتیجه چیز دیگر شد، اکنون پیروان

فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام می دانند که بعد از هر نماز باید

دشمنان حق و حقیقت را لعنت کنند.

● س: ما شنیده‌ایم که امام صادق علیه السلام بعد از هر نماز، چهار مرد و چهار زن را لعنت می‌کرد، پس آن حضرت هم از مادرش پیروی می‌کرده است.

■ ج: ابن‌ثَویر یکی از یاران امام صادق علیه السلام بود که یک سفر با آن حضرت به حجّ رفت، در این سفر او دید که امام صادق علیه السلام بعد از هر نماز واجب، چهار مرد و چهار زن را لعنت می‌کرد،

همان کسانی که در حقّ اهل بیت علیهم السلام ظلم و

ستم فراوان کردند، امام نام آنها می‌برد و

آنان را لعنت می‌کرد.^{۶۶}

● س: بعد از این ماجرای عیادت، مهمترین

ماجرا چیست؟

■ ج: آن روزها، روزهای آخر زندگی فاطمه علیها السلام

بود، برای همین او وصیت مهم خود را برای

علی علیه السلام بازگو کرد، وصیت مهم او این بود:

«علی جان! نگذار کسانی که به من ظلم و

ستم کردند بر پیکر من نماز بخوانند، من

می خواهم قبرم مخفی باشد». علی علیه السلام به

فاطمه علیها السلام وعده داد و به این وعده هم عمل

کرد، وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، در دل شب

بر پیکر او نماز خواند و او را دفن کرد و

نگذاشت دشمنان باخبر شود، علی علیه السلام چهل

صورت قبر در بقیع درست کرد تا کسی نفهمد

کدام قبر فاطمه علیها السلام است. ۶۷

صبح که شد، خلیفه منتظر بود تا پیکر

فاطمه علیها السلام را به مسجد بیاورند و او بر آن نماز

بخواند. خبری در شهر پیچید: «دیشب، علی،

بدن فاطمه را به خاک سپرده است». مردم

به سوی قبرستان بقیع رفتند، می‌خواستند قبر

فاطمه علیها السلام را پیدا کنند، اما با چهل قبر تازه

روبه‌رو شدند. مردمی که در بقیع جمع شده

بودند با خود می‌گفتند: «چرا فاطمه علیها السلام را

مخفیانه به خاک سپردند؟ چرا قبر او نامعلوم

است؟»، این کار پیام سیاسی مهمی برای همه

داشت، این کار، فریادِ بلند اعتراض بود.

عُمَر از این موضوع بسیار عصبانی شد. او

می‌دانست که مخفی‌بودن قبر فاطمه علیها السلام،

برای تاریخ، یک علامت سؤال بزرگ است.

هر کس که تاریخ را بخواند با خود خواهد

گفت: «چرا قبر فاطمه علیها السلام مخفی است؟»،

جواب این سؤال، آبروی خلافت را می برد. او

می خواهد هر طور شده است این علامت

سؤال را پاک کند. عُمَرُ تصمیم گرفت تا آن

قبرها را بشکافد و پیکر فاطمه علیها السلام را از قبر

بیرون بیاورد تا خلیفه بر آن نماز بخواند.^{۶۸}

خبر به علی علیه السلام رسید، او شمشیرِ ذو الفقار را

در دست گرفت و به سوی بقیع آمد، عُمَر جَلو
آمد و گفت: «ای علی! ما پیکر فاطمه را از قبر
بیرون می‌آوریم تا خلیفه بر آن نماز بخواند».
علی علیه السلام دست برد و عُمَر را با یک ضربه بر
زمین زد و روی سینه او نشست و گفت: «تا
امروز هر کاری کردید من صبر نمودم، امّا به
خدا قسم، اگر دست به این قبرها بزنید با
شمشیر به جنگ شما می‌آیم، به خدا، زمین را

از خون شما سیراب خواهم نمود».^{۶۹}

همه علی علیه السلام را می شناختند، اگر علی علیه السلام

سوگند یاد کند به آن عمل می کند، ابوبکر جلو

می آید و می گوید: «ای علی! تو را به حق

پیامبر قسم می دهم عُمر را رها کن، ما از

تصمیم خود منصرف شدیم، ما هرگز این کار

را انجام نمی دهیم».^{۷۰} و این گونه بود که مردم به

خانه های خود بازگشتند.^{۷۰}

● س: برای این که نظم و ترتیب حوادث

فاطمیه به خوبی در ذهن ما نقش ببندد، آن را

به صورت خلاصه بازگو کنید.

■ ج: من در اینجا ده حادثه مهم را به ترتیب

بازگو می‌کنم:

۱ - وقتی علی علیه السلام پیکر پیامبر را به خاک

سپرد سه روز در خانه ماند و مشغول نوشتن

قرآن شد و در این سه روز از خانه بیرون
نیامد.

۲ - بعد از سه روز، علی علیه السلام قرآن را به مسجد
آورد و به مردم عرضه کرد (ولی مردم آن قرآن
را قبول نکردند، پس علی علیه السلام به خانه
بازگشت).

۳ - گروهی از یاران علی علیه السلام (سلمان، مقداد،
ابوذر، عمار و...) در خانه آن حضرت تحصّن

کردند که حکومت به آنجا هجوم برد و آنان را متفرق کرد. این همان هجوم اوّل است. در این هجوم، هیچ آسیبی به فاطمه علیها السلام نرسید.

۴ - به مدّت سه شب، علی علیه السلام همراه با

فاطمه علیها السلام نزد انصار می رفتند، فاطمه علیها السلام از

آنان می خواست تا پیمانی که در روز غدیر با

علی علیه السلام بسته بودند را به یاد بیاورند و

علی علیه السلام را یاری کنند.

۵ - سه شب گذشت، روز ۵ ربیع الاول فرا
رسید (هفت روز از رحلت پیامبر گذشته بود)،
حکومت تصمیم گرفت تا هجوم دوم را انجام
دهد پس دستور داد تا هیزم زیادی آوردند،
عُمَر شعله آتش در دست گرفت و هیزمها را
آتش زد و لگد به در زد و فاطمه علیها السلام بین در و
دیوار قرار گرفت و محسن او شهید شد.
دشمنان علی علیه السلام را به مسجد بردند،

فاطمه عليها السلام نیز به مسجد رفت و تصمیم گرفت

نفرین کند که نشانه زلزله آشکار شد و

دشمنان ترسیدند و علی عليه السلام را رها کردند.

۶ - فاطمه عليها السلام در ماجرای هجوم دوم، آسیب

بدنی دیده بود ولی بعد از ده روز استراحت،

حال او مقداری بهبود یافت پس به مسجد

رفت و خطبه خواند و از حق و حقیقت دفاع

کرد. او گاهی به قبرستان اُحُد و گاهی به

قبرستان بقیع می‌رفت و تا آنجا که
می‌توانست روشنگری می‌کرد.

۷ - تقریباً یک ماه گذشت، یک روز او نزد
ابوبکر رفت و از او قباله فدک را گرفت، عُمَر از
ماجرا باخبر شد، در میانه کوچه راه را بر او
بست و او را با لگدهای محکم و فراوان زد،
این لگدها، همان ضربه‌های کاری بود که
باعث شد وقتی فاطمه علیها السلام به خانه رسید دیگر

از بستر بیماری بلند نشد. از ماجرای فدک به بعد دیگر فاطمه علیها السلام از خانه بیرون نیامد.

۸ - روزهای آخر زندگی فاطمه علیها السلام بود که زنان مدینه به عیادت آن حضرت آمدند، بعد از آن، شوهران آن زنان نزد فاطمه علیها السلام رفتند و آن حضرت برای آنان سخنان مهمی را بازگو کرد، بعد از چند روز، ابوبکر و عمر به عیادت فاطمه علیها السلام آمدند و او به آنان گفت که بعد از

هر نماز آنان را نفرین می‌کند.

۹ - چند روز از عیادت که گذشت، فاطمه علیها السلام

وصیت‌های خود را نمود و بعد از دو سه روز از

دنیا رفت و فرزندان او یتیم شدند.

۱۰ - علی علیه السلام در نیمه شب پیکر فاطمه علیها السلام را

مخفیانه به خاک سپرد و اجازه نداد دشمنان در

تشییع پیکر فاطمه علیها السلام شرکت کنند.

از شما می‌خواهیم تا ترتیب این ده ماجرا را به

خوبی به خاطر بسپارید، زیرا اگر نظم این
حوادث را ندانیم نمی‌توانیم تحلیل تاریخی
دقیقی از فاطمیّه داشته باشیم.

● س: شما تأکید دارید که بعد از ماجرای قباله

فدک، فاطمه علیها السلام دیگر از بستر بلند نشد، ولی

ما شنیده‌ایم بعضی نقل می‌کنند که در روز

آخر، فاطمه علیها السلام برای فرزندان خود، نان تازه

پخت و خانه را آب و جارو کرد.

■ ج: این مطلب در منابع معتبر ذکر نشده است،

ما فقط می‌توانیم به مطالبی که در کتب معتبر

آمده است اعتماد کنیم.



● س: چرا در روز شهادت حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ

اختلاف وجود دارد، عده‌ای می‌گویند آن

حضرت ۷۵ روز بعد از رحلت پیامبر چشم از

جهان بست و عده‌ای می‌گویند بعد از ۹۵ روز

از رحلت پیامبر، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ شهید شد؟

■ ج: به واژه عربی «سَبْعین» دَقَّت کنید، این

واژه به معنای ۷۰ است. «خمس و سبعین»

یعنی ۷۵ روز. حالا به واژه «تسعین» دَقَّت

کنید، این واژه به معنای ۹۰ است. «خمس و

تسعین» یعنی ۹۵ روز.

از طرف دیگر ما می‌دانیم که کتاب‌های

حدیثی ما در ابتدا به خط کوفی نوشته

می‌شدند، خط کوفی، اصلاً نقطه نداشت و به

همین دلیل، خواندن متن‌هایی که با آن خط
نوشته شده بود نیاز به دقت فراوانی داشت،
شما اگر نقطه‌های واژه «سبعین» و «تسعین»
را بردارید، خواندن این واژه، سخت می‌شود و
برای همین عدّه‌ای آن را «سبعین» خواندند و
عدّه‌ای هم آن را «تسعین»، نتیجه آن شد که
عدّه‌ای گفتند: «فاطمه علیها السلام ۷۵ روز بعد از
پیامبر از دنیا رفت»، و عدّه دیگری گفتند:

«فاطمه علیها السلام ۹۵ روز بعد از پیامبر از دنیا رفت.»

در ایران روز شهادت فاطمه علیها السلام طبق نقل ۹۵

روز، تعطیل رسمی است و بیشتر عزاداری‌ها

در آن روز است، ولی خیلی به جاست که

عزاداری‌ها طبق نقل ۷۵ روز هم باشکوه

برگزار شود، زیرا شیخ کلینی در کتاب کافی

همین نقل ۷۵ روز را نقل کرده است و همه

می‌دانیم که کتاب کافی، معتبرترین کتاب

شیعه است.

من از شما می‌خواهم فاطمیّه اوّل را با

شکوه‌تر برگزار کنید که این نقلی است که شیخ

کلینی آن را برای ما بازگو کرده است و حتماً او

شواهدی برای این امر داشته است، برای

همین است که ما می‌بینیم او فقط فاطمیّه

اوّل را به عنوان روز شهادت فاطمه علیها السلام

(همان ۷۵ روز) نقل کرده است.^{۷۱}

● س: دانستیم که فاطمیّه اوّل (۷۵ روز) را

شیخ کلینی که بزرگ‌ترین عالم شیعه است

بازگو کرده است، فاطمیّه دوم (۹۵ روز) را چه

کسی نقل کرده است؟

■ ج: اولین کسی که فاطمیّه دوم را نقل کرده

است شیخ فضل طبرسی در قرن ششم است،

او در کتاب خودش که «اعلام الوری» نام دارد

این مطلب را بازگو کرده است، شیخ کلینی در
قرن چهارم زندگی می‌کرد و او به فاطمیّه اوّل
باور دارد، این نشان می‌دهد که در قرن چهارم
و پنجم، شیعیان فاطمیّه اوّل را به عنوان ایام
شهادت حضرت فاطمه علیها السلام قبول داشتند و به
آن اهتمام می‌ورزیدند.^{۷۲}

چقدر خوب بود که هر دو فاطمیّه، تعطیل
رسمی بود، ولی اگر قرار است یک فاطمیّه،

تعطیل رسمی باشد، زیبنده است که این تعطیلی در فاطمیّه اوّل باشد. در اینجا این نکته را بازگو می‌کنم: این بسیار پسندیده است که هم در فاطمیّه اوّل و هم در فاطمیّه دوم، عزاداری برپا شود، ولی سخن من این است: «فاطمیّه اوّل باید شکوه بیشتری داشته باشد».

● س: مکان تقریبی قبر حضرت فاطمه علیها السلام

کجاست؟

■ ج: مشهور است که قبر آن حضرت یا در خانه

خودش است یا در قبرستان بقیع یا در مسجد

پیامبر. این مطلب را خیلی‌ها نقل می‌کنند،

ولی مناسب است در اینجا اشاره کنم که شیخ

کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی از

بزرگ‌ترین علمای شیعه بودند، اگر حدیثی را

این سه نفر برای ما نقل کنند، ما اعتماد زیادی
به آن می‌کنیم. این یک قانون در علم حدیث
است، این سه نفر حدیث معتبری را از
امام رضا علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت چنین
فرمود: «دُفِنْتُ فِي بَيْتِهَا...»، یعنی فاطمه علیها السلام
در خانه خودش دفن شد، البته بنی‌امیه که
روی کار آمدند مسجد پیامبر را توسعه دادند و
خانه فاطمه علیها السلام در داخل مسجد قرار گرفت.^{۷۳}

این حدیث برای ما چنین بازگو می‌کند که
فاطمه علیها السلام در خانه خودش دفن شد، در آن
زمان، خانه فاطمه علیها السلام جزء مسجد پیامبر نبود،
زیرا مسجد پیامبر کوچک بود و آن خانه در
کنار مسجد قرار داشت، وقتی مسجد توسعه
پیدا کرد، آن خانه را جزء مسجد کردند،
سال‌های سال شیعیان وقتی وارد مسجد
پیامبر می‌شدند می‌توانستند به خانه

فاطمه عليها السلام هم وارد شوند و در آنجا نماز
بخوانند، یعنی آن خانه جزئی از مسجد بود و
در دسترس بود، بعداً حکومت‌های سنی
تصمیم گرفتند تا آن خانه را داخل ضریح
پیامبر جای دهند تا دیگر شیعیان نتوانند به
خانه فاطمه عليها السلام بروند. در آغاز ضریح چوبی
ساختند و بعداً ضریح فولادی درست شد. آنان
از روی دشمنی این کار را کردند و با قرار دادن

خانه فاطمه علیها السلام در ضریح مانع دسترسی

شیعیان شدند، البته ما امروز خوشحال هستیم

زیرا اگر خانه فاطمه علیها السلام بیرون ضریح پیامبر

بود، وهابی‌ها آن را خراب کرده بودند، ولی

چون خانه فاطمه علیها السلام در داخل ضریح بود،

نتوانستند این کار را انجام بدهند.

آری، اگر ما امروز به مدینه سفر کنیم می‌بینیم

که خانه فاطمه علیها السلام داخل ضریح پیامبر واقع

شده است، یعنی وقتی برای قبر پیامبر ضریح
درست کردند، خانه فاطمه علیها السلام را هم داخل
ضریح قرار دادند، البته ضریح پیامبر مثل
ضریح کربلا یا مشهد نیست. کسانی که به
مدینه سفر کرده‌اند می‌دانند که جلو خانه
پیامبر (که قبر پیامبر آنجا است) و خانه
فاطمه علیها السلام را با پنجره‌های فولادی پوشانده‌اند
که به آن ضریح پیامبر گفته می‌شود. برای

کسانی که به مدینه نرفته‌اند این مثال را
می‌زنم: آیا پنجره فولاد در حرم امام رضا علیه السلام را
دیدهاید؟ یک مربع بزرگ را در نظر بگیرید که
این مربع در هر طرف، چهار ستون دارد، بین
این ستون‌ها را با پنجره‌هایی مثل پنجره
فولاد بسته‌اند و رنگ آن را سبز کرده‌اند، پس
وقتی می‌گوییم ضریح پیامبر، منظورمان این
محدوده مربع شکل بزرگ است که از هر

طرف که نگاه کنی، چهار پنجره بزرگ دارد.
خلاصه سخن آن که طبق حدیث
امام رضا علیه السلام، قبر فاطمه علیها السلام در خانه خودش
است و این خانه هم تقریباً ۱۰۰ متر بوده
است، هیچ‌کس نمی‌داند که مکان دقیق قبر
فاطمه علیها السلام کجای این خانه است.

● س: چرا امام رضا علیه السلام در این حدیث معتبر،

محدوده قبر حضرت فاطمه علیها السلام را بازگو کردند؟

■ ج: در بقیع قبر «فاطمه بنت آسَد» قرار دارد،

همان بانویی که مادر حضرت علی علیه السلام است،

ما می‌بینیم که اهل سنت آمدند و قبر او را به

عنوان قبر فاطمه دختر پیامبر معرفی کردند و

در کتاب‌های خود به این نکته تصریح کردند،

با این سیاستی که اهل سنت پیش گرفتند نام و

یاد «فاطمه بنت آسَد» کم‌کم فراموش می‌شد و

چه بسا بعد از گذشت زمان، شیعیان هم این مطلب را باور می‌کردند، امام رضا علیه السلام با این کار خود هم یاد و نام «فاطمه بنت آسَد» را زنده کردند و به همه فهماندند که آن قبری که در بقیع است قبر مادر علی علیه السلام است و قبر فاطمه علیه السلام (دختر پیامبر) در محدوده خانه خودش است ولی هیچ‌کس نمی‌داند قبر آن حضرت در کجای این محدوده است. (اشاره

کردم که خانه فاطمه علیها السلام تقریباً ۱۰۰ متر مربع
بوده است).

تأکید می‌کنم: اگر حدیث امام رضا علیه السلام را قبول
کنیم باز هم نمی‌دانیم مکان دقیق قبر
فاطمه علیها السلام کجاست. این رازی است که کسی
از آن خبر ندارد، ما فقط محدوده قبر آن
حضرت را می‌دانیم، اگر به مدینه سفر کنیم
نزدیک آن محدوده به فاطمه علیها السلام سلام

می‌دهیم. این خواسته خود حضرت فاطمه علیها السلام

است، او وصیت کرده است که قبرش مخفی

باشد، برای همین علی علیه السلام وقتی خاک روی

پیکر فاطمه علیها السلام ریخت، قبر را با زمین

اطرافش یکسان نمود و هیچ علامتی برای

قبر نگذاشت. مخفی بودن قبر فاطمه علیها السلام،

فریادِ بلند اعتراض است، اعتراض به آن خط

فکری که از سقیفه ریشه گرفت و حجّت خدا

را خانه‌نشین کرد و هنوز که هنوز است این
خط فکری، زنده است و مددکار می‌طلبد،
شیعیان فاطمه علیها السلام همواره در حال مبارزه با
این خط فکری هستند. این مبارزه، ادامه دارد.

● س: ما عکسی از درِ خانه حضرت فاطمه علیها السلام

دیده‌ایم، اگر در اینترنت هم جستجو کنیم این
عکس به عنوان «درِ خانه حضرت

فاطمه عليها السلام « معرفی شده است. آیا این مطلب

درست است؟

■ ج: اگر به این عکس خوب دقت کنید

می بینید که آن در از جنس فولاد است، در

فولادی که میخ ندارد در حالی که دشمنان

کاری کردند که مسمار (میخ بزرگ) در به سینه

فاطمه عليها السلام فرو رفت. من بارها به مدینه رفته‌ام

و آن در را دیده‌ام، در حالی که ما در تاریخ

می‌خوانیم در خانه فاطمه علیها السلام از چوب بود و
آن در را آتش زدند. این دری که شما در
عکس دیده‌اید درِ ضریح است، ضریح پیامبر
از جنس فولاد است و این در هم فولادی
است، آری، این در یک نشانه و علامت است،
اگر کسی این در را باز کند و تقریباً یک متر به
داخل ضریح برود به جایی می‌رسد که در خانه
حضرت فاطمه علیها السلام آنجا بوده است و در آنجا،

یک در چوبی بوده است که مسمار (میخ
بزرگ) هم داشته است.

آری، این در فولادی، علامتی است که به ما
نشان می‌دهد محدوده خانه حضرت
فاطمه علیها السلام کجاست. (دقت کنید همین جایی
که الان در فولادی است در زمان قدیم، جزء
کوچه بوده است و بعداً جزء مسجد شده
است).

● س: در پایان این فصل اگر نکته‌ای باقی

مانده است بازگو کنید.

● ج: شخصی درباره خانه فاطمه علیها السلام یک

احتمالی را مطرح کرده است، او چنین گفته

است: «چند سالی، علی و فاطمه علیهما السلام در

خانه‌ای که در کنار مسجد پیامبر بود زندگی

می‌کردند، ولی روزهای آخر زندگی فاطمه علیها السلام،

آنها به خانه‌ای که کنار بقیع بود نقل مکان کردند».

● س: کسی که این سخن را بشنود چه بسا احتمال بدهد که قبر فاطمه علیها السلام در داخل آن خانه باشد که نزدیک بقیع بوده است.

● ج: ولی این احتمال اصلاً صحیح نیست زیرا حدیث امام رضا علیه السلام به خوبی مطلب را برای ما

روشن کرده است. آن حضرت چنین
می‌فرماید: «فاطمه علیها السلام در خانه‌اش دفن شد،
وقتی بنی‌أمیّه، مسجد پیامبر را توسعه دادند
آن خانه در مسجد قرار گرفت».^{۷۴}

آری، سخن امام رضا علیه السلام واضح است، منظور از
خانه‌ای که قبر فاطمه علیها السلام در آنجاست همان
خانه‌ای است که در کنار مسجد پیامبر بوده
است و در طرح توسعه مسجد، داخل مسجد

قرار گرفته است و در زمان ما در داخل ضریح
پیامبر قرار دارد.

دقت کنید: این یک احتمال است که علی و

فاطمه علیها السلام (در روزهای آخر زندگی

فاطمه علیها السلام) به خانه کنار بقیع رفته باشند ولی

این احتمال تأثیری در محل قبر حضرت

فاطمه علیها السلام ندارد، وقتی حدیث امام رضا علیه السلام،

مطلب را روشن و واضح برای ما بازگو می‌کند،

گم‌شده شیعه این است که بداند محدوده قبر
فاطمه علیها السلام کجاست، آن قبر مطهر یا در خانه
خودش (که داخل ضریح است) می‌باشد یا در
مسجد پیامبر یا بقیع. اصلاً احتمال نمی‌دهیم
که قبر او در خانه‌ای باشد که نزدیک بقیع بود.
اکنون بحث دیگری را مطرح می‌کنم: ما
شنیده‌ایم که علی علیه السلام پیکر فاطمه علیها السلام را
تشیع کرد، در نیمه شب از حسن و

حسین علیه السلام خواست تا به دنبال سلمان، مقداد

و ابوذر و حذیفه بروند تا بر پیکر فاطمه علیها السلام

نماز بخوانند، فزه (خدمتکار فاطمه علیها السلام) و

سَلْمی (پرستار آن حضرت) هم آنجا بودند،

شیخ صدوق حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل

کرده است، در آن حدیث آمده است که

علی علیه السلام دستور داد تا شاخه خرمایی را آتش

بزنند و جلوی تابوت فاطمه علیها السلام حرکت

این مطالب نشان می‌دهد که پیکر فاطمه علیها السلام

تشییع شده است، اکنون این سؤال مطرح

می‌شود: اگر پیکر فاطمه علیها السلام در خانه خودش

دفن شده است، دیگر تشییع جنازه معنا ندارد!

به حرکت دادن تابوت در آن خانه کوچک که

تشییع جنازه نمی‌گویند، در آن حدیث

امام صادق علیه السلام آمده است که علی علیه السلام دستور

داد شاخه خرما را آتش زدند و همراه با جنازه حرکت کرد، این مطالب با دفن فاطمه علیها السلام در خانه خودش سازگاری ندارد.

در جواب چنین می‌گوییم: بعضی احتمال داده‌اند که وقتی فاطمه علیها السلام در بستر بیماری قرار گرفت و بسیار ضعیف شده بود، علی علیه السلام صلاح بر آن دید تا خانواده خود را به خانه‌ای که کنار بقیع بود ببرد، زیرا فضای اطراف

مسجد همیشه پر از هیاهوی مأموران
حکومت بود و چه بسا این برای شرایط
فاطمه علیها السلام مناسب نبود، علی علیه السلام امیدوار بود
که فاطمه علیها السلام در آرامش بتواند استراحت کند و
بیماری او شفا پیدا کند. (خانه کنار بقیع در
حاشیه شهر بود و از هیاهوها به دور بود).

اگر این احتمال را قبول کنیم نتیجه این
می‌شود که فاطمه علیها السلام در روزهای آخر زندگی

در آن خانه‌ای بود که نزدیک بقیع بوده است و

در همان خانه هم از دنیا رفته است، در این

صورت، علی علیه السلام در دل شب، پیکر فاطمه علیها السلام

را از خانه کنار بقیع، تشییع کرد و به خانه‌ای

برد که کنار مسجد پیامبر بود و در آنجا دفن

کرد، فاصله این دو مکان تقریباً ۳۰۰ متر بوده

است، برای پیمودن این فاصله، علی علیه السلام

دستور داد تا شاخه خرما آتش بزنند و جلوی

تابوت فاطمه عليها السلام حرکت دهند. روشن و آشکار
است که پیمودن این فاصله به معنای «تشییع
جنازه» است، پیکر فاطمه عليها السلام در تابوت بود و
بر دوش علی عليه السلام و یارانش به سوی خانه‌ای
که در کنار مسجد پیامبر است تشییع شد و در
آنجا دفن شد.

● س: شما گفتید که علی عليه السلام دستور داد تا

شاخه خرما آتش زدند و جلوی تابوت

فاطمه عليها السلام حرکت دادند، آیا این کار با مخفی

بودن تشییع جنازه سازگاری دارد؟

● ج: احتمال دادیم که تشییع جنازه از خانه‌ای

بوده است که در کنار بقیع بود، پس این خانه

در حاشیه شهر بود و در اطرافش، خانه

مسکونی نبود. (شاید بتوان گفت که آن خانه،

خارج از شهر بود) از طرف دیگر، شاخه خرما،

مدّت زیادی آتش ندارد و در چند دقیقه
روشنایی آن خاموش می‌شود، چه بسا در
همان آغاز تشییع جنازه، شاخه خرما روشن
شد و سریع خاموش شد و ادامه تشییع جنازه
در تاریکی انجام شد، علی علیه السلام می‌خواست
برای چند لحظه هم که شده است تشییع
جنازه فاطمه علیها السلام را از غربت بیرون آورد. ^{۷۶}

● س: شما از حضور دو زن (فضّه و سلمیٰ) در

تشییع جنازه فاطمه علیها السلام سخن گفتید، فضّه را

می‌شناسیم امّا سلمیٰ کیست؟ نام او را

نشنیده‌ایم.

● ج: سلمیٰ، همسرِ ابی‌رافع بود، این خانم و

شوهرش همواره به خاندانِ پیامبر عشق

می‌ورزیدند. سلمیٰ در زمان پیامبر در خانهٔ آن

حضرت خدمت می‌کرد و بعد از پیامبر، این

افتخار نصیب او شده که پرستار حضرت

فاطمه علیها السلام باشد و هنگامی که علی علیه السلام بدن

فاطمه علیها السلام را غسل می داد، علی علیه السلام را کمک

می کرد. ۷۷

بعضی ها نقل می کنند که «أسماء» در آن

لحظات، علی علیه السلام را یاری می کرد، ولی ما

معتقدیم این مطلب صحیح نیست، «اسماء»

در آن موقع، همسر ابوبکر بود و بسیار بعید

است که زنِ خلیفه در آن شب از خانه بیرون
آید و ابوبکر از ماجرا بی‌خبر بماند.

فاطمه علیها السلام وصیت کرده بود که مراسم تشییع
جنازه او کاملاً مخفی باشد، آیا امکان دارد که
همسر خلیفه در آن شب، چند ساعت از خانه
خارج شود و علی علیه السلام را در غسل دادن و کفن
کردن فاطمه علیها السلام کمک کند و در تشییع جنازه
هم حاضر باشد اما ابوبکر از این ماجرا بویی

نبرد؟

وقتی ما شواهد تاریخی را بررسی می‌کنیم

می‌بینیم که آن خانمی که علی علیه السلام را یاری

کرد «سَلْمی» بوده است نه «اسماء بنت

عمیس». سَلْمی پیرزنی بود که مثل شوهرش

به خاندان پیامبر بسیار علاقه داشت، او یک

قابله بود و خارج شدن او از خانه در دل شب،

هیچ سوآلی را در ذهن مأموران حکومت ایجاد

نمی‌کرد، زیرا زن قابله به مناسبت شغلش، چه

بسا نیمه شب باید به کمک زنانی می‌رفت که

زایمان داشتند!

او پرستار حضرت فاطمه علیها السلام بود و بارها به

خانه آن حضرت رفت و آمد داشت (رفتن او به

خانه فاطمه علیها السلام امری کاملاً طبیعی بود)، ولی

حضور «اسماء» در آن شب در خانه علی علیه السلام

امری خطرناک بود، اسماء در ایّام جوانی

همسرِ جعفر طیار بود، وقتی جعفر طیار به
شهادت رسید، ابوبکر از او خواستگاری کرد و
او با ابوبکر ازدواج کرد، اسماء در آن شب در
خانه ابوبکر بود.

قبلاً اشاره کردم که احادیث ما به خط کوفی
نوشته می‌شد، خط کوفی، خطی بسیار سخت
است و اگر کسی دقت زیاد نکند به خطا
می‌افتد. در خط کوفی کلمه «اسماء» خیلی

شبيه به «سلمی» نوشته می‌شود، برای
همین، یکی از کسانی که متن کتب تاریخی را
نسخه برداری می‌کرد، خیال کرد آن زنی که
در ماجرای تشییع جنازه فاطمه علیها السلام بوده است
«اسماء» بوده است. همه ما می‌دانیم که
«اسماء» زنی مشهور است (او زن ابوبکر بود و
بعد از مرگ ابوبکر با علی علیه السلام ازدواج کرد)،
خیلی از افراد نام او را شنیده‌اند، ولی «سَلْمی»

زنی گمنام در تاریخ است و ذهن‌ها با نام او
انس زیادی ندارد.

به هر حال، در گام اول، «سلمی» تبدیل به
«اسماء» شد، کسانی که بعداً آمدند «سلمی» را
تبدیل به «اسماء بنت عُمیس» کردند تا به
خیال خودشان، مطلب را واضح‌تر کنند. ما
معتقد هستیم که در این ماجرا، نام «اسماء»
اشتباه است و متن صحیح «سَلَمی» می‌باشد.

۹

● س: شما تأکید زیادی به «مقام نورانیّت

فاطمه علیها السلام» دارید، در این باره هم برای ما

سخن بگویید.

● ج: هر چقدر معرفت ما به فاطمه علیها السلام زیادتر

باشد، محبّت و علاقه قلبی ما به آن حضرت

زیادتر می‌شود و سعی می‌کنیم که فاطمیه را با

شکوه‌تر برگزار کنیم و در طول سال هم بیشتر

برای مصیبت آن حضرت، اشک بریزیم. من

از شما سؤال می‌کنم: ما برای کدام فاطمه علیها السلام

عزاداری می‌کنیم؟ ما کدام فاطمه علیها السلام را

دوست داریم؟ دو جواب برای این سؤال وجود

دارد:

* جواب اول: ما به فاطمه‌ای علاقه داریم که

دختر پیامبر ما بود و هیجده سال در این دنیا
زندگی کرد، او زنی مومن، پارسا، نیکوکار،
فداکار و شجاع بود که به دست دشمنان به
شهادت رسید و پیکر مطهرش مخفیانه به
خاک سپرده شد.

* جواب دوم: ما به فاطمه‌ای علاقه داریم که
راز خلقت است، خدا نور او را قبل از خلقت
زمین و آسمان‌ها آفرید، نور او قبل از این که

فرشتگان خلق شوند، خلق شده است، او مقام نورانیّت دارد. زندگی او به هیجده سال خلاصه نمی‌شود. او یک حقیقت زنده است، این حقیقت با مرگ به خاموشی نرفته است.

● س: منظور از مقام نورانیّت چیست؟

● ج: مقام نورانیّت دربارهٔ جسم فاطمه علیها السلام و

زندگی او در این دنیا نیست. جسم او در این

دنیایِ خاکی آفریده شد، ولی خدا نور او را قبل

از همه چیز آفرید، آن نور، شعبه‌ای از نور

عظمت خدا بود. آن نور، در واقع، روح

فاطمه علیها السلام بود و همه می‌دانیم که روح، از

جنس خاک نیست، این جسم است که از خاک

آفریده شده است. خدا روح او را هزاران سال

قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین آفرید.

نورِ فاطمه علیها السلام سالیان سال (همراه با نور

محمد و علی علیهما السلام خدا را عبادت می‌کرد، یک
میلیون سال گذشت، آنگاه خدا اراده کرد و
جهان هستی را آفرید و سپس آدم علیه السلام را خلق
کرد. خدا بر بندگان منت نهاد و آن سه نور را
به این دنیای خاکی آورد.

آری! خدا دوست داشت تا بندگان به وسیله
آن نور فاطمه علیها السلام هدایت شوند و به کمال
برسند، برای همین آن نور را به این دنیا آورد،

خدا او را از ملکوت خود به این دنیا آورد تا
انسان‌ها را هدایت کند. آری، او به این دنیا آمد
تا راه خدا را به همه نشان دهد، او آمد تا این
دنیای تاریک را با نور خود روشن کند، او یک
حقیقت زنده است و مداوم روشنی‌بخش
کسانی است که پیرو مکتب شیعه هستند.

● س: یک حدیث که مقام نورانیّت را برای

فاطمه عليها السلام ثابت می‌کند بازگو کنید.

● ج: در اینجا حدیثی از امام جواد عليه السلام را ذکر

می‌کنم، این حدیث در کتاب «کافی» آمده

است که معتبرترین کتاب شیعه است. این

کتاب را شیخ کلینی نوشته است. او یکی از

بزرگ‌ترین دانشمندان شیعه است. متن حدیث

این است: امام جواد عليه السلام فرمود: «خدا یکتا بود

و هیچ مخلوقی با او نبود. سپس خدا محمد،

علی و فاطمه را آفرید و آنان هزار دوران
ماندند و پس از آن، خدا چیزهای دیگر را
آفرید. خدا محمّد و علی و فاطمه را بر
آفرینش جهان هستی گواه گرفت و اطاعت
آنان را بر همه مخلوقات واجب کرد و کارهای
مخلوقات را به آنان وا گذاشت (بدون آنکه
خود، کنار بکشد)، پس آنان هر چه را خواهند
حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند،

ولی هرگز جز آنچه خدا می‌خواهد نخواهند.

این همان دین است و هر کس جلوتر رود، از

حق جدا شده است و هر کس از آن عقب

بماند گمراه می‌گردد و هر کس آن را بپذیرد به

حق رسیده است».^{۷۸}

این حدیث از آغاز آفرینش سخن می‌گوید.

قبل از این که خدا آسمان‌ها و زمین را خلق

کند، نور محمد و علی و فاطمه را خلق کرد.

این سه نور، هزار دوران بودند. (می‌گویند: هر دوران، هزار سال است). آری، این سه نور، یک میلیون سال ماندند و بعد از آن، خدا عرش و آسمان‌ها و زمین را آفرید. هزاران سال بعد از آن، خدا آدم علیه السلام را آفرید. این حدیث به خوبی مقام نورانیت را برای پیامبر و علی و فاطمه علیهما السلام بازگو می‌کند. «در خانه اگر کس است یک حرف بس است».

● س: شما گفتید که زندگی فاطمه علیها السلام به

هیچده سال خلاصه نمی‌شود و او یک

حقیقت زنده است، منظور شما از این سخن

چه بود؟

● ج: متأسفانه بعضی‌ها اهل بیت علیهم السلام را با

انسان‌های دیگر مقایسه می‌کنند و برای

همین است که اشکالاتی به ذهن آنان

می‌رسد، در احادیث آمده است که فاطمه علیها السلام

برای فرزندش حسین علیه السلام گریه می‌کند، گریه

او آن قدر سوزناک است که همه فرشتگان

آسمان با شنیدن گریه او به گریه می‌افتند.^{۷۹}

کسی که فاطمه علیها السلام را یک انسان معمولی در

نظر می‌گیرد ممکن است بگوید که آخر چه

معنا دارد که فاطمه علیها السلام بعد از این همه سال

که از حادثه کربلا گذشته است باز هم گریه

کند؟ اکنون فاطمه علیها السلام در کنار حسینِ خودش
در بهشت است و از دیدن او در شادی است،
پس برای چه گریه کند؟ این سخنان کسانی
است که از اسرار احادیث باخبر نیستند،
فاطمه علیها السلام هنوز هم برای حسینِ خود گریه
می‌کند، زیرا گریه برای حسین علیه السلام نشانه آن
است که هنوز حجّت خدا مظلوم است و راه
سقیفه زنده است و یار و مددکار می‌طلبد، آن

فکری که باعث شد حسین علیه السلام مظلومانه

شهید شود، امتداد دارد، مبارزه هنوز باقی

است، ریشه مظلومیت حسین علیه السلام همان

سقیفه است، سقیفه یعنی فراموشی حجت

خدا. امروز هم که مهدی علیه السلام حجت خداست

مظلوم و غریب است و آواره بیابانها است.

گریه فاطمه علیها السلام نشان دهنده این است که

هنوز مسیر ظلم و ستم بر حجت خدا ادامه

دارد.

دشمنان زیادی تلاش می‌کنند جوانان شیعه را

از عزاداری جدا کنند، اما چه چیزی باعث

می‌شود که سال به سال بر رونق مجلس

عزای حسین علیه السلام افزوده شود؟ گریه سوزناک

فاطمه علیها السلام اثری عمیق بر قلب شیعیان

می‌گذارد، تا زمانی که فاطمه علیها السلام گریه می‌کند،

شیعه در تب و تاب است و برای حسین علیه السلام

عزاداری می‌کند، گریه فاطمه علیها السلام در عالم
تکوین، اثر خودش را دارد، هیچ‌کس نمی‌تواند
از شورِ شیعه بکاهد زیرا این شور از قلب
سوزناک فاطمه علیها السلام است، فاطمه علیها السلام یک
حقیقت زنده است. فاطمه علیها السلام راز ضربان قلب
شیعه است. فاطمه علیها السلام بانویی برای عمقِ
تاریخ نیست، صدای او از گذشته نمی‌آید، او
زنده است، صدای او هم زنده است و از جنسِ

امروز است.

● س: شما ریشه اشکالاتی (که درباره مقام

اهل بیت علیهم السلام) به ذهن بعضی ها می رسد را چه

می دانید؟

● ج: ریشه بسیاری از اشکالات این است که

عده ای همواره اهل بیت علیهم السلام را با دیگران

مقایسه می کنند و برای همین نمی توانند

احادیثی که در مقام و منزلت اهل بیت علیهم السلام است را قبول کنند، برای مثال ما در روایات داریم که حضرت فاطمه علیها السلام در لحظه جان دادن شیعیان حاضر می‌شوند، همراه با او، پیامبر و علی و دیگر ائمه علیهم السلام هم حاضر می‌شوند، حالا عده‌ای که اهل بیت علیهم السلام را با دیگران مقایسه می‌کنند می‌گویند: در یک لحظه ممکن است مثلاً صد نفر از شیعیان (در

شرق و غرب جهان) از دنیا بروند، چگونه
ممکن است که حضرت فاطمه علیها السلام در یک
لحظه در صد جا، حاضر شود؟ ریشه این
اشکال به این برمی‌گردد که آنها فاطمه علیها السلام را
مانند یک انسان معمولی در نظر می‌گیرند در
حالی که او راز خلقت است، خدا به او چنان
قدرتی داده است که می‌تواند در یک لحظه در
مکان‌های مختلف، حضور پیدا کند. ما بر این

باوریم که مقام فاطمه علیها السلام از فرشتگان (حتی
عزرائیل) بالاتر است، خوب، در هر لحظه عدّه
زیادی در جهان از دنیا می‌روند، چگونه ما
قبول می‌کنیم که عزرائیل در مکان‌های
مختلف حضور پیدا می‌کند و جان انسان‌ها را
می‌گیرد، اگر این مطلب را قبول داری پس
باید قبول کنی که فاطمه علیها السلام (به اذن خدا) نزد
شیعیان (در لحظه جان دادن آنها) حاضر

می شود.

● س: این سخن شما باعث شد تا به جواب

سؤالی که مدّت‌ها در ذهن ما بود برسیم.

● ج: کدام سؤال؟

● س: ما شنیده بودیم که فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ در هر

مجلس روضه‌ای که برای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ

برگزار می‌شود، حاضر می‌شود، مدّت‌ها با خود

فکر می‌کردیم که چگونه ممکن است آن
حضرت در مکان‌های مختلف حاضر شود،
اکنون با سخن شما، جواب را یافتیم. چه قدر
خوب بود در اینجا حدیثی از فضائل
فاطمه علیها السلام را که اهل سنت نقل کرده‌اند بازگو
می‌کردید!

● ج: این حدیث را «حاکم نیشابوری» که از
علمای بزرگ اهل سنت است ذکر کرده است و

گفته است: «این حدیث، صحیح است». او

نقل می‌کند که یک روز پیامبر به فاطمه علیها السلام

چنین فرمود: «ای فاطمه! همانا خدا به خشم

تو، خشمگین می‌شود و به خشنودی تو،

خشنود می‌شود». این جمله بسیار عجیب

است و بر عصمت فاطمه علیها السلام دلالت می‌کند،

آن حضرت به آنجا رسیده است که حبّ و

بغضش در حبّ و بغض خدا محو شده است و

فقط چیزی را دوست دارد که خدا آن را
دوست دارد و فقط از چیزی خشمگین
می‌شود که خدا از آن خشمگین می‌شود.^{۸۰}

● س: معلوم می‌شود که مقام فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ بالاتر
از درک ما است.

● ج: مقامی که خدا به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ داده است
بالاتر از آن است که ما انسان‌های معمولی

بتوانیم درک کنیم، هیچ‌کس نمی‌تواند حقیقتِ

فاطمه علیها السلام را درک کند زیرا او حقیقتِ شبِ

قدر است، همانگونه که شبِ قدر نامعلوم

است، مقامِ فاطمه علیها السلام نیز نامعلوم است، این

دنیایِ خاکی، ظرفیتِ آن را ندارد که آن

حقیقت، در اینجا هویدا شود، امام صادق علیه السلام

فرمود: «همانا او فاطمه نامیده شد زیرا مردم

از شناخت او عاجز هستند». آری، ما عاجز

هستیم که درک کنیم او چه جایگاهی نزد خدا

دارد، این حضرت علی علیه السلام بود که فاطمه علیها السلام

را می‌شناخت پس در داغ او چنین گفت:

«اندوه من در مصیبت تو، همیشگی است و

شب‌هایم همراه بیداری!»^{۸۱}

آری، فاطمه علیها السلام علت بقای وحی است، او

حلقه وصل رسالت و امامت است، عظمت او

در روز قیامت آشکار خواهد شد، در آن روز،

خدا اعتبارِ نامحدود به فاطمه علیها السلام خواهد داد،
وقتی که او سر از خاک برمی‌دارد پس خدا
هفتاد هزار فرشته را با «پرچم تکبیر» برای
استقبال او می‌فرستد، همه آن فرشتگان به
استقبال فاطمه علیها السلام می‌روند، وقتی او در
جایگاه خود قرار می‌گیرد خدا جبرئیل را
می‌فرستد تا این پیام را به فاطمه علیها السلام بدهد:
«ای فاطمه! خواسته خودت را بازگو کن!»

خواسته فاطمه عليها السلام هر چه باشد عطا خواهد
شد، این همان «اعتبار نامحدود» است که خدا
برای فاطمه عليها السلام صادر می‌کند، این اعتبار را
برای موسی و عیسی و ابراهیم: صادر نکرده
است، پس آن وقت است که فاطمه عليها السلام چنین
می‌گوید: «یا ربّ شیعتی!». آن وقت است که
دریای مهربانی او به خروش می‌آید و تنها
خواسته‌اش را «شفاعت شیعیان» قرار می‌دهد

و چه شکوهی خواهد داشت آن روز.^{۸۲}

● س: درباره اهمیت «شعائر» برای ما مقداری

سخن بگویید.

● ج: «شعائر» در لغت به معنای «علامتها و

نشانه‌ها» می‌باشد، هر چیزی که نشانه و

علامتی از دین خدا باشد، «شعائرُ الله» است،

شرکت در مجالس عزاداری و سینه‌زنی،

حضور در هیأت‌ها و باشکوه برپا کردن آن، همان «شعائر اهل بیت» است، اگر به آنها اهمیّت بدهید ایمان خود را تقویت کرده‌اید.

شیعه واقعی کسی است که در شادی اهل بیت علیهم‌السلام شاد است و در غم و اندوه آنان، اندوهناک است، پس وقتی ایام فاطمیّه را با شکوه برگزار می‌کنیم در واقع نشان می‌دهیم

که ما شیعه اهل بیت هستیم.^{۸۳}

در مجالس اهل بیت است که شیعیان با معارف
دین آشنا می‌شوند و از خواب غفلت بیدار
می‌شوند و از «روزمرگی» نجات پیدا می‌کنند،
آنان پی‌می‌برند که زندگی واقعی در سایه دین
خداست، همان دینی که فاطمه علیها السلام برای آن
فدا شد.

آری، این مجالس باعث می‌شود تا میان
شیعیان، همبستگی ایجاد شود و «فردگرایی»

کمرنگ شود و حضور در جامعه پررنگ‌تر شود
و همین موضوع، برکات زیادی برای فرد و
جامعه دارد. هیئت‌ها و دسته‌جات سینه‌زنی و
عزاداری، جلوه‌های باشکوه از حضور در متن
جامعه است و در طول تاریخ باعث یکپارچگی
شیعه شده است.

همین مجالس است که روحیهٔ ظلم‌ستیزی،
مظلوم‌نوازی، فداکاری، جوانمردی و حق‌طلبی

را در کالبد شیعه می‌دمد و کاخ‌های ظلم و
ستم را به لرزه در می‌آورد، یک جوان برای
ظلمی که بر فاطمه علیها السلام شد اشک می‌ریزد یاد
می‌گیرد که ظلم نکند و از ستمگر بیزار باشد و
از جهل و نادانی دوری کند.

ما باید همواره به «معرفت» و «شعائر» اهمیت
بدهیم، این دو مانند دو بال برای رشد و کمال
هستند، سعی کنید با تحقیق و استفاده از

سخن علمای راستین، معرفت بیشتری کسب
کنید و حقایق مکتب تشیع را بیشتر درک کنید،
همچنین به «شعائر» هم اهمیت بدهید.

مناسب می‌بینم در اینجا حدیث «ابن حمّاد» را

نقل کنم: او در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام

رسید، آن حضرت به او فرمود: «ابن حمّاد! به

من خبر رسیده است که در نیمه شعبان،

گروهی از مردم اطراف کوفه به سوی کربلا

می‌روند، همراه آنان زنان هم هستند و بر
امام حسین علیه السلام ندبه می‌کنند، در میان آنان،
عده‌ای قرآن می‌خوانند، عده‌ای ماجرای روز
عاشورا را بازگو می‌کنند، عده‌ای هم گریه
می‌کنند و عده‌ای هم مرثیه می‌خوانند».

ابن حمّاد پاسخ داد: «آقای من! آری. این چنین
است. من خودم در یکی از سفرها همراه آنان
بودهام و این صحنه‌ها را با چشم دیده‌ام».

اینجا بود که امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا را حمد و ستایش می‌کنم که در میان مردم، گروهی را قرار داد که به سوی ما می‌آیند و مدح ما را می‌نمایند و برای ما مرثیه می‌خوانند، ستایش خدایی را که دشمنان ما را طوری آفرید که بر شیعیان طعنه می‌زنند».^{۸۴}

امام صادق علیه السلام به خاطر این کار شیعیان، خدا را ستایش می‌کند و این نشان می‌دهد که این

نعمت بزرگی است و هر کس توفیق بر آن پیدا
کند باید شکرگزار خدا باشد، امام در سخن خود
از کلمه «جَعَلَ» استفاده می‌کند، یعنی خدا
چنین اراده کرده است و گروهی از شیعیان را
این‌گونه آفریده است که یاد اهل بیت علیهم‌السلام را
زنده نگاه می‌دارند. آری، اگر این کار خداست،
پس هرگز دشمنان نخواهند توانست این
«شعائر شیعه» را از بین ببرند.

● س: منظور امام صادق علیه السلام از این جمله

چیست: «ستایش خدایی را که دشمنان ما را

طوری آفرید که بر شیعیان طعنه می‌زنند».

● ج: مخالفت بدخواهان، ریشه در پلیدی ذات

و طینت آنها دارد، خدا راه حقّ و باطل را برای

انسان‌ها روشن نمود و به آنها اختیار داد، هر

کسی باید راه خودش را خودش برگزیند،

دشمنان به دنبال هوس‌های خود می‌روند و
راه باطل را انتخاب می‌کنند، کسی که پیرو
شیطان و تاریکی است نمی‌تواند در
جستجوی نور باشد.

تاریکی با روشنایی، دشمنی دارد، باطل با حق
ستیز دارد، این قانون است، وقتی شیعیان
برای زنده کردن نور اهل بیت علیهم‌السلام مجلس
روضه‌خوانی و سینه‌زنی راه می‌اندازند یا هیأت

و دسته بیرون می‌آورند، نور معنوی این
مراسم، آسمان‌ها را در برمی‌گیرد، پیروان
شیطان از این نور بیزار هستند، نمی‌توانند
طاقت بیاورند، پس شروع به کارشکنی
می‌کنند، این دشمنی، همیشه ادامه خواهد
داشت. هیچ‌چیز مانند شعائر شیعه، دل شیطان
را به درد نمی‌آورد، او از هر راهی استفاده
می‌کند تا مانع این کار بشود. نکته مهم این

است: این ستیز، نشان می‌دهد که شیعه راه
درست را پیموده است، وقتی کارشکنی حزب
شیطان شروع می‌شود و آنان به شیعیان طعنه
می‌زنند، معنای این کار این است که شیعیان،
راه حقیقت را یافته‌اند. اگر حزب شیطان در
آرامش باشد و غوغا نکند، معلوم می‌شود که
در این طرف، خبری از نور خدا نیست، وقتی
که فریاد حزب شیطان بلند شد و طعنه زد،

پس باید خدا را شکر کرد که شیعیان راه خود
را یافته‌اند و به منزل رستگاری نزدیک
شده‌اند.

آری، این حدیث، چقدر می‌تواند پاسخ شبهات
را برطرف کند و به ما پیامورد که هر جا دشمن
بر ما طعنه زد، باید بدانیم که راه را درست
رفته‌ایم و دشمن احساس خطر کرده است،
پس دیگر نباید از غوغای دشمن، هراسان

شویم، بلکه باید از امام خود یاد بگیریم که
باید در برابر غوغای دشمن، شکر خدا را به جا
آوریم. هر وقت طوری حرکت کردیم که
دشمن آرام بود، آن وقت باید هراسان شویم
که چه کرده‌ایم که دشمن از ما راضی است.

● س: از این که این فرصت را در اختیار ما

گذاشتید از شما تشکر می‌کنیم.

● ج: خدا را شاکر هستم که توانستم وظیفه

خود را انجام دهم، امیدوارم که سخنان این

حقیر، توانسته باشد به شما کمک کرده باشد.

گفتگوی خود را با دعا برای ظهور مولای

غریبمان به پایان می‌بریم و دست به دعا

برمی‌داریم و چنین می‌گوییم: «اللهمَّ عَجِّلْ

لَوْلِيكَ الْفَرَجَ».

در اینجا فهرست کتاب‌هایی که دربارهٔ حضرت

فاطمه علیها السلام نوشته‌ام بازگو می‌کنم:

۱ - کتاب «نور مهتاب» دربارهٔ مقام نورانیّت

آن حضرت است.

۲ - کتاب «دعای مادرم» شرح دعا‌های آن

حضرت است.

۳ - کتاب «راه مهتاب» سبک زندگی آن

حضرت را بازگو می‌کند.

۴ - کتاب «اشک مهتاب» شرح سخنرانی آن

حضرت در مسجد پیامبر است. (شرح خطبه

فدکیه)

۵ - کتاب «فریاد مهتاب» مظلومیت آن

حضرت را بیان می‌کند.

۶ - کتاب «حوادث فاطمیّه» به بررسی ۱۱۰

حادثه تاریخی می‌پردازد (از رحلت پیامبر تا

شهادت فاطمه علیها السلام).

۷ - کتاب «مهر مهتاب» به جلوه‌هایی از

توسّل به آن حضرت پرداخته است.

۸ - کتاب «زیارت مهتاب» درباره شرح زیارت

آن حضرت است.

۹ - کتاب «روز هجوم»: در این کتاب، تاریخ

روزی را که دشمنان به خانه فاطمه علیها السلام هجوم

آوردند بررسی کرده‌ام.

۱۰ - کتاب «سرزمین یاس»: داستان بخشش

فدک به فاطمه علیها السلام را بازگو کرده است.

۱۰ - کتاب «روشنی مهتاب»: در این کتاب به

شبّهات فاطمیّه پاسخ داده‌ام.

۱۲ - کتاب «ندای فاطمیّه»: در این کتاب به

بررسی پیام‌های فاطمیّه پرداخته‌ام.

شما می‌توانید این کتاب‌ها را در اینترنت

(رایگان) دانلود کنید.

پی نوشتها

۱. قال الغزالي: يحرم على الواعظ وغيره رواية مقتل الحسين وحكايته... الصواعق المحرقة ص ۲۲۱، وراجع الغدير ج ۱۰ ص ۲۱۱.
۲. عن أبي جعفر(ع) قال: من لم يعرف سوء ما أتى إلينا من ظلمنا وذهاب حقنا وما ركبنا به، فهو شريك من أتى إلينا فيما وكبنا به: بحار الانوار ج ۲۷ ص ۵۵.
۳. ثم يدخل المسجد فينقض الحائط حتى يضعه إلى الأرض ثم يخرج الأرزق و زريق لعنهما الله غضين طريين يكلمهما فيجيبانه فيرتاب عند ذلك المبطلون فيقولون يكلم الموتى فيقتل منهم خمس مائة مراتب في جوف المسجد ثم يحرقهما بالحطب الذي جمعه ليحرقا به عليا و فاطمة و الحسن و الحسين و ذلك الحطب عندنا نتوارثه: دلائل الإمامة ص ۴۵۵.
۴. هيهات، كذب من ادعى محبتنا ولم يتبرأ من اعدائنا: مستطرفات السرائر ص ۲۶۶، بحار الانوار ج ۲۷ ص ۵۸.
۵. هذا مخلط و هو عدو لاتصل خلفه و لاکرامة: تهذيب الاحكام ج ۳ ص ۲۸، وسائل الشيعة ج ۸ ص ۳۰۹.
۶. الصبيحة لا تكون إلا في شهر رمضان، لأن شهر رمضان شهر الله، والصبيحة فيه هي صبيحة جبرائيل إلى هذا الخلق، ثم قال: ينادي مناد من السماء باسم القائم فيسمع من بالمشرق ومن بالمغرب... فإن الصوت الأول هو صوت جبرئيل الروح الأمين... وفي آخر النهار صوت الملعون إبليس اللعين ينادي: ألا إن فلانا قتل مظلوما ليشكك الناس ويفتنهم، فكم في ذلك اليوم من شاك متحير قد هوى في النار: الغيبة للنعماني ص ۲۶۳، فاذا كان من الغد صعد إبليس اللعين حتى يتوارى من الارض في جوف السماء ثم ينادي: الا ان عثمان قتل مظلوما فاطلوا بدمه: الغيبة للنعماني ص ۲۶۸.
۷. به باب ۱۴ کتاب الغيبة للنعمانی مراجعه کنید، آنچه اینجا ذکر کردم خلاصه بسیار مختصر از احادیثی است که در آنجا ذکر شده است.
۸. «سورة العنكبوت، مكية وآياتها تسع وستون مكية كلها في قول عكرمة وعطاء والكلبي: مجمع البيان ج ۸ ص ۵۵»، وقتی مسلمانان در مكه بودند بت پرستان آنان را شکنجه و اذیت و آزار می کردند، در آیه ۱۰ سوره از شکنجه شدن و اذیت شدن در راه خدا سخن به میان آمده است، این نشان می دهد که این سوره در مكه نازل شده است همانطور که مفسران بزرگ بر مکی بودن این سوره تصریح کرده اند. سوره عنكبوت از جمله سوره هایی است که بر مکی بودن آیات، تصریح شده است و بر اساس روایات ترتیب نزول، در ردیف هشتاد و پنجمین سوره قرآن قرار می گیرد. این مفسرین به مکی بودن کل این سوره اشاره کرده اند: «فخر رازی، قرطبي، طنطاوي سيّد قطب».

٩. فقدوا له في العقبة وهي عقبة أرشى (هَرَشَى) بين الجُحفة والأبواء، فقدوا عن يمين العقبة... تفسير القمّي ج ١ ص ١٧٤، بحار الأنوار ج ٣١ ص ٦٣٢؛ أنفقوا على أن يُنفروا بالنبيّ ناقته على عقبة هَرَشَى، وقد كانوا عملوا مثل ذلك في غزوة تبوك؛ بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٩٧.
١٠. أقبلت الفتن كقطع الليل المظلم يتبع بعضها بعضاً، يتبع آخرها أولها، الآخرة شرّ من الأولى!...: مسند أحمد ج ٣ ص ٤٨٨، وفيه «يركب بعضها بعضاً» بدل «يتبع آخرها أولها»، سنن الدارمي ج ١ ص ٣٦، المستدرک ج ٣ ص ٥٦، المعجم الكبير ج ٢٢ ص ٣٤٧، تاريخ بغداد ج ٨ ص ٢١٨، وراجع: الإرشاد ج ١ ص ١٨١، مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ٢٠١، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٤٠٩ و ج ٢٢ ص ٤٦٦ و ٤٧٢.
١١. ثم قال: ألم أمر أن تنفذوا جيش أسامة؟ فقالوا: بلى يا رسول الله، قال: فلم تأخرتم عن أمري؟ قال أبو بكر: إني كنت قد خرجت ثم رجعت لأجددك عهداً، وقال عمر: يا رسول الله، إني لم أخرج لأنتي لم أحب أن أسأل عنك الركب! فقال النبي: نفذوا جيش أسامة، نفذوا جيش أسامة...: بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٨.
١٢. فقال له عمر: ارجع؛ فإنه يهجر، فرجع...: الإرشاد ج ١ ص ١٨٣، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٨؛ قال عمر: إن الرجل ليهجر: كشف الغمّة ج ٢ ص ٤٧، كشف اليقين ص ٤٧٢؛ فقال عمر: لا تأتوه بشيء؛ فإنه قد غلب عليه الوجد وعندكم القرآن...: الأمالي للمفيد ص ٣٦؛ فقال: اتوني بدواة وكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فتنازعوا، ولا ينبغي عند نبيّ تنازع، فقالوا: ما شأنه هَجَرَ: مسند أحمد ج ١ ص ٢٢٢، وراجع: صحيح البخاري ج ٤ ص ٦٥، صحيح مسلم ج ٥ ص ٧٥، عمدة القاري ج ١٥ ص ٩٠، مسند الحميدي ص ٢٤٢، شرح نهج البلاغة ج ٢ ص ٥٤، إمتاع الأسماع ج ١٤ ص ٤٤٨، سبل الهدى والرشاد ج ١٢ ص ٢٤٧.
١٣. عن أبي جعفر (ع) قال: ارتد الناس بعد النبي صلى الله عليه وآله إلا ثلاثة نفر: المقداد بن الأسود، وأبو ذر الغفاري وسلمان الفارسي، ثم إن الناس عرفوا ولحقوا بعده: اختصاص ص ٦.
١٤. فقلت والجمع يسمعون: ألا أكبرنا سنّاً وأكفرنا ليناً: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٢٩١.
١٥. وإذا وضأ النبي صلى الله عليه وسلم كأدوا يُقْتَبَلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ: بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٣٣٢، نيل الأوطار ص ٢٣، مسند أحمد ج ٤ ص ٣٢٩، صحيح البخاري ج ١ ص ٥٥، عمدة القاري ج ١٤ ص ٣، ٤.
١٦. «جمع عبيد الله بن زياد الناس إلى مسجد الكوفة، ثم خرج فصعد المنبر، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: أيها الناس! إنكم قد بلوتم آل سفيان فوجدتموهم على ما تحبون، وهذا يزيد قد عرفتموه أنه حسن السيرة، محمود الطريقة...»: الفتوح، ج ٥، ص ٨٩؛ مقتل الحسين، ج ٧، للخوارزمي، ج ١، ص ٢٤٢.
١٧. فأتاني آتٍ وقال: هذا عمر بن سعد يندب الناس إلى الحسين...: تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٠٩؛ تاريخ دمشق، ج ٤٥، ص ٤٩، يا خيل الله اركبي وأبشري... فركب في الناس، ثم زحف نحوهم بعد صلاة العصر، وحسين جالس أمام بيته محتبياً بسيفه، إذ خفق برأسه على ركبتيه...: تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤١٦؛ أنساب الأشراف، ج ٣، ص ٣٩١.
١٨. فأيما رجل وجدناه بعد يومنا هذا متخلفاً عن العسكر برئت منه الذمّة...: أنساب الأشراف، ج ٣، ص ٣٨٦.
١٩. «وتواترت الكتب حتى اجتمع عنده في نوب متفرقة اثنا عشر ألف كتاب»: بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٣٤؛ أعيان الشيعة، ج ١، ص ٥٨٩؛ «شخص الحسين يريد العراق حين تواترت عليه كتبهم وتراذفت رسلهم ببيعته والسمع والطاعة له»: التنبيه والإشراف للمسعودي، ص ٢٦٢، «ونحن مقاتلون معك وبأذن أنفسنا من دونك، فأقبل إلينا فرحاً مسروراً مأموناً مباركاً، سيداً وسيداً أميراً مطاعاً...»: الفتوح، ج ٥، ص ٢٧ و ١٩٣، «وكتب إليه شبت بن ربيعي ويزيد بن الحارث و...: أمّا بعد، فقد اخضرّ الجناب، وأبعت الثمار، وطمت الجمام، فإذا شئت فأقدم على جنّد مجنّد لك، والسلام»: تاريخ الطبري، ج ٤، ص ٢٦٢؛ «إنّا معك، ومعنا مئة ألف سيف، إنّا قد حبسنا أنفسنا عليك، ولسنا نحضر الصلاة مع الولاة، فأقدم علينا فنحن في مئة ألف سيف...»: حياة الإمام الحسين، ج ٢، ص ٣٣٤.
٢٠. قسم قسمه أبو بكر للنساء، فقالت: أتراشوني عن ديني؟... والله لا أخذ منه شيئاً أبداً...: كنز العمال ج ٥ ص ٦٠٦، الطبقات الكبرى ج ٣ ص ١٨٢، تاريخ دمشق ج ٣٠ ص ٢٧٦.
٢١. فانطلق أبو بكر وعمر وأبو عبيدة بن الجراح والمغيرة حتى دخلوا على العباس ليلاً، فحمد أبو بكر الله وأثنى عليه...: تاريخ اليعقوبي ج ٢ ص ١٢٤، الإمامة والسياسة ج ١ ص ٣٢، وراجع شرح نهج البلاغة ج ٢ ص ٢١.
٢٢. قال له عمر: يا هذا، ليس في يدك شيء منه ما لم يبايعك عليّ، فابعث إليه حتى يأتيك، فإنما هؤلاء رعا...: تفسير العياشي ج ٢ ص ٦٦، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٢٧.
٢٣. لقد هممت أن أمر فتيتي فيجمعوا حزماً من حطب، ثم آتي قوما يصلون في بيوتهم ليس بهم علة فأحرقها عليهم: مسند أحمد ج ٢ ص ٢٢٧، سنن أبي داود ج ١ ص ١٣٣.
٢٤. فقام عمر فقال لأبي بكر...: ما يجلسك فوق المنبر وهذا جالس مُحارَبٌ، لا يقوم فيبايعك، أو تأمُرُ به فنضرب عنقه: كتاب سليم بن قيس ص ١٠٧، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٧٦.

٢٥. فانطلق أبو بكر وعُمَر وأبو عبيدة بن الجراح والمغيرة حتى دخلوا على العباس ليلاً، فحمد أبو بكر الله وأثنى عليه...: تاريخ اليعقوبي ج ٢ ص ١٢٤، الإمامة والسياسة ج ١ ص ٣٢، وراجع شرح نهج البلاغة ج ٢ ص ٢١، «فمن أراد أن يفزق أمر هذه الأمة وهي جميع، فاضربوه بالسيف، كائناً من كان...»: المحلى، ج ١١ ص ١١٢؛ مسند أحمد، ج ٤ ص ٣٤١؛ صحيح مسلم، ج ٦ ص ٢٢؛ السنن الكبرى، ج ٨ ص ١٦٨؛ صحيح ابن حبان، ج ١٠ ص ٢٥٥؛ كنز العمال، ج ١٠ ص ٢٥٥.

٢٦. فقالت وهي بأكية: اللهم إليك نشكو فقد نبئك ورسولك وصفيك...: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٩.

٢٧. قال سلمان: فلقد رأيت أبا بكر ومن حوله ييكون، ما فيهم إلا بالك، غير عُمَر وخالد بن الوليد والمغيرة بن شعبة...: كتاب سليم بن قيس ص ١٥٢، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٧٠، غاية المرام ج ٥ ص ٣١٧.

٢٨. فجاء عُمَر ومعه قيس، فتلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة: يا ابن الخطاب! اتراك محرفاً على داري، قال: نعم و ذلك أقوى فيما جاء به ابوك...: أنساب الأشراف ج ٢ ص ٢٦٨، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٨٩.

٢٩. (إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ...)

٣٠. (هَلْ أُتَيْتُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ...)

٣١. . وقلت لخالد بن الوليد: أنت ورجالك هلموا في جمع الحطب...: بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٩٣، بيت الأحران ص ١٢٠، كنت ممن حمل الحطب مع عُمَر إلى باب فاطمة حين امتنع علي وأصحابه عن البيعة: بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٣٩، فجاء عُمَر ومعه قيس، فتلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة: يا ابن الخطاب! أترك محزقاً علي بابي؟! قال: نعم!؛ أنساب الأشراف ج ٢ ص ٢٦٨، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٨٩؛ وراجع: الأمالي للمفيد ص ٤٩، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٣١؛ الملل والنحل ج ١ ص ٥٧.

٣٢. . فضرب عُمَر الباب برجله فكسره، وكان من سعف، ثم دخلوا، فأخرجوا علياً ملياً...: تفسير العياشي ج ٢ ص ٦٧، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٢٧، عصر عُمَر فاطمة خلف الباب، ونبت مسمار الباب في صدرها وسقطت مريضة حتى ماتت: مؤتمر علماء بغداد ص ١٨١.

٣٣. وهي تجهز بالكاء تقول: يا أبتاه يا رسول الله، ابنتك فاطمة تُضرب...: الهداية الكبرى ص ٤٠٧ وراجع بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٢٩٤.

٣٤. اقبل ابوبكر على فرسه من مسكنه بالسُّحج حتى نزل فدخل المسجد...: صحيح البخاري ج ٢ ص ٧٠.

٣٥. والله لا أسمع احدا يقول: مات رسول الله الا قتلته ان الرسول لم يموت و انما غاب عنا كما غاب موسى عن قومه اربعين ليلة والله ليرجعن رسول الله الى قومه: شرح نهج البلاغة لان ابي الحديد ج ١٢ ص ٢٥٥.

٣٦. فقام عُمَر يقول: والله ما مات رسول الله: صحيح البخاري ج ٤ ص ١٩٤، اقبل ابوبكر على فرسه من مسكنه بالسُّحج حتى نزل فدخل المسجد...: صحيح البخاري ج ٢ ص ٧٠، فجاء أبو بكر فكشف عن وجه رسول الله... جلس عُمَر فحمد الله أبو بكر وأثنى عليه، وقال: ألا من كان يعبد محمداً فإن محمداً قد مات، ومن كان يعبد الله فإن الله عز وجل حي لا يموت: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٥٩٠، مسند أحمد ج ٦ ص ٢٢٠، صحيح البخاري ج ٢ ص ٧٠، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٥٢٠، فتح الباري ج ٨ ص ١١٠.

٣٧. واقبلت «أسلم» (=بنو أسلم) بجماعتها حتى تضايقت بهم السكك فبايعوه فكان عمر يقول: ما هو إلا أن رايت «أسلم» فايقت بالنصر: تاريخ الطبري ج ٢ ص ٤٥٨.

٣٨. وعُمَر قائم بالسيف على رأسه وخالد بن الوليد وأبو عبيدة الجراح وسالم مولي أبي حذيف...: كتاب سليم بن قيس ص ١٥١، الاحتجاج ص ١٠٩، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٧٠.

٣٩. فقام عُمَر فقال لأبي بكر...: ما يجلسك فوق المنبر وهذا جالس محارب لا يقوم فيبايعك، أو تأمر به فنضرب عنقه: كتاب سليم بن قيس ص ١٠٧، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٧٦.

٤٠. أدرك ابنة محمد فإني أرى جنبي المدينة تكفنان، فوالله لئن فعلت لا يناظر بالمدينة أن يخسف بها وبمن فيها، قال: فلحقها سلمان فقال: يا بنت محمد إن الله تبارك وتعالى إنما بعث أباك رحمة فانصرفي، فقالت: يا سلمان ما علي صبر فدعني حتى آتي قبر أبي، فأصيح إلى ربي، قال سلمان: فإن عليا بعثني إليك وأمرك بالرجوع...: الاختصاص ص ١٨٦، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٢٨، تفسير العياشي ج ٢ ص ٦٧.

٤١. بني الاسلام على خمسة أشياء: على الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية، قال زرارة: فقلت: وأي شئ من ذلك أفضل؟ فقال: الولاية أفضل، لأنها مفتاحهن والوالي هو الدليل عليهن: الكافي ج ٢ ص ١٨، المحاسن ج ١ ص ٢٨٦، وسائل الشيعة ج ١ ص ١٣، بحار الانوار ج ٦٥ ص ٣٣٢.

٤٢. عن أبي بصير قال سمعت أبا جعفر الباقر يقول في صاحب هذا الأمر سنن من أربعة أنبياء سنة من موسى وسنة من عيسى وسنة من يوسف وسنة من محمد صلوات الله عليهم أجمعين فقلت ما سنة موسى قال خائف يترقب قلت وما سنة عيسى فقال يقال فيه ما قيل في عيسى قلت فما سنة يوسف قال السجن والغيبه قلت وما سنة محمد ص قال إذا قام سار بسيرة رسول الله ص إلا أنه يبين آثار محمد...: الغيبة للنعمان ص ١٦٥، بحار الانوار ج ٥٢ ص ٣٤٧، عن أبي بصير قال سمعت أبا

جعفر ع يقول في صاحب هذا الأمر أربع سنن من أربعة أنبياء ع سنة من موسى و سنة من عيسى و سنة من يوسف و سنة من محمد فأما من موسى فخائف يترقب و أما من يوسف فالحبس و أما من عيسى فيقال إنه مات و لم يمّت و أما من محمد فالسيف: كمال الدين ج ١ ص ٣٢٧.

٤٣ . لقيت ابا جعفر محمد بن علي (ع) في حج او عمرة... فقال: ان الشريد الطريد الفريد الوحيد المفرد من اهله الموتور بوالده...: الغيبة للنعماني ص ١٧٨، بحار الانوار ج ٥١ ص ٣٧.

٤٤ . أتى عمر بن الخطاب منزل علي وفيه طلحة والزبير ورجال من المهاجرين... تاريخ الطبري ج ٣ ص ٢٠٢، فخر جوا... الواحد بعد الواحد يُبايع...: تاريخ اليعقوبي ج ٢ ص ١٢٦، فقال له عمر: ألا تأمر فيه بأمرك؟ فقال: لا أكرهه على شيء، ما كانت فاطمة إلى جنبه...: الإمامة والسياسة ج ١ ص ١٩، الغدير ج ٥ ص ٣٧٣.

٤٥ . والذي نفس عمر بيده، تخرجن أو لأحرقنها على من فيها، فليل له: يا أبا حفص، إن فيها فاطمة! قال: وإن! الغدير ج ٥ ص ٣٧٢، الإمامة والسياسة ج ١ ص ١٩.

٤٦ . فجاء عمر ومعه قيس، فتلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة: يابن الخطاب!...: أنساب الأشراف ج ٢ ص ٢٦٨، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٨٩، ويحك يا عمر، ما هذه الجرأة على الله وعلى رسوله؟ أتريد أن تقطع نسله من الدنيا وتطفي نور الله...: الهداية الكبرى ص ٤٠٧، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٨.

٤٧ . والذي نفس عمر بيده، تخرجن أو لأحرقنها على من فيها، فليل له: يا أبا حفص، إن فيها فاطمة! قال: وإن! الغدير ج ٥ ص ٣٧٢، الإمامة والسياسة ج ١ ص ١٩.

٤٨ . فجاء عمر ومعه قيس، فتلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة: يابن الخطاب!...: أنساب الأشراف ج ٢ ص ٢٦٨، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٨٩.

٤٩ . كفى يا فاطمة، فليس محمد حاضراً ولا الملائكة آتية بالأمر والنهي والزجر من عند الله وما علي إلا كأحد من المسلمين...: الهداية الكبرى ص ٤٠٧ وراجع أنساب الأشراف ج ٢ ص ٢٦٨، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٨٩؛ تاريخ الطبري ج ٣ ص ٢٠٢، شرح نهج البلاغة ج ٢ ص ٥٦، الإمامة والسياسة ج ١ ص ٣٠، وراجع الاحتجاج ج ١ ص ٢٠٧ ج ٣٨، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٥٦.

٥٠ . ف ضرب عمر الباب برجله فكسره، وكان من سعف، ثم دخلوا، فأخرجوا علياً مليباً...: تفسير العياشي ج ٢ ص ٦٧، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٢٧، عصر عمر فاطمة خلف الباب، ونبت مسمار الباب في صدرها وسقطت مريضة حتى ماتت: مؤتمر علماء بغداد ص ١٨١.

٥١ . وحالت فاطمة بين زوجها وبينهم عند باب البيت، ف ضربها ففقد بالسوط على عضدها...: الاحتجاج ج ١ ص ١٠٩ وراجع بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٨٣.

٥٢ . فوثب علي (ع) فأخذ بتلابيبه ثم نثره فصرعه ووجأ أنفه و رقبته و هم يقتله فذكر قول رسول الله...: كتاب سليم بن قيس ص ٥٨٦.

٥٣ . دلائل الإمامة ص ١٣٤

٥٤ . خلد في نارك من ضرب جنبها حتى ألفت ولدها...: الأمالي للصدوق، ص ١٧٦، المحتضر ص ١٩٧.

٥٥ . أخذ تم هذا الأمر من الأنصار واحتججتهم عليهم بالقرابة من رسول الله، فأعطوكم المقادة...: الاحتجاج ج ١ ص ٩٥، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ١٨٥، الغدير ج ٥ ص ٣٧١، السقيفة وفدك ص ٦٢ شرح نهج البلاغة ج ٦ ص ١١.

٥٦ . فَإِنْ كُنْتُ بِالشُّورَى مَلِكْتُ أُمُورَهُمْ / فَكَيْفَ بِهَذَا وَالْمُشِيرُونَ عُيْبٌ.
وإن كنت بالقربي حجت خصيمهم / فغيزك أولى بالنبي وأقرب
نهج البلاغة ج ٤ ص ٤٣، خصائص الأئمة ص ١١١، بحار الأنوار ج ٢٩ ص ٦٠٩، المراجعات ص ٣٤٠.

٥٧ . فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَ مَأْوَى أَضْفِيَائِهِ ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ التَّفَاقُقِ وَ سَمَلُ جَلْبَابِ الدِّينِ وَ نَطَقَ كَانِظِمِ الْغَاوِينَ وَ نَبَعَ خَامِلُ الْأَقْلِينَ وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمُنْطَلِينَ - فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانَ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَانِفًا بِكُمْ فَأَلْفَاكُمْ لِذَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ وَ لَعْرَةً فِيهِ مُلَاظِمِينَ ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا فَوَسْمَتْكُمْ عَيْرَ إِبِلِكُمْ وَ وَرَدْتُمْ عَيْرَ مَشَرِّبِكُمْ: الاحتجاج ج ١ ص ١٠٠.

٥٨ . يا بنت محمد، ما هذا الكتاب الذي معك؟ فقالت: كتاب كتبت لي أبو بكر يزددك فقال: «هللمني إلي»، فأبث أن تدفعه اليه فرسها برجله...: الاختصاص ص ١٨٥، رفس اللحم وغيره من الطعام رفساً: ذقه: لسان العرب ج ٧ ص ١٠٠.

٥٩ . دلائل الإمامة ص ١٣٤

٦٠ . لكل شيء ثواب الا الدمعة فينا: كامل الزيارات ص ١٠٦، بحار الانوار ج ٤٤ ص ٢٨٧، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٥٩٧.

٦١ . لَمَا مَرَضَتْ سَيِّدَتُنَا فَاطِمَةَ (س) الْمَرَضَةُ الَّتِي تَوَفَّيَتْ فِيهَا، دَخَلَتْ عَلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ لِيَعِدْنَهَا...: الاحتجاج ج ١ ص ١٤٦، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ١٥٩، أعيان الشيعة ج ١ ص ٣٢٠.

٦٢ . فأعادت النساء قولها على رجالهن، فجاء إليها قوم من وجوه المهاجرين والأنصار معتذرين...: بحار الأنوار ج ٤٣ ص ١٦١.

٦٣ . فتكلم أبو بكر فقال: يا حبية رسول الله والله إن قرابة رسول الله أحب إلي من قرابتي، وإنك لأحب إلي من عائشة ابنتي: الإمامة والتبصرة ج ١ ص ٢٠، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٧، الغدير ج ٧ ص ٢٢٩، قاموس الرجال ج ١٢ ص ٣٢٨، أعيان الشيعة ج ١ ص ٣١٨، هامش مؤتمر علماء بغداد ص ١٨٦، ثم أقبل يعتذر إليها ويقول: ارضي

عني يا بنت رسول الله: بحار الأنوار ج ٢٩ ص ٣٢ وراجع عمدة القاري ج ١٥ ص ٢٠، كنز العمال ج ٥ ص ٦٠٥، سير أعلام النبلاء ج ٢ ص ١٢١، تاريخ الإسلام للذهبي ج ٣ ص ٤٧، البداية والنهاية ج ٥ ص ٣١٠، السيرة النبوية لابن كثير ج ٤ ص ٥٧٥.

٦٤. فقالت: يا عتيق، أتيتنا من ماتت، أو حملت الناس على رقابنا... بحار الأنوار ج ٢٩ ص ١٥٧. قالت: نشدتكما بالله، هل سمعتم رسول الله يقول: فاطمة بضعة مني، فمن أذاها فقد أذاني... كتاب سليم بن قيس ص ٣٩١، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٠٣، علل الشرائع ج ١ ص ١٨٧، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢٠٣، لا والله لأرضى عنكما أبداً حتى ألقى أبي رسول الله وأخبره بما صنعتما، فيكون هو الحاكم فيكما...: كتاب سليم بن قيس ص ٣٩١، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٠٣ و ج ٤٣ ص ١٩٩.

٦٥. فقال أبو بكر: أنا عائد بالله من سخطه وسخطك يا فاطمة، ثم انتحب أبو بكر يبكي حتى كادت نفسه أن تزهد...: الإمامة والسياسة ج ١ ص ٢٠، الغدير ج ٧ ص ٢٢٩، قاموس الرجال ج ١٢ ص ٣٢٨، أعيان الشيعة ج ١ ص ٣١٨.

٦٦. سمعنا أبا عبد الله (ع) وهو يلحن في دبر كل مكتوبة أربعة من الرجال، وأربعاً من النساء: التيمي والعدوي وعلان، ومعاوية، ويسميهم، وفلانة وفلانة وهندا وأم الحكم أخت معاوية: الكافي ج ٣ ص ٣٤٢، وسائل الشيعة ج ٦ ص ٤٦٢، بحار الأنوار ج ٨٣ ص ٥٨.

٦٧. فأصنع في البقيع ليلة دفنت فاطمة أربعون قبراً جُدداً: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٣٤٩، الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء ج ١٥ ص ١٩٣، وراجع مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٣٨، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ١٨٣؛

٦٨. والله لقد هممت أن أنبشها فأصلى عليها...: كتاب سليم بن قيس ص ٣٩٣، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٠٥ و ج ٤٣ ص ١٩٩، وراجع علل الشرائع ج ١ ص ١٨٩، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢٠٥؛ عيون المعجزات ص ٤٨، بحار الأنوار ج ٣١ ص ٥٩٣.

٦٩. فبلغ ذلك أمير المؤمنين، فخرج مغضباً قد احمزت عيناه ودرت أوداجه، وعليه قياه الأصفر الذي كان يلبسه في كل كربهة...: الهداية الكبرى ص ١٨٠، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ١٧١، أعيان الشيعة ج ١ ص ٣٢٢، وراجع علل الشرائع ج ١ ص ١٨٩، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢٠٥؛ عيون المعجزات ص ٤٨، بحار الأنوار ج ٣١ ص ٥٩٣.

٧٠. فقالوا: والله لا نرضى بهذا... وكادت أن تقع فتنة، فتفرقا: علل الشرائع ج ١ ص ١٨٩، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢٠٥؛ وراجع الهداية الكبرى ص ١٨٠، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ١٧١، أعيان الشيعة ج ١ ص ٣٢٢.

٧١. عاشت فاطمة بعد إبيها خمسة وسبعين يوماً: الكافي ج ١ ص ٤٧٥.

٧٢. اعلام الوري: ج ١، ص ٣٠٠.

٧٣. عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَضْرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَنْ قَبْرِ فَاطِمَةَ، فَقَالَ دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو أُمِّيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ: الكافي ج ١ ص ٤٦١، من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٢٢٩، تهذيب الاحكام ج ٢ ص ٢٢٥.

٧٤. عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَضْرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَنْ قَبْرِ فَاطِمَةَ، فَقَالَ دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو أُمِّيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ: الكافي ج ١ ص ٤٦١، من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٢٢٩، تهذيب الاحكام ج ٢ ص ٢٢٥.

٧٥. دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو أُمِّيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ: الكافي ج ١ ص ٤٦١، من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٢٢٩، تهذيب الاحكام ج ٢ ص ٢٢٥.

٧٦. ثم أوصته بأن يتزوج بعدها أمامة بنت أختها زينب وأن يتخذ لها نعشاً: مستدرک الوسائل ج ٢ ص ١٣٤، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢١٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٣٤، وراجع وسائل الشيعة ج ٣ ص ٢٢١، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ١٨٩، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ٣٦٨، المستدرک للحاكم ج ٣ ص ١٦٢، أعيان الشيعة ج ١ ص ٣٢١، كشف الغمة ج ٢ ص ١٤٦، أخرج علي (ع) الجنابة وأشعل النار في جريد النخل، ومشى مع الجنابة بالنار...: الحدائق الناضرة ج ٤ ص ٨٣، علل الشرائع ج ١ ص ١٨٨، وسائل الشيعة ج ٣ ص ١٥٩، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢٠٤، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ٣٨٨، وراجع كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ١٦٢، تذكرة الفقهاء ج ٢ ص ٥٥، جامع أحاديث الشيعة ج ٢ ص ٨٣٢.

٧٧. سلمى يفتح السين، أم رافع وهي مولاة رسول الله وقيل مولاة صفية بنت عبد المطلب، والصحيح المشهور الأول، وكانت سلمى قابلة بني فاطمة...: المجموع ج ٥ ص ١١١ وراجع اللقاء لابن حبان ج ٣ ص ١٨٤، الوافي بالوفيات ج ١٥ ص ١٩٠، تهذيب المقال ج ١ ص ١٦٨، قاموس الرجال ج ١١ ص ٣٢٥، الطبقات الكبرى ج ١ ص ١٣٥، تاريخ دمشق ج ٤ ص ٢٥٢، أسد الغابة ج ١ ص ٣٨، تاريخ يعقوبي ج ٢ ص ٨٧، تاريخ الطبري ج ٢ ص ٣٦٢، الوافي بالوفيات ج ٦ ص ٦٦، البداية والنهاية ج ٤ ص ٤٣١، السيرة الحلبية ج ٣ ص ٣٩٣، السيرة النبوية لابن كثير ج ٣ ص ٧١٠؛ عن سلمى: إن فاطمة بنت رسول الله عند موتها استقبلت القبلة ثم توسدت بيمينها...: نيل الأوطار ج ٤ ص ٥١، تلخيص الحبير ج ٥ ص ١٠٨، وراجع: كشف الغمة ج ٢ ص ١٢٤، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ١٨٧، عن أم سلمى امرأة أبي رافع، قالت: اشتكت فاطمة شكواها التي قبضت فيها، وكنت أمرضها...: مسند أحمد ج ٦ ص ٤٦١، مجمع الزوائد ج ٩ ص ٢١٠، نصب الراية ج ٢ ص ٢٩٦، أسد الغابة ج ٥ ص ٥٩٠، تعجيل المنفعة ص ٥٦٢، البداية والنهاية ج ٥ ص ٣٥٠، مستدرک الوسائل ج ٢ ص ١٣٥، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٣٨، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ١٨٣.

٧٨. عن محمد بن سنان قال: كنت عند أبي جعفر الثاني فأجريت اختلاف الشيعة فقال: يا محمد إن الله تبارك و تعالى لم يزل متفرّداً بوحدهانيته ثم خلق محمداً و علياً و

فاطمة فمكثوا ألف دهر ثم خلق جميع الأشياء فأشهدهم خلقها وأجرى طاعتهم عليها وفوض أمورها إليهم فهم يحلون ما يشاءون و يحزّون ما يشاءون و لن يشاءوا إلّا أن يشاء الله تبارك و تعالى ثم قال: يا محمد هذه الدّيانة التي من تقدّمها مرق و من تخلّف عنها محق و من لزمها لحق خذها إليك يا محمد: الكافي ج ١ ص ٤٣٩، بحار الانوار ج ١٥ ص ١٩.

٧٩ . وَإِذَا لَتَشْتَهُ شَهْقَةً فَلَا يَبْقَى فِي السَّمَاوَاتِ مَلَكٌ إِلَّا بَكَى رَحْمَةً لِمَصْرُوتِهَا: كامل الزيارات ص ١٧٨.

٨٠ . قال رسول الله لفاطمة: ان الله يغضب لغضبك و يرى لرضاك: المستدرک للحاكم ج ٣ ص ١٥٤ و قال: «هذا حديث صحيح الاسناد و لم يخرجاه» مجمع الزوائد ج ٩ ص ٢٠٣، المعجم الكبير للطبرانی ج ١ ص ١٠٨، كنز العمال ج ١٣ ص ٦٧٤.

٨١ . عن ابى عبد الله(ع): انما سميت فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها: تفسير فرات ص ٥٨١، بحار الانوار ج ٤٣ ص ٦٥، اما حزنى فسرمد و اما ليلى فمسة: مناقب آل ابى طالب ج ٣ ص ١٣٩، بحار الانوار ج ٤٣ ص ٢١١.

٨٢ . ثم يبعث الله إليك جبرئيل في سبعين ألف ملك فيضرب على قبرك سبع قباب من نور ثم يأتيك إسرافيل بثلاث حلل من نور فيقف عند رأسك فيناديك يا فاطمة ابنة محمد قومي إلى محشر...: تفسير فرات الكوفي ص ٤٤٥، بحار الانوار ج ٤٣ ص ٢٢٥.

٨٣ . يفرحون لفرحنا و يحزنون لحزننا: كامل الزيارات ص ١٠١٠.

٨٤ . بلغني أن قوما يأتونه من نواحي الكوفة أناسا من غيرهم و نساء يندبهن و ذلك في النصف من شعبان فمن بين قارئ يقرأ و قاص يقص و نادب يندب و قائل يقول المراثي، فقلت: نعم جعلت فداك قد شهدت بعض ما تصف، فقال: «الحمد لله الذي جعل في الناس من يفد إلينا و يمدحنا و يرثي لنا و جعل عدونا من يطعن عليهم من قرابتنا و غيرهم يهدونهم و يقبحون ما يصنعون»: كامل الزيارات ص ٣٢٦، وسائل الشيعة ج ١ ص ٥٩٩، بحار الانوار ج ٩٨ ص ٧٤.

منابع

١. الاحتجاج
٢. الإرشاد
٣. اعلام الورى
٤. الأمالى للصدوق
٥. الأمالى للمفيد
٦. الإمامة والسياسة
٧. إمتاع الأسماع
٨. أسد الغابة
٩. أعيان الشيعة
١٠. أنساب الأشراف
١١. بحار الانوار
١٢. البداية والنهاية
١٣. تاريخ الإسلام للذهبي
١٤. تاريخ الطبري
١٥. تاريخ اليعقوبي
١٦. تاريخ بغداد
١٧. تاريخ دمشق
١٨. تفسير العياشي
١٩. تفسير القمي
٢٠. تفسير فرات
٢١. تلخيص الحبير
٢٢. تهذيب الاحكام
٢٣. تهذيب المقال
٢٤. الثقات لابن حبان
٢٥. جامع أحاديث الشيعة
٢٦. خصائص الأئمة
٢٧. دلائل الإمامة
٢٨. سبل الهدى والرشاد
٢٩. السقيفة وفدك
٣٠. سنن ابن ماجة
٣١. سنن ابي داوود
٣٢. سنن الدارمي
٣٣. السنن الكبرى
٣٤. السيرة الحلبية
٣٥. السيرة النبوية لابن كثير
٣٦. شرح نهج البلاغة
٣٧. صحيح ابن حبان
٣٨. صحيح البخاري

٣٩. صحيح مسلم
٤٠. الطبقات الكبرى
٤١. علل الشرائع
٤٢. عمدة الفاري
٤٣. عيون اخبار الرضا(ع)
٤٤. عيون المعجزات
٤٥. الغدير
٤٦. الغيبة للنعماني
٤٧. فتح الباري
٤٨. الفتوح
٤٩. قاموس الرجال
٥٠. الكافي
٥١. كامل الزيارات
٥٢. كتاب سليم بن قيس
٥٣. كشف الغمة
٥٤. كشف اليقين
٥٥. كمال الدين
٥٦. كنز العمال
٥٧. مجمع البيان
٥٨. مجمع الزوائد
٥٩. المجموع
٦٠. المحلّي
٦١. المراجعات
٦٢. المستدرک
٦٣. مستدرک الوسائل
٦٤. مسند الحميدي
٦٥. مسند أحمد
٦٦. المعجم الكبير
٦٧. مقتل الحسين للخوارزمي
٦٨. الملل و النحل
٦٩. مناقب آل أبي طالب
٧٠. من لا يحضره الفقيه
٧١. مؤتمر علماء بغداد
٧٢. نصب الراية
٧٣. نهج البلاغة
٧٤. نيل الأوطار
٧٥. الوافي بالوفيات
٧٦. وسائل الشيعة